

وزارت آموزش و پرورش
تو از ما بود هر که دانما بود



فارسی

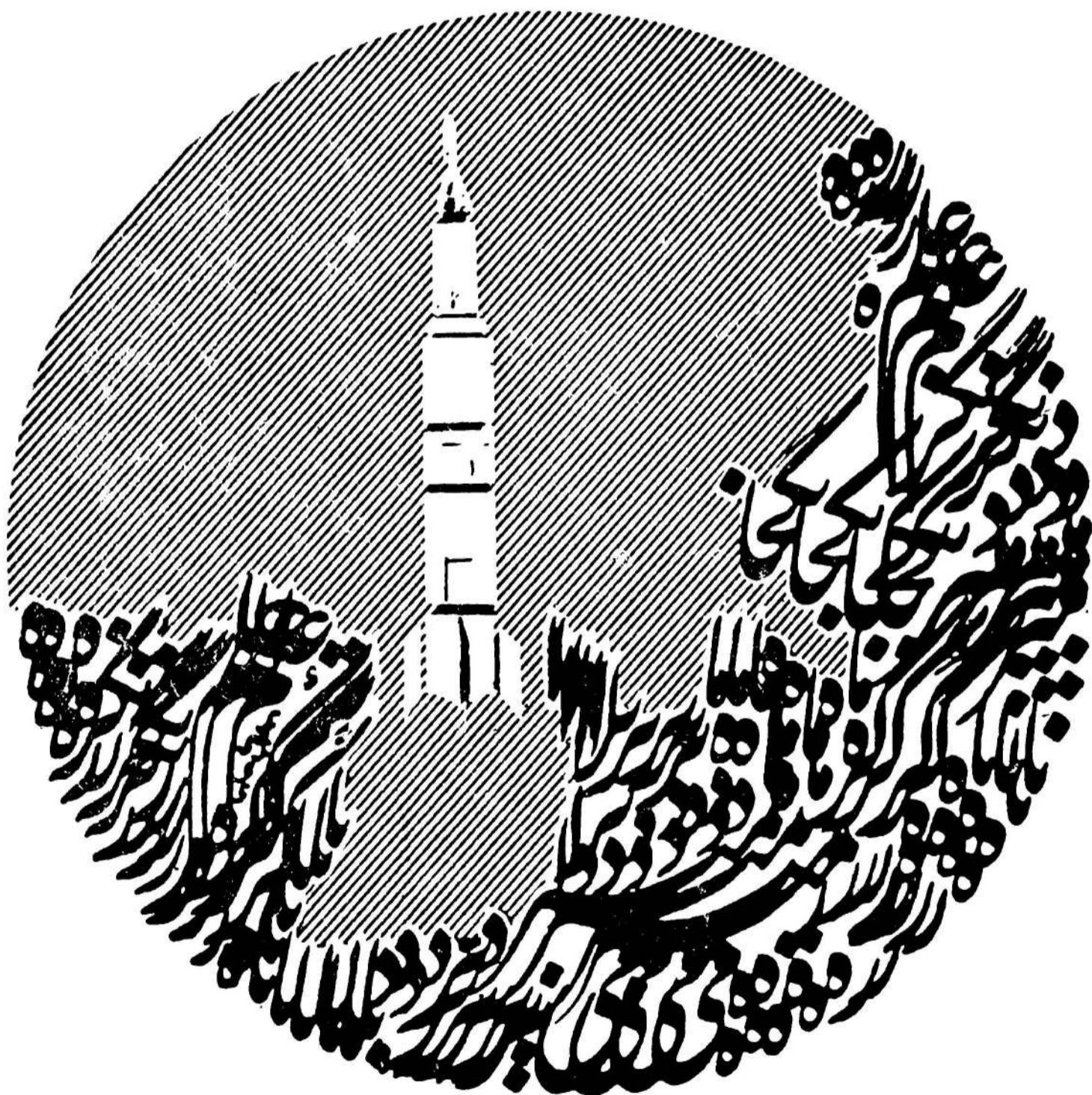


چارم دیستان ۱۳۵۲

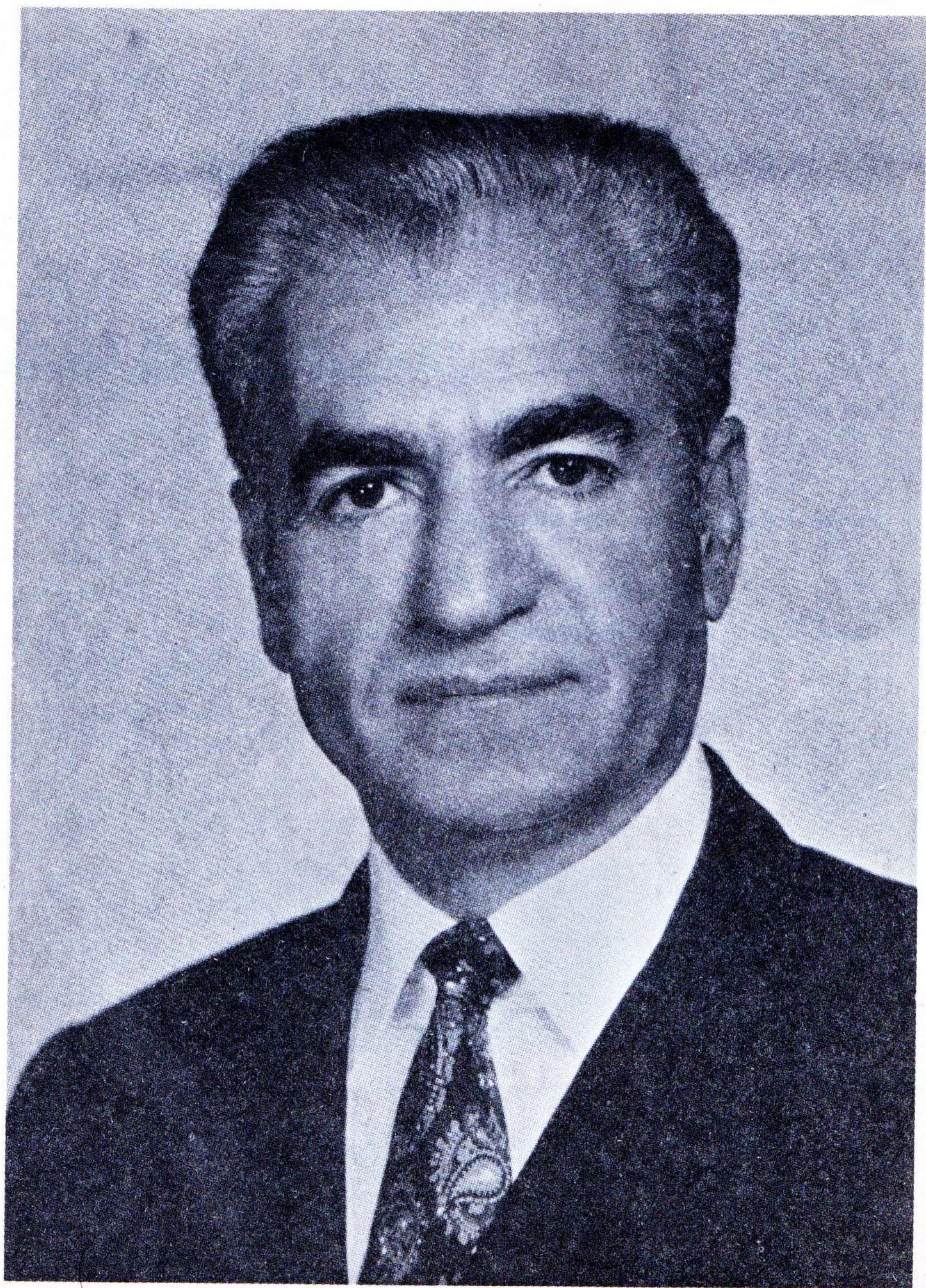


وزارت آموزش و پرورش
تو آنابود هر که دانابود

فارسی



چهارم دبستان ۱۳۵۲



در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن به اجرا گذارده شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانشآموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان بشمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه آریامهر به تعمیم تعليمات ابتدایی و با سوادشدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره ابتدایی را در نظام نوین آموزش و پرورش بطريقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانشآموزان سراسر کشور توزیع گردد.

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همه کتب پنج ساله ابتدایی و روش تدریس‌های مربوط که از طرف آن وزارت تالیف و تهیه شده با کمک سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است. بدین طریق به امر مبارک شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چندسالی که از ایجاد آن می‌گذرد تأسیسانی در کشور بوجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می‌شود:

- ۱ - آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی - تهران.
- ۲ - آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی - تهران.
- ۳ - دویست و پنجاه و پنج درمانگاه در نقاط مختلف بخصوص روستاهای دور افتاده سراسر کشور که در آنها درمان و دارو برای همه رایگان است.
- ۴ - سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان رضا پهلوی (تجريش) - بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) - بیمارستان نکونی (قم).
- ۵ - آموزشگاه بهياری فرح پهلوی - رامسر.
- ۶ - آموزشگاه بهياری رضا پهلوی - تجریش.
- ۷ - بخش پرتوشناسی (اعکسبرداری) - در محل بیمارستان رضا پهلوی - تجریش.
- ۸ - بخش درمان کچلی - در محل بیمارستان رضا پهلوی - تجریش.
- ۹ - بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران.
- ۱۰ - کارخانه داروسازی بنگاه خیریه داروپخش برای تهیه داروهای مرغوب و ارزان در داخل کشور - تهران.
- ۱۱ - چاپخانه عظیم بیست و پنجم شهریور که همین کتابهای ابتدایی نیز در آنجا طبع می‌شود.
- ۱۲ - درمانگاه و ناهارخوری بنگاه شماره ۲ اشرف در سرآسیاب دولاب - تهران.
- ۱۳ - نوسازی شهر دزفول و برآنداختن کانون تراخم از این شهر.
- ۱۴ - پنج شعبه کمک به مادران و کودکان (اندرزگاه) در تهران و ۸۱ شعبه در سراسر کشور.
- ۱۵ - کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریه دیگر.
- ۱۶ - کمکهای نقدی به مؤسسات آموزشی و تربیتی.
- ۱۷ - کمکهای اتفاقی به هنگام بروز سوانح طبیعی مانند زلزله و سیل در نقاط مختلف کشور.
- ۱۸ - کمک به معلولین بی‌بصاعت.

سهام خدا

تألیف حسن انوری

نقاشی از:

محمد زمان زمانی - پرویز کلانتری - نور الدین زرین کلک

خط:

محمد احصائی

تنظیم صفحات:

گیلیارد عرفان

چاپ شرکت افست «سهامی خاص» چاپخانه بیست و پنجم شهریور

حق چاپ محفوظ است.

این کتاب غیر قابل فروش است.

استفاده کننده از این کتاب فقط پنج ریال برای کمک
به امر مبارزه با بیسوادی می پردازد.



آنچه در این کتاب می خوانید:

۱۱۳	شرکت تعاونی راج دایل	۱	به نام خدا
۱۱۹	شیر و خورشید سرخ	۴	۵
۱۲۴	بهترین مکان دنیا	۱۰	چشم بینا و گوش شنا داشته باشیم
۱۳۲	نفت	۱۴	گنج نامه
۱۴۲	عصر فضا	۲۱	علم و هنر
	کودکی که بر اثر اراده و پشتکار	۲۴	کوچ پرستوها
۱۴۹	به شهرت و افتخار رسید	۳۱	کتاب و کتابخانه
۱۵۴	ایران	۳۷	نامه‌ای از اصفهان
۱۵۹	بهترین ارمغان	۴۴	پیشه‌ور اصفهان
۱۶۶	باران	۴۹	از من نگاهداری کنید
۱۷۱	چهار نقاش بزرگ (۱)	۵۴	میهن دوستی
۱۷۸	چهار نقاش بزرگ (۲)	۵۷	فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند (۱)
۱۸۶	به حیوانات آزار نرسانیم	۶۳	فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند (۲)
۱۸۹	داستان کاوه آهنگر (۱)	۷۰+	محمد بن زکریای رازی کاشف الکل
۱۹۵	داستان کاوه آهنگر (۲)	۷۵	راه آهن
۲۰۲	داستان کاوه آهنگر (۳)	۸۱	پسر فداکار
		۸۷	اختراع تلفن
		۹۲	سعدی
		۹۷	چند سخن از سعدی
		۱۰۲	روز ششم بهمن
		۱۱۰	رنج و گنج

به نام خدا

ای نامِ تو بترین سرآغاز
بی نامِ تو نامه کی کنم باز
ای یادِ تو مونسِر و ام
جز نامِ تو نیست بر زبانم
هم قصهٔ نانوده دانی
از ظلمتِ خود رهاییم ده
با نورِ خود آشناییم ده

نظمی

آشناییم ده = آشنایی ده مرا . با نور خود آشناییم ده، یعنی: دل مرا با نور خداشناسی و خدابرستی آشنا کن، یعنی: مرا موفق کن که ترا بشناسم.

روان = روح، جان

رهایی = رهاشدن، نجات

ظلمت = تاریکی . از ظلمت خود رهاییم ده، یعنی: مرا از نادانی خودم رهایی ده.

مونس = همدم

ناموده = نشان داده نشده، معلوم نشده

پرسش :

- ۱ - چرا این درس در اول کتاب گذاشته شده است؟
- ۲ - چرا هر کاری را بانام خدا شروع می کنیم؟
- ۳ - مقصود از بیت سوم این شعر چیست؟
- ۴ - شاعر در بیت آخر، از خدا چه خواسته است؟
- ۵ - آیا فقط با خواهش از خدامی توانیم از نادانی خود رهایی بیابیم؟
- ۶ - این شعر از کیست؟

- از روی این درس، یک بار با خط خوش بنویسید.

- یک کلمه هم معنی با هر یک از این کلمه‌ها:

گیسو، خدا، آغاز، قصه، رهایی، نور،

پیدا کنید و بنویسید.

مثال:

گیسو، زلف

- از میان این کلمه‌ها، کلمه‌های هم‌خانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار

بنویسید:

ظلت، اُنس (خوگرفتن)، ظلمانی، مونس

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

سرآغاز، آشنایی، مونس، قصه، رهایی

- در مقابل هر یک از این کلمه‌ها:

باز، بهترین، ظلت، آغاز، ورود، طولانی، فردا،

کلمه‌ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد.

- شعر را حفظ کنید.

عصر جمعه بود. چند تگه ابر تیزه رنگ آسمان را فراگرفته بود. ابرها آرام و بیصدا حرکت می کردند. سایه آنها نیز در زمین در حرکت بود. سایه ها از خرمنها و باغها می گذشتند. ده نیز زمانی در سایه قرار می گرفت و زمانی آفتاب آن را روشن می کرد.

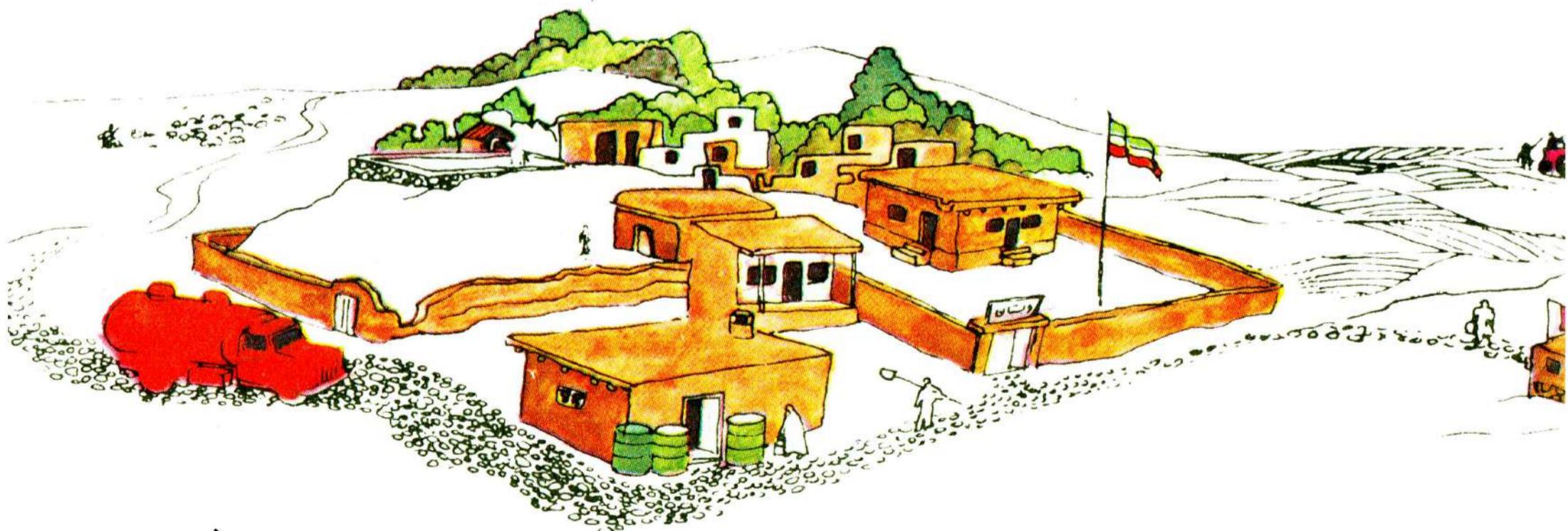
حسین بالای تپه کنار ده نشسته بود. منظرة ده، باغهای اطراف، خرمنها و



گاوها و گوسفندهایی را که در مزرعه‌ها می‌چریدند تماشا می‌کرد. در تپه مقابل پدر و برادر بزرگ خود را می‌دید که با تراکتور زمین را شخم می‌زدند. شب قبل، از شرکت تعاونی^{*} روستایی^{*} به پدر حسین خبر داده بودند که فردا نوبت اوست که با تراکتور زمین را شخم بزند.

حسین در کنار ده، ساختمان شرکت تعاونی و انبار فروش نفت و کمی دورتر ساختمان دبستان را می‌دید. پرچم سه رنگ دبستان با وَزِش^{*} بادتکان می‌خورد. آموزگار که هر روز صبح با لباس مرتب و زیبای سپاهی دانش در کلاس حاضر می‌شد، کتابها، دوستان کلاس، همه یکی از نظر حسین می‌گذشتند.

در گوشه‌ای از ده دود تیره‌ای به هوا برمی‌خاست. گاهی دود مانند ستون به آسمان می‌رفت و کم کم در آسمان پراکنده می‌شد و گاه باد آن را در قسمتهای پایین پراکنده می‌ساخت. بازی باد با دود منظره‌ای تماشایی بوجود آورده بود. این دود از حمام ده برمی‌خاست.



چند لحظه بعد حسین دو نفر را دید که از تپه مقابل بالا می‌روند و به مخزن^{*} آب نزدیک می‌شوند. حسین آن دو را شناخت، یکی آموزگار ده و دیگری سپاهی ترویج و آبادانی^{*} بود. با دیدن آنها فکرهای تازه‌ای به سراغ حسین آمد، او بیاد آورد که ده آنها تاسه سال پیش دبستان، حمام و آب آشامیدنی نداشت. کوچه‌ها سنگفرش نشده بود. زمینها را با گاو شخم می‌زدند. از آن موقع که سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی به ده آمده و دهقانان را راهنمایی کرده‌اند، دهقانان توanstه‌اند با کوشش و همکاری چاه عمیق بزنند، مخزن آب درست کنند، به تمام کوچه‌ها لوله بکشند، شرکت تعاونی روستایی تشکیل بدهند، زمینها را با تراکتور شخم بزنند و با کمک هم در آبادانی ده بکوشند.

در این موقع ماشین نفتکشی از دور دیده شد که به ده نزدیک می‌شد، حسین با خود گفت: جاده هم از کارهایی است که با کوشش سپاهی ترویج و آبادانی هموار شده است و گرنه ده ما کجا و اتومبیل کجا؟

کم کم هوا تاریک شد، حسین از تپه پایین آمد و برآه افتاد. از دور دید که چگونه فانوسها را در سر کوچه‌ها آویزان می‌کنند. در اینجا حسین بیاد آورد که چندی پیش از پلرشن شنیله بود که بزودی شرکت تعاونی برای ده موتور برق خریداری خواهد کرد. حسین منظره زیبای ده را در وقتی که کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن شده است پیش چشم می‌آورد.

تراکتور = ماشینی که برای کارهای کشاورزی مانند شخم زدن و خرمن کوبیدن بکار می‌رود.

سپاهی ترویج و آبادانی = دختر یا پسر جوانی که پس از ۱۲ یا ۱۶ سال درس خواندن به روستاها می‌رود تا به جای خدمت (وظیفه سربازی) به مردم روستاها در کارهای کشاورزی و آبادانی کمک کند و چیزهای تازه‌ای به آنها یاد دهد.

شرکت تعاونی = شرکتی است که احتیاجهای کسانی را که در آن عضو هستند بر طرف می‌کند.

شرکت تعاونی روستایی = شرکتی که دهقانان تشکیل می‌دهند تا احتیاجهای خود را با کمک آن رفع کنند. شرکت تعاونی روستایی به روستائیان وام می‌دهد یا تراکتور و وسایل کشاورزی دیگر در اختیار آنها می‌گذارد.

مخزن = جایگاه، جای نگهداری چیزی
وزش = وزیدن
هموار = صاف

پرسش :

۱ - حسین در کجا نشسته بود؟

- ۲ - حسین از بالای تپه چه می دید؟
- ۳ - سپاهی دانش به که می گویند؟
- ۴ - سپاهی ترویج و آبادانی به که می گویند؟
- ۵ - با تراکتور چه می کنند؟
- ۶ - ده حسین پیش از آمدن سپاهیان دانش و ترویج و آبادانی چگونه بود؟
- ۷ - ده حسین پس از آمدن سپاهیان چه تغییری کرد؟
- ۸ - شرکت تعاونی روستایی یعنی چه؟
- ۹ - «ده ما کجا و اتومبیل کجا؟» یعنی چه؟

تمرین:

- از روی این کلمه ها و ترکیبها سه بار بنویسید:

**وطنیفه ، عمیق ، مخزن ، منظره ، مزرعه ، سرانع ، لخنه ،
شرکت تعاونی روستایی ، سپاه ترویج و آبادانی ، مستقیم**

- این جمله ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - چند گله ابر آسمان را

۲ - ابرها آرام

۳ - سایه ابرها در زمین

۴ - سایه ها از باغها و خرمنها .

۵- حسین در بالای تپه

۶- اتوبیل از دور

- در این نوشته به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آن یک بار

بنویسید:

روز جمعه براي
در گوشش ام
به خارج شهر رفته بودیم . همیزم جمع
آتش از آتش
بر می خاست . باد دود را به هر
پراکنده
گاهی دود ماند
به آسمان می رفت و گاه در قسمتهای ... پراکنده می شد.
باد با
بازمی کرد و منظره

- منظره دهی را که در درس شرح داده شده است، از قول خودتان بنویسید و آن را

چنین شروع کنید: عصر جمعه بود. من در بالای تپه کنار ده نشسته بودم. چند تگه ابر



چشم بینا و گوش شنوا^{*} داشته باشیم

پروین در کنار پنجره نشسته بود. از آنجا با غ بزرگی دیده می‌شد. پروین هر چند لحظه یک بار سرش را بلند می‌کرد. از روی کنجکاوی^{*} و بدقت نگاهی به با غ می‌انداخت. آنگاه قلمش را روی کاغذ می‌لغزاند. پروین انشا می‌نوشت.
آموزگار به دانش آموزان گفته بود که منظره‌ای را که در خانه یا در دبستان یا در جای دیگر می‌بینند توصیف کنند.

پروین سعی می‌کرد چیزی از مناظر^{*} با غ از نظرش دور نماند: درختان و شاخه‌های در هم رفته آنها، رنگ برگها، زمین با غ که اینجا و آنجا از میان درختان دیده

می شد، گنجشکانی که در لابلای درختان جیک جیک می کردند. همه را آنطور که می دید بادداشت می کرد. آنگاه پروین بدقت به صدای هایی که از باعث می آمد گوش داد: صدای سوسکها، صدای باغبان که بلند بلند حرف می زد، صدای قورباغه ها، گنجشکان و صدای های دیگری شنیده می شد. پروین در باره صدای هایی که می شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر می کنند. باغبان با صدای بلند با کسی حرف می زند. گنجشکان در لابلای درختان جیک جیک می کنند. صدای قورباغه از استخر باعث می آید. اوه، خدایا! کاش می دانستم او چه می گوید...»

پروین پس از اینکه نوشه اش تمام شد آن را چند بار بدقت خواند. بعضی از جمله ها را پس و پیش کرد، بعضی از جمله ها را از نو نوشت. در آخر هم نوشه خود را پاک نویس کرد.

وقتی که پروین انشای خود را در کلاس خواند همه پسندیدند و از شنیدن آن لذت بردند. آموزگار نیز پروین را تحسین^{*} کرد و به شاگردان گفت: «پروین باعث را خوب توصیف کرده است. ما الان می توانیم باعث را که او دیده پیش چشم بیاوریم. کسی می تواند خوب انشا بنویسد که گنجشکا و باشد. گوش شنوا و چشم بینا داشته باشد و هر چیزی را بدقت نگاه کند و آنچه را می بیند یا می شنود یا می خواند بخاطر بسپارد و وقتی که انشا می نویسد، دیده ها و شنیده ها و خوانده های خود را در انشا بکار برد. یکی از نویسنده گان می گوید: «برای نوشتن، بدقت در چیزها بنگرید و هر چه را به چشمان می آید بی کم و بیش توصیف کنید. وضع اتاق را چنان شرح دهید که خواننده بتواند آن را به همان صورت که شما دیده اید پیش چشم بیاورد.»

بیش = زیاد، بسیار

تحسین = تعریف کردن، آفرین گفتن

توصیف کنند = وصف کنند، صفت‌ها (ی آن) را بیان کنند

شنوا = شنونده

کنجکاوی = بررسی و جستجوی دقیق

لغزاندن = چیزی را به لغزیدن و اداشتن

مناظر = منظره‌ها

پرسش :

۱ - آموزگار به شاگردان چه گفته بود؟

۲ - پروین چه منظره‌ای را برای نوشتمن انتخاب کرده بود؟

۳ - پروین انشای خود را چگونه نوشت؟

۴ - چرا باید چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم؟

۵ - چرا باید نوشتمن خود را پاکنویس کنیم؟

۶ - شما دلتان می‌خواهد چه منظره‌هایی را توصیف کنید؟

۷ - نویسنده به چه کسی می‌گویند؟

۸ - از قول یکی از نویسنده‌گان چه مطلبی در این درس نقل شده است؟

۹ - شما چه نویسنده‌گانی را می‌شناسید؟

به این نکته توجه کنید:

وقتی که بعد از مطلبی سه نقطه می‌گذاریم یعنی آن مطلب ناتمام است و دنباله آن نوشته نشده است، مانند: «اوہ، خدایا! کاش می‌دانستم . . .»

وقتی که مطلبی را از کسی نقل می‌کنیم آن را در داخل این علامت «» می‌نویسیم، مانند: پروین در باره صدای‌هایی که می‌شنید چنین نوشت: «سوسکها در میان درختان جیرجیر می‌کنند.»

تمرین:

- سوک جیرجیر می‌کند. گنجشک جیک‌جیک می‌کند. بنویسید: گوسفند، بز، مرغ، خروس و سگ چه می‌کنند؟

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

جو، برک، زرد، یلی‌یلی، باد، زاغ

- منظره‌ای را که در خانه یا در دبستان یا در جای دیگر می‌بینید توصیف کنید.

گنج نامه*

دانش آموزی که اهل یکی از روستاهای اطراف همدان بود حکایت می کرد:
اول تابستان بود، دبستان تازه تعطیل شده بود. شبی پدرم با چند تن از
دوستانش دور هم نشسته بودند و از گذشته ها گفتگو می کردند، از گنج نامه هم
سخن بینان آمد. من گفتم: پدر، دلم می خواهد من هم «گنج نامه» را ببینم.

پدرم گفت: بسیار خوب روز جمعه من و چند نفر از رفقاً، به دیدن گنج نامه
می رویم. تو هم با ما بیا

روز جمعه صبح زود برآه افتادیم. هوا ابری بود. تا گنج نامه شش کیلومتر راه
داشتم. در کنار رودخانه میان درختها و کشتزارها راه می سپردم. کم کم به
دره‌ای رسیدیم. آب از میان تخته سنگ‌های بزرگ بسرعت سرازیر می شد و به شکل
مارپیچ به طرف شهر همدان می رفت. به نزدیک آسیابی رسیدیم که در دل سنگ
در دامنه کوه الوند ساخته‌اند. آب کوهسار سنگ‌های آن را حرکت می داد. چون
به نزدیکی آب رسیدیم کفشهای را در آوردیم و از آب گذشتم و به طرف چپ
رودخانه رفتیم.

راه کم باریک می شد. بدنه طرف راست کوه مثل دیواری بالا رفته بود.
کمی بالاتر از آن درختهای مو و درختهای میوه کاشته بودند. در طرف چپ، آب
صف و زلالی روان بود. قدری بالاتر صخره‌ها و تخته سنگ‌های بزرگ دیده می شد.
کوه الوند مانند عقابی که از هوابر کبوتری بنگرد بر ما می نگریست. هر چه
بالاتر می رفتیم راه تنگتر می شد. اندکی بالاتر تخته سنگ‌های بزرگی در راه دیدیم.
بدشواری از آنها گذشتم.

دیگر اثری از راه دیده نمی‌شد. پدرم گفت: بهتر بود اندکی راهمان را دورتر می‌کردیم و از راه ماشین رومی رفتیم، اما دیگر گذشته است. از این سنگ‌خاره‌ها که بگذریم به گنجنامه می‌رسیم. وقتی که سنگ‌خاره‌ها را پشت سر گذاشتیم دیواره‌ای از کوه در برابر ما نمایان شد. در گوشه آن که مثل آینه صاف کرده بودند، چیزهایی به خطی که ما نمی‌توانستیم بخوانیم نوشته شده بود. پدرم گفت: «پسرم، گنجنامه همین نوشته است . »

هر یک از همراهان، بنحوی در باره نوشته سخن می‌گفت. یکی می‌گفت: این گنجنامه نیست، جنگنامه است. دیگری گفت نه! این به زبان زرتشتیهاست و معنایش این است:

«راستی و درستی راه خداست، دروغ راه شیطان است، راستگو باشید تا دیگران هم به شما راست بگویند، راستی درمان است و دروغ درد!»

چندی بعد که من، ماجراهی گنجنامه را به آموزگار گفتم، آموزگار در جوابم گفت: این نه «گنجنامه» است نه «جنگنامه»! من هم به آنجا رفته‌ام و آن خطها را دیده‌ام. این خط، خط میخی است. پدران ما در ۲۴۰۰ سال پیش با



این خطّ چیز می‌نوشته‌اند.

به دستور داریوش پادشاه بزرگ ایران و به دستور پرسش خشایارشا این خطّهای را روی کوه کنده‌اند و معنای آن به فارسی امروزی این است:

«به نام خدایی که این زمین را آفرید و آن آسمان را آفرید و مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید و داریوش را بربسیاری از پادشاهان، شاه و فرماندار ساخت.»

«منم داریوش، پسر ویشتاسب هخامنشی، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان. پادشاه کشورهای فراوان، کشورهایی با مردمان گوناگون.»

آنگاه آموزگار اضافه کرد: «در هر گوشه‌ای از خاک وطن ما از این قبیل آثار و یادگارهای باستانی وجود دارد. مردم هر محلی در باره آنها داستانها و افسانه‌ها گفته‌اند. ما باید این آثار را خوب بشناسیم و تا آنجا که می‌توانیم در حفظ آنها بکوشیم. این آثار، یادگار پدران ما است. شناسایی آنها باعث می‌شود تا ما پدران و گذشته میهن خود را خوب بشناسیم.»

اقتباس از متنهای قرائتی برای کودکان نوشته محمدباقر هوشیار

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بدشواری = بسختی

بدنه = بدن، تن

بنحوی = بنوعی

جنگ نامه = نامه یا نوشته‌ای که در باره جنگ باشد

رفقا = رفیقان، دوستان

شناسایی = شناختن

صخره = سنگ بزرگ

گنج نامه = نامه یا نوشته‌ای که در باره گنج باشد

مارپیچ = پیچ در پیچ مانند حلقه‌های مار

پرسش :

- ۱ - چه کسی مطالب این درس را حکایت کرده است؟
- ۲ - این واقعه در چه موقع اتفاق افتاده است؟
- ۳ - از ده تا گنج نامه چقدر راه است؟
- ۴ - در این درس کوه الوند به چه تشبیه شده است؟
- ۵ - همراهان در باره گنج نامه چه می گفتند؟
- ۶ - گنج نامه به چه خطی است و به دستور چه کسی نوشته شده است؟
- ۷ - در گنج نامه چه نوشته‌هایی دارند؟
- ۸ - آیا اسم گنج نامه که براین نوشته روی کوه گذاشته‌اند درست است؟
- ۹ - به نظر شما چرا اسم این نوشته را گنج نامه گذاشته‌اند؟
- ۱۰ - در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟
- ۱۱ - چرا باید آثار تاریخی را خوب بشناسیم؟
- ۱۲ - این درس از نوشته‌های چه کسی اقتباس شده است؟

به این نکته توجه کنید:

اگر بگوییم: «ما ایران را» از آن چیزی نمی‌فهمیم. اما اگر بگوییم: «ما ایران را دوست می‌داریم.» از آن معنی کاملی می‌فهمیم. «ما ایران را دوست می‌داریم.» یک جمله است. اگر بگوییم: «علی کتاب» از آن چیزی نمی‌فهمیم. اما اگر بگوییم: «علی کتاب دارد.» از آن معنی کاملی می‌فهمیم. «علی کتاب دارد.» یک جمله است:

چند کلمه‌ای که بر روی هم دارای معنی کاملی باشد یک جمله است.

تمرین:

– این جمله‌هارا کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - دانش آموزی اهل کی از روز تا همی ہمدان

۲ - دبستان تازه

۳ - کم کم راه

۴ - کوه الوند مانند عطا بی که بر کبوتری بگرد برم

۵ - پیشواری از سنجک خاره ها

۶ - داریوش کی از پادشاهان بزرگ ایران

۷ - این نوشتہ را به دستور داریوش بزرگ

۸ - ماید آثار تاریخی را

۹ - ماید در خط آثار تاریخی

۱۰ - ایرانیان قدیم به خط مینوی

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

خاکِ دلن ، بدشواری آثار ، خط ، شناسایی ، خط مینوی ،

پران ما ، ماریج ، رقص

- از این نوشته‌ها کدامیک جمله است و کدامیک جمله نیست. از روی جمله‌ها

یکبار بنویسید:

۱ - راه کم کم باریک

۲ - آب کوهسار سنگها را حرکت می‌داد.

۳ - سپاهی دانش به بچه‌های ده خواندن و نوشن یاد داد.

۴ - دو نفر از بالای تپه مقابل

۵ - کوچه‌های ده را سنگفرش کردند.

۶ - زمینه‌هارا با تراکتور شخم

۷ - کوچه‌ها و خانه‌های ده با چراغ برق روشن خواهد شد.

۸ - وظیفه خود را درست انجام بده !

۹ - آب از میان تخته سنگهای بزرگ بسرعت

۱۰ - در ده یا شهر شما آثار تاریخی وجود دارد؟

خود را بیازمایید (۱)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج و آبادانی در روستاهای چه می کنند؟
- ۲ - شرکت تعاونی یعنی چه؟
- ۳ - «شما کجا و اینجا کجا؟» یعنی چه؟
- ۴ - به صدای سوسک جیرجیر می گویند بنویسید به صدای گنجشک، گوسفند، مرغ، خروس و سگ چه می گویند؟
- ۵ - گنجنامه در نزدیکی کدام شهر است؟

ب) با هر یک از این کلمه هایک جمله بسازید

مونس، وزش، محزن، گنجگاهی، تحسین

ج) یک کلمه هم معنی با هر یک از این کلمه ها پیدا کنید و بنویسید:

قصه، رهایی، هموار، عمیق بسیار آسودگی، رفیق،
تاریکی، هدم، صاف.

د) هر چند تا از این کلمه ها با هم، هم خانواده هستند. هر دسته از کلمه های هم خانواده

را در یک سطر بنویسید:

منظور، انس، ظلمت، شرکیب، فرعه، شرکت،
مناظر مونس، منظره، ظلمانی زراعت، نظر

علم و هنر

کودکی گفت من چهار کنم
تا به آن کار اقتدار کنم
گفتمش علم و معرفت آموز
تاشب محنت تو گرد در روز



علم باشد دوای هر رنجی
علم باشد کلید هر گنجی
گیریست در جهان بسی باشی
علم آموز تا کسی باشی
آدمی را اگر هنر باشد
پر که تامال و سیم وزر باشد
هر کسی زنده است روزی چند
تام آبد زنده است دانشند



شعرها از عباس شهری

آدمی را اگر هنر باشد = انسان اگر هنر داشته باشد

ابد = همیشه

بسی باشی = بسیار بمانی، بسیار زندگی کنی

به = بهتر. به که تا مال و سیم و زر باشد، یعنی: بهتر است از اینکه نقره و طلا داشته باشد.

راه به سر منزل مقصود برد = به مقصودش رسید، به آرزویش رسید

ره به کجا می‌برد = تا کجا می‌رسد

گفتمش = گفتم به او

گیرمت = گیرم تو، خیال کنم تو

محنت = غم، اندوه. شب محنت: روز گار غم

معرفت = دانش، شناختن چیزها

پرسش:

۱ - در این شعر صحبت از چیست؟

۲ - کودکی از شاعر چه پرسید؟

۳ - شاعر چه جواب داد؟

۴ - علم چگونه رنج و درد را درمان می‌کند؟

- ۵ - «علم باشد کلید هر گنجی» یعنی چه؟
- ۶ - منظور از این بیت چیست: «گیرمت در جهان بسی باشی علم آموز تاکسی باشی»؟
- ۷ - چرا هنر و علم بهتر از مال است؟
- ۸ - چرا دانشمند همیشه زنده است؟
- ۹ - علم چگونه انسان را تا کرده ماه می برد؟

تمرین:

- از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید.
- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
- علم ، سود ، داشتمد ، دوا ، رنج
- این جمله‌ها را کامل کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:
- ۱ - علم دوایی هر رنجی
 - ۲ - انسان با استفاده از علم به کرده ماه
 - ۳ - با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای
 - ۴ - کودکی از شاعر
- شعرها را حفظ کنید.
- گفتگوی کودک و شاعر را به صورت داستان بنویسید.

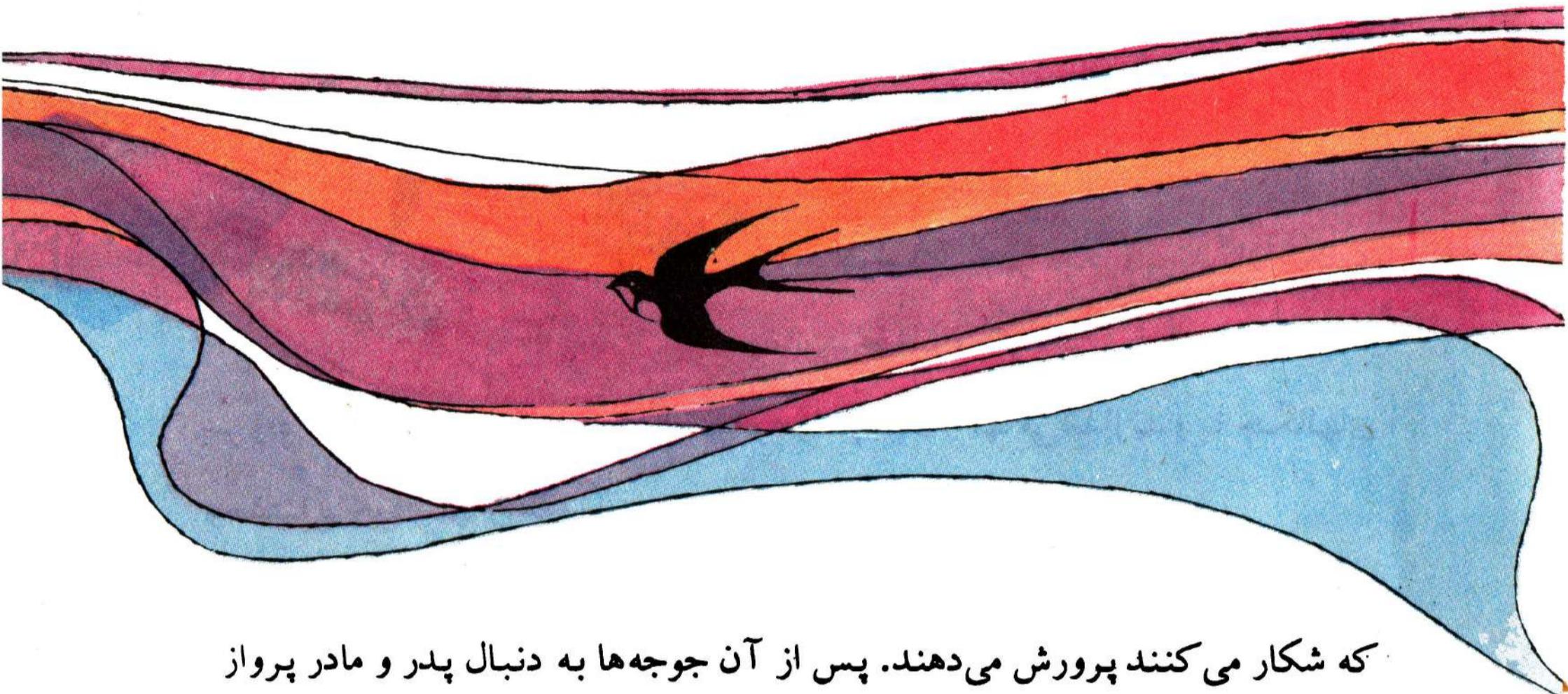


کوچ پرستوهای

در اوایل بهار که هوا لطافتِ خود را باز می‌یابد، درختان و بوته‌ها جامه سبز می‌پوشند و درخت بادام، شکوفه بر سر می‌آورد، پرستوهای این پرنده‌گان مهربان و دوست داشتنی، از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.

نخستین کار این مسافران از راه رسیده این است که لانه‌های سال گذشته خود را بیابند. آنها را اگر آسیب دیده باشد، مرمت کنند* و اگر خراب شده باشد، از نو بسازند. پرستوهای جوان هم که سال گذشته در لانه پدر و مادرشان بسر برده‌اند، اکنون باید بکوشند و لانه‌ای برای خود بسازند.

وقتی که کار ساختن و پرداختن* لانه بپایان رسید، پرستوی ماده به تخم‌گذاری مشغول می‌شود. هر پرستو چهار تا شش تخم سفیدرنگ می‌گذارد و مدت دوازده روز روی آنها می‌خوابد. در این مدت پرستوی نر برای جفت خود غذا فراهم می‌کند. وقتی که جوجه‌ها از تخم بیرون آمدند، پدر و مادر مدت سه هفته آنها را با حشراتی



که شکار می‌کنند پرورش می‌دهند. پس از آن جوجه‌ها به دنبال پدر و مادر پرواز می‌کنند و راه و رسم شکار کردن را از آنها می‌آموزند.

عشق مادری پرستوها در میان جانوران دیگر همتاً ندارد. پرستوهایی دیده شده‌اند که وقتی لانه‌شان در آتش می‌سوخته، بی‌پروا خود را به آتش زده‌اند تا جوجه‌های خود را نجات بدهند.

پرستوها بهار و تابستان را با آسودگی بسرمی‌برند. فقط در آغاز پاییز است که دشواری‌هایی برای آنها پیش می‌آید. زیرا در آن وقت حشرات کمیاب می‌شود و هوارو به سردی می‌رود. ناچار پرستوها باید لانه‌هایشان را ترک بگویند* و به جاهای معتدل‌تری کوچ کنند. وقتی که زمان کوچ آنها فرامی‌رسد، دسته دسته روی بامها یا سیمهای تلفن و تلگراف جمع می‌شوند و چنین می‌نمایند که براستی به گفتگوی مهمی مشغولند. عده‌ آنها و جنب و جوش آنها رفته زیادتر می‌شود تا اینکه یک روز صبح از خواب بر می‌خیزیم و از پرستوها اثری نمی‌بینیم. معلوم می‌شود که پرستوها کوچ کرده‌اند.

در این سفر دراز خطرهای بسیاری وجود دارد. نخستین این خطرها تغییرات



هواست. خطر دیگر، پرندگان شکاری
مانند عقاب و کَرَکَسْ و قرقی است که در
سر راه آنها کمین می‌کنند و ناگهان خود را در میان آنها می‌اندازند و با چنگالهای
وحشتناک خود آنها را می‌ربایند.

با همه این خطرها، بیشتر پرستوها سفر خود را بسلامت بپایان می‌رسانند.
دیده شده است که بعضی از آنها سالها پی در پی کوچ کرده‌اند و پس از هر کوچ
به لانه خود بازگشته‌اند.

دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم شگفتیهای فراوان دارد. یکی از آنها
همین بازگشت پرستوهاست. این حیوان کوچک پس از سپری شدن زمانی دراز و
پیمودن راهی طولانی بی‌اینکه اشتباهی کند دوباره به همان لانه پیشین خود
باز می‌گردد.

پرستویی در سقف دکان کفشدوزی لانه داشت. این کفشدوز که از اهالی
استراسبورگ^{*} بود کار جالبی کرد. به هنگام کوچ پرستو، کاغذی بر پای
آن بست و بر روی کاغذ نوشت: «پرستو، کجا می‌روی؟» بهار بعد، هنگامی که
پرستو از کوچ بازگشت، بر همان کاغذی که به پایش بسته شده بود این نوشه
خوانده می‌شد: «به پیره^{**}، در خانه نیکوپولوس» به این ترتیب کفشدوز فهمید که
لانه زمستانی این پرستو صدها کیلومتر با لانه تابستانی او فاصله دارد و این پرنده
کوچک این راه را بدون اشتباه می‌پیماید و به خانه قبلی خود باز می‌گردد.

از مجله پیک معلم و خانواده

استراسبورگ = نام شهری در اروپا

پرداختن = ساختن، مرتب کردن

پیره = نام شهری در اروپا (از استراسبورگ تا پیره در حدود ۱۸۰۰ کیلومتر است)

ترک گویند = ترک کنند

جای معتدل = جایی که هوای آن نه بسیار سرد و نه بسیار گرم باشد.

جفت = زن، شوهر، همسر

چنین می‌نماید = چنین بنظر می‌آید

کرکس = پرنده‌ای بزرگ که پرنده‌گان کوچک را شکار می‌کند.

لطفت = خوبی، نرمی، سبکی

مرمت کنند = تعمیر کنند، درست کنند

همتا = مانند

پرسش :

۱ - چه وقت پرستوهای از سفر باز می‌گردند؟

۲ - نخستین کار پرستوهای از راه رسیده چیست؟

۳ - پرستوهای جوان که تازه از راه رسیده‌اند چه می‌کنند؟

۴ - پرستوی ماده چه وقت به تخمگذاری مشغول می‌شود؟

۵ - پرستوی ماده چند روز روی تخمها می‌خوابد؟

- ۶ - وقتی که پرستوی ماده روی تخمها می‌خوابد، پرستوی نر چه وظایفی دارد؟
- ۷ - چه چیز پرستوها در میان جانوران دیگر همتواندارد؟
- ۸ - چرا در آغاز پاییز برای پرستوها دشواریهایی پیش می‌آید؟
- ۹ - پرستوها چه وقت لانه‌های خود را ترک می‌کنند؟
- ۱۰ - پرستوها در زمستان به کجا می‌روند؟
- ۱۱ - چه خطرهایی در راه پرستوها وجود دارد؟
- ۱۲ - درختان جامه سبز می‌پوشند یعنی چه؟
- ۱۳ - درخت بادام، شکوفه بر سر می‌آورد یعنی چه؟



به این نکته توجه کنید:

این یک جمله است: «در اوایل بهار، پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.»

اینها نیز هر یک، یک جمله است:

«پرستوها از سفر دور و دراز خود باز می‌گردند.»

«پرستوها از سفر باز می‌گردند.»

«پرستوها باز می‌گردند.»

اما این جمله نیست:

«در اوایل بهار، پرستوها، از سفر دور و دراز خود»

کلمه «باز می‌گردند» از همه کلمه‌های دیگر جمله مهمتر و جزو اصلی جمله است.

زیرا جمله بدون آن معنی کاملی ندارد. جزو اصلی جمله را « فعل » می‌نامیم.

فعل جزء اصلی جمله است و انجام گرفتن کاری یا روی دادن

حالتی را نشان می دهد .

تمرین:

– از روی این کلمه ها سه بار بنویسید:

لطفت ، بعد سافر ، حشرات ، مرمت ، اعتماد ،
سقف ، حمایت ، معقول ، عقاب ، دشمنان ، عوض ،
متوجه ، خطر ، اطمینان

– داستان زیر را بدقت بخوانید و فعلهایی را که در آن بکار رفته است جدا کنید و

بنویسید:

از سرداری پرسیدند: چگونه به سرداری رسیدی؟ جواب داد: روزی از دشمنان گریختم
و به خرابه‌ای پناه بردم و در سرانجام کارم اندیشه می‌کردم. ناگاه چشمم به موری افتاد
که دانه‌ای بزرگتر از خود به دهان گرفته بود و از دیوار بالا می‌رفت و چون به نیمة راه
می‌رسید دانه سنگین به زمین می‌افتد. مور بار دیگر به دنبال دانه می‌آمد و آن را از همان
راه به بالا می‌کشید. شصت و هفت بار شمردم که دانه فرو افتاد و مور از کوشش بازنایستاد
تا سرانجام به مقصود خود رسید و دانه را به بالای دیوار رسانید. با خود گفتم من از مور
کمتر نیستم. بدین جهت تا بمقصود نرسیدم، دست از کوشش برنداشتم.

- در جمله‌ها و عبارتهای زیر به جای نقطه‌ها، کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی

آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - کفشم پاره شده بود ، آن را به ... دادم تا کند
 - ۲ - وقتی که کار ساختن و ... لانه تمام شد ، پرستوی ... به گلزاری ... می شود.
 - ۳ - یک روز از خواب بر می خیریم و از پرستوهای ... نمی بینیم
 - ۴ - وقتی که هوا ... شد پرستوهای به جای ای کوچ می کنند .

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:

تغیر، پرداختن (ساختن)، معدل، آسیب، اعتماد، حمایت، عوض، سقف، جنب و چوش، برآستی

— داستانی را که تاکنون در باره پرستو یا در باره یکی دیگر از پرندگان کوچک

شنبه‌اید یا خوانده‌اید بنویسد.

کتاب و کتابخانه

در هفته آخر آبان ماه، مراسم هفتة کتاب با شکوه تمام در دبستانِ سعدی برگزار شد. هر یک از کلاسها برنامه خاصی داشت. برنامه کلاس چهارم از همه برنامه‌ها جالبتر و مفصل‌تر بود. این برنامه عبارت بود از اهدای کتاب به کتابخانه کلاس، اهدای کتاب به کتابخانه دبستان، بازدید از نمایشگاه کتاب، بازدید از کتابخانه کودک و کتابخانه ملی* و سخنرانی در کلاس.

قبل از اینکه هفتة کتاب شروع شود، آموزگار از دانش آموزان کلاس خواسته بود تا هر کس مایل باشد مطلبی در باره کتاب تهیه کند و در کلاس بخواند یا بگوید. بیشتر شاگردان کلاس در این برنامه شرکت کرده بودند. وقتی که هفتة کتاب شروع شد، هر روز سه یا چهار نفر به جلو تخته سیاه می‌آمدند و مطالب خود را بیان می‌کردند. بعضی از روی نوشته می‌خوانندند و بعضی از حفظ بیان

کتابخانه ملی - تهران





تالار مطالعه در کتابخانه ملی - تهران

می کردند. هر یک از شاگردان برای سخنرانی خود عنوانی^{*} نیز انتخاب کرده بود. برنامه سخنرانیها قبلًا نوشته و در کلاس نصب شده بود^{**}. در برنامه سخنرانیها این عنوانها به چشم می خورد: تاریخچه کتاب، ارزش کتاب، دوست خاموش ، کتابخانه محله ما ، بهترین کتابی که خوانده ام ، معرفی چند کتاب خوب.

سخنرانی فیروزه در باره ارزش کتاب بود، او سخنان خود را با این شعر شروع کرد:

مردمان کتابخوان گویند :
هر کتابی برآستی گنجی است
لیکن این گنج ، گنج بی رنجی است

تماشود بر کتاب ، چشم باز
سفری در جهان کنی آغاز
می شود بر تو باز روی جهان ،
بر خطوطش^{*} که راه دانایی است

توانی شناخت مردم را
نمایش نمود
تا که خود را نخست نشناشی
خواستن را درست نشناشی

و در سخنرانی گفت:

«دانشی که ما امروز از آن بهره‌مند هستیم نتیجه کوشش‌های گذشتگان است.
در طول سالیانی دراز، در هر کشوری، کسانی پیدا شده‌اند که چیزهای تازه‌ای
کشف کرده‌اند: کسانی در دانش پزشکی، کسانی در دانش داروسازی، کسانی در
شناختن طبیعت، کسانی در دانش حساب و هندسه و کسانی دیگری در چیزهای
دیگر.

سالن مطالعه در یکی از کتابخانه‌های کودک - تهران



این کشفهای در کتابها نوشته شده و به جا مانده است. اگر کتاب نبود کشفهای تازه، پس از زمانی به دست فراموشی سپرده می‌شد و دانشمندان دیگر نمی‌توانستند دنباله آنها را بگیرند و ادامه دهند. امروز ما با دسترسی به کتاب از حاصل کوشش‌های افراد بیشماری از دانشمندان آگاهی می‌یابیم. بنابر این چیزی که دانش گذشتگان و پدران را برای فرزندان و آیندگان نگه می‌دارد کتاب است. »

عنوان سخنرانی منیژه «کتابخانه محله ما» بود، منیژه گفت: چندی است که در محله ما کتابخانه‌ای برای کودکان دایر شده است. اسم این کتابخانه، کتابخانه کودک است. تمام کتابهای این کتابخانه مخصوص کودکان است. من عضو این کتابخانه شده‌ام و تاکنون چندین بار از آن، کتاب به امانت گرفته‌ام. کتابدار کتابخانه کودک خانم بسیار مهربانی است. او می‌گفت: «کتابخانه کودک به دستور علی‌احضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران تأسیس شده است. شهبانو علاقه دارند که همه کودکان ایرانی کتابخوان و کتابدوست بار بیایند. از این‌رو دستور داده‌اند هم برای بچه‌ها کتابهای خوب تهیّه کنند و هم در شهرهای مختلف کتابخانه کودک دایر کنند.»

شعر از محمود کیانوش

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

خطوط = خط‌ها، مقصود نوشته‌های کتاب است.

دایر کنند = درست کنند، بوجود بیاورند.

- ۱۰ - در ده یا شهر شما کتابخانه ملّی وجود دارد؟
- ۱۱ - بهترین کتابی که تا حال خوانده‌اید کدام کتاب است؟
- ۱۲ - از کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده است تاکنون کدام را خوانده‌اید؟
- ۱۳ - کتابخانه‌های کودک به دستور چه کسی تأسیس شده است؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:

مفصل ، عبارت بود ، سخنرانی ، عنوان ، دوست خاموش ،
نصب شده بود ، چشم می‌خورد ، بازدید ، ارزش

- هر یک از این کلمه‌ها را در یک یا چند جمله توضیح دهید:

سخنرانی، گذشتگان، آیندگان، کتابخانه، کتابفروشی، نمایشگاه.

مثال:

سخنرانی: مطالبی که کسی در پیش عده‌ای در باره موضوعی بیان می‌کند.

- صفحه اول درس را بخوانید و زیر فعلها با مداد مشکی، خط کم رنگی بکشید.

- شعر درس را به نثر بنویسید.

- فایده‌های کتاب خواندن را بنویسید.

نامه‌ای از اصفهان

فرانک و سیمیندخت در یکی از دبستانهای تهران درس می‌خوانند و با هم دوست بودند. روزی سیمیندخت به دبستان آمد و به فرانک گفت که پدرش از طرف شرکتی که در آن کار می‌کند به اصفهان مأمور شده است و همه آنها بزودی به اصفهان خواهند رفت. فرانک و سیمیندخت قرار گذاشتند که به هم نامه بنویسند و به قول خود نیز وفا کردند. فرانک در نامه‌های خود احوال دوستان و آخبار دبستان را می‌نوشت. نامه‌های سیمیندخت بیشتر در باره شهر اصفهان و دوستان تازه‌اش بود. در اینجا یکی از نامه‌های سیمیندخت را که در آن، شهر اصفهان را به دوستش شناسانده است می‌خوانیم:

سیمیندخت ایران خواه

جمعه ۱۰ آبان ۱۳۵۳

اصفهان - چهارباغ - شماره ۸۷۵

فرانک عزیزم ،

اکنون نزدیک به یک ماه است که از تولد اشده‌ام چقدر دلم می‌خواهد چهره میرزا را بینم . نمی‌دانی که از رسیدن نامه‌ات چقدر خوشحال شدم ، بخصوص که مرده سلامت بیشه

دوستان و همکلاسان را به همراه داشت . از من خواسته‌ای که از دیزینهای اصفهان ، این شهر زیبا و دوست داشتنی مطابقی برایت بنویسم می‌دانی که اصفهان به اندازه تهران

بزرگ نیست آما تا بخواهی آثار تاریخی دارد و بهمین آثار تاریخی است که مسافران را از
 گوشه و کنار جهان به این شهر می‌کشاند من در این مدت کم توانسته‌ام مشهورترین این
 آثار را بینم عکسهای از این آثار خریده‌ام که همراه این نامه برای تو مرسیم اصفهان شهری
 بسیار قدیمی است و آثار تاریخی آن از دوره‌های مختلف تاریخ است این شهر قبل از چند بار
 پاچت بوده است؛ آما وقتی که شاه عباس پادشاه بزرگ صفوی آن را پاچت کرد
 جلال و سکوه آن بگمال رسیده اصفهان در زمان این شهر بار و جاشینان او بحدی بزرگ
 شد که آن را نیمه جهان می‌خوانند. آ، شاعری از این هم بالاتر چنین گفته است

اصفهان را یمه خوانند از جهان صد جهان من دیده‌ام در اصفهان

شابد نا حال اسم میدان نقش جهان را شنیده باشی میدان نقش جهان، میدان
 بسیار بزرگی است که در زمانهای قدیم، در روزهای عید، بازگیران در این میدان نمایش
 میدان نقش جهان - اصفهان



روحت را کند تابان = فکر تو را روشن کند.

شباب = جوانی

عنوان = نام

کتابخانه ملّی = کتابخانه بزرگی که برای استفاده همه مردم دایر می‌شود.

کتابدار = کسی که در کتابخانه کار می‌کند و هر کس کتاب بخواهد به او رجوع می‌کند.

مفصل = طولانی، بسیار

نصب شده بود = قرار داده شده بود

پرسش :

۱ - هفتة کتاب چه وقت برگزار می‌شود؟

۲ - آموزگار از شاگردان چه خواسته بود؟

۳ - برنامه کلاس چهارم در هفتة کتاب چه بود؟

۴ - در برنامه سخنرانیها چه عنوانهایی به چشم می‌خورد؟

۵ - چرا به کتاب دوست خاموش می‌گویند؟

۶ - فیروزه سخنرانی خود را با چه شروع کرد؟

۷ - آیا مدرسه یا کلاس شما کتابخانه دارد؟

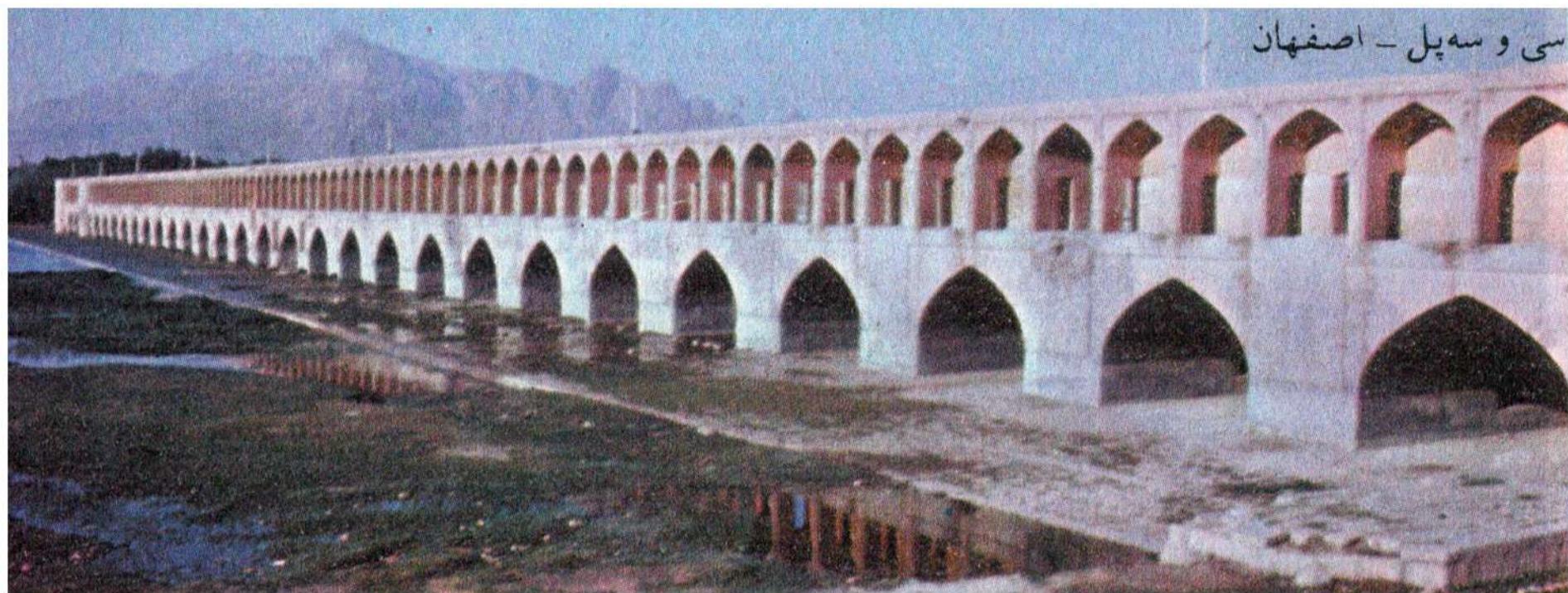
۸ - عضو کتابخانه بودن یعنی چه؟

۹ - آیا شما عضو کتابخانه‌ای هستید؟



می داده اند و سوراران چوگان بازی می کرده اند. دور ادور این میدان نامایی تاریخی فرار گرفته است که هر یک در حد خود از شاهکارهای معماری و هنرمندانه بسیار می رود. عمارت عالی قاپو در طرف مغرب این میدان فرار دارد. شاه عباس بزرگ باشکوه و جلال نام در این عمارت می نشسته و چوگان بازی دنایشها را نماش می کرده است. در رو بر دی عمارت عالی قاپو مسجد شیخ لطف الله فرار دارد. در جنوب آن مسجد شاه واقع شده است. مسجد شاه به فرمان شاه عباس ساخته شده است. در این مسجد عظمت دزیبايی با هم در آینه و شاهکاری از هنر ایرانی بوجود آورده است.

* در اصفهان رود بزرگی جاری است که به آن زاینده رود می گویند. این رود با آرگش همیشگی خود از زیر پلهای مشهوری چون پل خواجه و پل الله وردیخان که به آن پل سی و سه چشمی هم می گویند عبور می کند



دست غیر، اگر حوا هم از همه حاهای دیدنی اصفهان برای نویسنده مگویم این نامه پر طلا^{*}
خواهد شد. بعلاوه اصفهان تنها شهری تاریخی بیست بلکه شهری صنعتی داشتگاهی هم هست. کارخانهای
متعدد^{**}ی دارد و از این جهت از شهرهای مهم صنعتی ایران بشمار می‌رود. هم آنون مشغول
ساختن کارخانه ذوب آهن^{*} در نزدیکی این شهر استند و حقیقتی که این کارخانه شروع به کار کند
اصفهان بزرگترین شهر صنعتی ایران خواهد شد.

بیشتر مردم اصفهان هنرمند و صنعتگرد و در فلزکاری و فلابدوزی^{*} و خاتمکاری و کاشی پزی
مهارت دارند. روش^{*} و آطلس^{*} و چیت قلمکار^{*} اصفهان به خوبی معروف است
لهم اصفهان شهر داشتگاهی هم هست. داشتگاه این شهر از داشتگاههای بزرگ ایران
است و حد هر اردوخوار آن به تحصیل مشغول است
حرب و رانک عزیز، مثل اینکه زیاد نوشنم در اینجا با تو خدا حافظ می‌کنم و منتظر
نامه اوت هستم ارجوی من به همه دوستان سلام برسان.

دست تو، سینه خست

آرامش = آرامی

اخبار = خبرها

اطلس = نوعی پارچه ابریشمی

بکمال رسید = کامل شد

پر طولانی = بسیار طولانی

چوگان بازی = بازی ورزشی که با چوگان (چوبی سرکج) و گوی (توب) انجام می‌شود،

چوگان بازی از بازیهای بسیار قدیم است و آن را سواره بازی می‌کنند.

در حدّ خود = به اندازه خود، در جای خود

دوره = زمان

ذوب آهن = آب کردن آهن

زری = نوعی پارچه

شاهکار = کار بزرگ، کاری که در آن هنر نشان داده باشند

قلاً بدوزی = دوختن نقش و نگار با قلاب در روی پارچه

قلمکار = پارچه‌ای که در روی آن شکل‌هایی با قلم یا مهر بوجود آورند

متعدد = بسیار

معماری = کارهای مربوط به معمار (کسی که نقشه ساختمان می‌کشد)

مهندسی = کارهای مربوط به مهندس، شاهکار معماری و مهندسی یعنی اثر بزرگی که به وسیله معمار و مهندس ساخته شده باشد.

پرسش :

- ۱ - فرانک و سیمیندخت در کجا درس می خوانند؟
- ۲ - فرانک و سیمیندخت با هم چه قراری گذاشتند؟
- ۳ - آیا فرانک و سیمیندخت به قول خود وفا کردند؟
- ۴ - فرانک در نامه خود از سیمیندخت چه خواسته بود؟
- ۵ - آثار تاریخی اصفهان از چه دوره هایی است؟
- ۶ - شکوه و جلال اصفهان در زمان کدام پادشاه بکمال رسید؟
- ۷ - «صد جهان من دیده ام در اصفهان» یعنی چه؟
- ۸ - نام میدان معروف اصفهان چیست؟
- ۹ - عمارت عالی قاپو در کجا قرار دارد؟
- ۱۰ - مسجد شاه در کجا قرار دارد؟
- ۱۱ - نام رود معروف اصفهان چیست؟
- ۱۲ - پلهای معروف اصفهان کدام است؟
- ۱۳ - آیا اصفهان تنها شهر تاریخی است؟
- ۱۴ - بزودی در اصفهان چه کارخانه ای دایر خواهد شد؟
- ۱۵ - مردم اصفهان در چه صنعتهایی مهارت دارند؟

تمرین:

- جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱ - چرا به اصفهان نیمة جهان می گفتند؟

۲ - در زمانهای گذشته در روزهای عید در میدان نقش جهان چه می کردند؟

۳ - مسجد شاه اصفهان چگونه جنایی است؟

- نامه سیمیندخت مربوط به شهر اصفهان است اما او در سر آغاز و پایان نامه، مطالبی نوشته است که مربوط به اصفهان نیست. از روی سر آغاز و پایان نامه سیمیندخت یک بار بنویسید.

چگان بازی ، دانشگاه ، کارخانه‌های بسیار ، عظمت ،
تاریخی ، شاہکار ، دانشگاهی ، صنعتی ، معماری ،

- کلمه‌ها و ترکیب‌های بالا در جمله‌ها و عبارتها زیر به جای خود بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - شری که دارای باشد شهر صنعتی نامیده می شود .

۲ - در مسجد شاه وزیبایی با هم در آمیخته است

۳ - کسی که در درس می خواند دانشجو نامیده می شود .

۴ - اصفهان تنها شهر ... نیست بلکه شهر ... و نیزه است .

۵ - شاهنامه فردوسی هنر شاعری است

۶ - هر کدام از بناهایی که در این میدان قرار دارد شاہکاری از هنر . است .

۷ - شاه عباس در این میدان را تماشامی کرده است

- نامه‌ای به یکی از دوستانتان بنویسید و در آن ده یا شهر خود را وصف کنید.

پیشہ ورِ اصفهان

ای بہنر، نسرمهٰ چشم جهان	پیشہ ورِ باہنرِ اصفهان
چشم جهان، مست تماشائی شت	نگک، پران صفتِ زیبائی شت
تیمحچه و خجره و بازارچه	خیر پراز پرده کن و پارچه
میش زجنس دگران می خرند	جنس ترا خلق بجان می خرند
صافر از بگل گل ٹلسی	اطلسِ گلدار تو باشد بسی
شاہزادی زیبائی نقاشیت	بر در و دیوار جهان کاشیت
خاک دہی سیمستانی بہا	چیست گلکیتی باز این کیمیا

حسین سرور



بازارچه = بازار کوچک

بها = قیمت

پیشه‌ور = صنعتگر

تُست = تو است

تیمچه = ساختمان و سرایی که در آن داد و ستد می‌کنند

چشم جهان مست تماشای تُست = چشم مردم جهان در تماشای تو مست شده است، مردم

در تماشای تو از خود بیخود شده‌اند.

حجره = مغازه، دگان، اتاق

خیز = برخیز، بلند شو

ستانی = بگیری

سرمه = ماده سیاهرنگی که برای زیبایی به چشم می‌زنند (شاعر در شعر «ای به هنر

سرمه چشم جهان» می‌گوید همانطور که سرمه چشم را زیبا می‌کند، پیشه‌ور

اصفهان نیز با هنر خود جهان را زیبا می‌کند).

سیم = نقره، پول

شاهد = گواه، گواهی دهنده

صنعت = در اینجا یعنی چیزهای ساخته شده

کیمیا = قدیمیها می‌خواستند ماده‌ای بدست آورند که با آن فلزات دیگر را به طلا

تبدیل کنند. این ماده خیالی را کیمیا می‌گفتند.

پرسش :

- ۱ - در این شعر با چه کسی سخن گفته شده است؟
- ۲ - در بیت اول، شاعر، هنر پیشه ور اصفهان را به چه چیز تشبیه کرده است؟
- ۳ - «چشم جهان مست تماشای تُست» یعنی چه؟
- ۴ - شاعر در بیت سوم به پیشه ور اصفهان می گوید چه کار کند؟
- ۵ - چرا مردم جنس پیشه ور اصفهان را بجان می خرند؟
- ۶ - شاعر اطلس اصفهان را از چه چیز صافتر می داند؟
- ۷ - چه چیز پیشه ور اصفهان در در و دیوار جهان زیبایی نقاشی او را گواهی می دهد؟
- ۸ - شاعر چه چیز را کیمیا می داند؟

به این نکته توجه کنید:

بازار چه یعنی بازار کوچک

باغچه یعنی باغ کوچک

دریاچه یعنی دریای کوچک

تمرین:

- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.
- شعر را حفظ کنید.
- با توجه به مطالبی که در درس گذشته و در این درس خواندید، شهر اصفهان را وصف کنید.

خود را بیازمایید (۲)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - عشق مادری یعنی چه؟
 - ۲ - کشفها چگونه از گذشتگان به مارسیده است؟
 - ۳ - منظور از دوست خاموش چیست؟
 - ۴ - منظور از این جمله چیست: «اصفهان شهر تاریخی، صنعتی و دانشگاهی است.»؟
- ب) این کلمه‌ها و عبارتها

شاہکار ، رهبر متعدد ، مرمت می‌کند ، راه به سرمنزل مقصودی برده ،

از جمله‌ها و عبارتهای زیر افتاده است. آنها در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - کسی که زحمت می‌کشد و در دنیا آموختن «علم» می‌رود ، سرانجام
- ۲ - پرندۀ کوچک لانه خود را که از باد و باران خراب شده است
- ۳ - کتاب در تمام زندگانی آدمی است
- ۴ - هر یک از آثار تاریخی میدان نقش جهان . ای از هنر معماری است.
- ۵ - اصفهان شهری صنعتی است و در آن کارخانه‌های وجود دارد .

ج) این بیت را در دو سطر توضیح دهید

اصفهان را نیمه خوانند از جهان

صد جهان من دیده‌ام در اصفهان

د) به جای نقطه‌ها فعل مناسبی بگذارید و از روی جمله‌ها یک بار بنویسید:

- ۱ - پرستودر بهار از سفر
- ۲ - در کاغذی نوشت : پرستو کجا
- ۳ - پرستوهای جوان هم برای خود لانه
- ۴ - من پرستورا
- ۵ - پرستو به انسان اعتماد
- ۶ - در زستان هوا
- ۷ - دسته دسته روی سیمهای تلگراف
- ۸ - دشواریهای تازه

از من نگاهداری کنید

من از گرانبهاترین آفریده‌های طبیعت هستم. هر جا انبوهی از همجنسان من دیده شود، شما آدمها بی اختیار به آنجا می‌روید و در آنجا سُکنی می‌گزینید.^{*} سرسبزی و خرمی باغها، جنگلها، خیابانها، پارکها و خانه‌های شما از من و همجنسان من است. من موجود جانداری هستم که مانند همه جانداران تغذیه می‌کنم، رشد می‌نمایم و سرانجام پیر و فرسوده می‌شوم. نام من درخت است.

بعضی از ما درختان عمر کوتاهی داریم و پس از چند سال فرسوده می‌شویم. اما بعضی سالیانی دراز عمر می‌کنند. درخت چنار که در کشور شما فراوان است چندین صد سال عمر می‌کند. نوعی درخت در امریکا می‌روید که عمر آن از همه ما و از همه جانداران روی زمین بیشتر است. این درخت سکویا نام دارد. حدس می‌زنید که عمر این درخت چقدر باشد؟ چند سال پیش یکی از این درختان را بریدند و دیدند که در حدود ۳۴۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد. لابد می‌پرسید که چگونه از بریدن تنہ درخت می‌فهمند که عمر آن چند سال است؟ وقتی که تنہ یکی از مارا برند در محل بُرش^{**}، دایره‌هایی دیده می‌شود. هر کدام از این دایره‌ها یک سال از عمر ما را نشان می‌دهد.

راستی این را هم بدانید که قد بلندترین موجود زنده نیز همین درخت سکویاست، بلندی این درخت از صد متر هم بیشتر است، یعنی اگر پنجاه نفر آدم قد بلند روی سر هم بایستند باز هم به نوک آن نمی‌رسند.

من جانداری هستم که گاز کربنیک هوا را می‌گیرم و اکسیژن پس می‌دهم و در این کار هوای سالم و روح افزایی^{***} برای شما بوجود می‌آورم. من غذای خود را از

خاک می گیرم و آن را تبدیل به هزاران چیز سودمندی کنم که در زندگی شما بکار می آید.
هیچ چیز من بی ثمر نمی ماند، شما از گل، دانه، میوه، ساقه، شاخه، پوست و
ریشه من به انواع گوناگون بهره مند می شوید. از چوب من کاغذ، کتاب، دفتر، قلم،
مداد، رادیو، میز، صندلی، نیمکت، قفسه، گنجه، در، پنجره، کبریت، عصا،
نردبان، قاب عکس و هزاران چیز دیگر می سازید.
در برابر این همه سودی که به شما می رسانم از شما چند چیز می خواهم.

من می خواهم:

- با تبر، چکش، کفش و چیزهای دیگر به من ضربه نزنید و مرا زخمی نکنید!
- مرا با سیم و حلقه های فلزی نپیچید!
- برای آویزان کردن لباس و چیزهای دیگر مرا با میخ سوراخ نکنید!
- زنجیر سگ و بند جانوران دیگر را به من نبندید!
- اسم خودتان را برای یادگاری بر روی من ننویسید!
- برای بدست آوردن صمع و شیره، پوست مرا نکنید!
- جسم سنگینی به من تکیه ندهید!
- اطراف من سنگ و کلوخ و چیزهای دیگر جمع نکنید!

– به شاخه‌های من لباس و چیزهای دیگر آویزان نکنید!
– در اطراف من آتش روشن نکنید!
– وقتی که مرا تازه می‌کارند هر گز به من دست نزنید و تکانم ندهید!

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آفریده = مخلوق، خلق شده

برش = بریده

بی‌ثمر = بی‌فایده

تغذیه می‌کنم = غذا بست می‌آورم، غذا می‌خورم

روح افزایش = جانبخش، شادی آور

سكنی می‌گزینید = مسکن می‌گیرید، جای می‌گیرید

صمغ = مایعی که از بعضی درختان به بیرون می‌تروسد

ضریبه نزنید = آسیب نرسانید، زخمی نکنید

کلوخ = گل خشک شده، خشت پاره



- ۱ - این درس از زبان چه گفته شده است؟
- ۲ - چرا درخت از گرانبهاترین آفریده‌های طبیعت است؟
- ۳ - انسان بیشتر به چه جاهایی می‌رود و در آن آبادانی بوجود می‌آورد؟
- ۴ - عمر کدام درخت از همه درختان بیشتر است؟
- ۵ - درخت سکم‌یا در کجا می‌روید؟
- ۶ - از کجا می‌فهمند که درخت چند سال عمر دارد؟
- ۷ - درخت غذای خود را از کجا می‌گیرد؟
- ۸ - از چوب درخت چه چیزهایی می‌سازند؟
- ۹ - چرا نباید درخت را زخمی کرد؟
- ۱۰ - چرا نباید حلقه‌های فلزی به درخت پیچید؟
- ۱۱ - چرا نباید به درخت لباس و چیزهای دیگر آویزان کرد؟
- ۱۲ - چرا نباید روی درخت یادگاری نوشت؟
- ۱۳ - چرا نباید در اطراف درخت آتش روشن کرد؟
- ۱۴ - چرا نباید به درختی که تازه کاشته‌اند دست زد؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
تبدیل ، هلوخ ، پارک ، بی‌ثمر ، فرسوده ، بی‌اختیار ، مجبور.

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

خرب، مسکن، روح افزایی، تقدیم، شمر، صنع، فلز، عصا.

- در این عبارتها به جای نقطه‌ها فعل مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - درخت هوای روح افزایی
- ۲ - هیچ چیز درخت بی شمر
- ۳ - درخت را با حلقة‌های فلزی
- ۴ - در روی درخت یادگاری
- ۵ - جسم‌گشکنی به درخت نگیری
- ۶ - پوست درخت را
- ۷ - در اطراف درخت آتش روشن

- به پرسش‌های درس از شماره ۹ تا ۱۴ توجه کنید. این پرسشها در باره خواستهای درخت است. خواستهای درخت را بدقت بخوانید و ببینید در باره کدامیک از خواستهای آن پرسشی نشده است، برای آنها پرسشی مانند پرسش‌های ۹ تا ۱۴ درست کنید. جواب پرسش‌هایی را که درست کردید در مقابل آنها بنویسید.

- فایده‌های درخت و درختکاری را بنویسید.

میهن دوستی

ایران، سرزمینی که در آن بدنیا آمده و در آن بزرگ شده‌ام، میهن من است. پدر و مادرم نیز چون من در اینجا بدنیا آمده‌اند. نیاکان^{*} من که پدر و مادرم نام آنان را به احترام یاد می‌کنند، بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می‌خوانیم همه در این سرزمین خفته‌اند. طبیعت زیبایی که مناظر زیبای آن از هر طرف گسترده شده است، کتابهایی که فکرم را پرورش می‌دهد، زبانی که با آن این کتابها را می‌خوانم، برادر، خواهر و دوستانم و ملت بزرگی که من فردی از آنم، خلاصه هر چه می‌بینم و هر چه دوست دارم همه جزء میهن من است. من میهن خود را از دل و جان دوست دارم، از قانونهای آن پیروی می‌کنم و وظیفة خود را در برابر آن انجام می‌دهم. خوب درس می‌خوانم، درست می‌اندیشم و گفتار و سردار نیک دارم.

آرزو دارم وقتی که بزرگ شدم هر چه می‌توانم در راه ترقی و پیشرفت ایران بکوشم. اگر روزی ایران در خطر باشد، جان من در برابر آن چه ارزشی خواهد داشت؟ در آن موقع من با میل و رضا جان خود را برای حفظ میهن فدا خواهم کرد.

بدین بوم و بُرْزَنْدَه کِیکِ تَنَبَّاد

از آن بَكَ كُشُورَ بَهْ دَشْمَنْ دَهْيم

كُنَامْ لِپْنَانْ وَشِيرَانْ شَوَّد

چو ایران نباشد تنِ من مَبَاذ*

اگر سر بُرْزَنْ پَكَشْتَنْ دَهْيم

در يغ است ایران که ویران شود

شعر منسوب به فردوسی

بوم و بر = سرزمین

سر بسر = همگی

دریغ است = جای افسوس است، حیف است

کنام = آشیانه جانوران

مباد = نباشد

نیاکان = پدران

پرسش :

۱ - میهن به چه جایی می‌گویند؟

۲ - میهن ما کجاست؟

۳ - قانون یعنی چه؟ چند قانونی را که تاکنون خوانده یا شنیده‌اید بگویید.

۴ - آیا در مدرسه و خانه هم قانون وجود دارد؟

۵ - چرا باید از قانون پیروی کنیم؟

۶ - اگر روزی میهن در خطر باشد ما چه وظیفه‌ای داریم؟

۷ - چه چیزهایی جزء میهن ما است؟

۸ - آیا کسی که گفتار و کردار خوب ندارد می‌تواند بگوید وظیفه خود را نسبت به میهن انجام می‌دهد؟

۹ - آیا شاگردی که خوب درس نمی‌خواند می‌تواند بگوید وظیفه خود را نسبت

به میهن انجام می دهد؟

۱۰ - شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می شناسید؟

۱۱ - شعر این درس از کیست؟

۱۲ - فردوسی می گوید چه چیز بهتر از دادن کشور به دست دشمن است؟

تمرین:

- جواب این سوالها را بنویسید:

۱ - وظیفه هر کس نسبت به وطن چیست؟

۲ - شما از بزرگان ایران، چه کسانی را می شناسید؟ نام آنها را بنویسید. شرح حال

هر کدام را که می دانید در مقابل نامش بنویسید.

۳ - چرا باید از قانون پیروی کنیم.

- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.

- با هر یک از این کلمه هایک جمله بسازید:

ملت ، میهن ، کشور ، وظیفه ، خطر ، فداخواهم کرد

- شعر درس را حفظ کنید.

- شعر درس را به نثر بنویسید.

فداکاری مادر و عزم و ارادهٔ فرزند

(۱)

نام من کریستی براون است. در یکی از روزهای بهار سال ۱۹۳۲ میلادی بدنیا آمده‌ام. تا چهارماهگی من با کودکان دیگر تفاوتی نداشتم. در آن موقع بود که مادرم متوجه شد من با کودکان دیگر فرق دارم و برای غذا دادن به من مجبور است سرم را با دست نگه دارد. چون اندکی بزرگتر شدم مادرم به نقصهای دیگر من پی‌برد و فهمید که نه تنها سرم بلکه هیچیک از اعضای بدنم را نمی‌توانم به اختیار خود حرکت دهم. حتی فک‌هایم نمی‌توانستند پستانک شیشه شیر را در دهان نگه دارند. وقتی که یک ساله بودم می‌بایست چندین بالش در دور و برم بگذارند تا به آنها تکیه بدهم و بتوانم بنشینم. کم کم که بزرگ شدم خودم نیز متوجه شدم که با کودکان دیگر فرق دارم. مانند تکه گوشتی در این گوش و آن گوش می‌افتدام. هر گاه می‌خواستم اندک حرکتی بکنم تمام اعضای بدنم بشدت می‌لرزید و در هم کشیده می‌شد.

پزشکان شهر از معالجه من ناامید بودند و به مادرم پیشنهاد می‌کردند که مرا به یکی از بیمارستانهایی که کودکان افلیج و ناقص را در آنها نگهداری می‌کنند بسپارند. مادرم پیش از من پنج بچه سالم بدنیا آورده بود. برای او دشوار بود که از من چشم بپوشد. آن زنِ دلیر و فداکار، تصمیم گرفت مرا در خانه نگه دارد، از من مواظبت کند و از من انسانی بسازد.

پنج سالم تازه تمام شده بود. شبی خواهرم در کنار من نشسته بود و بر روی تخته سیاه، درسهای مدرسه‌اش را تمرین می‌کرد. ناگهان دلم خواست

کاری را که او می‌کند من هم بکنم. تمام نیروی بدنم را جمع کردم تا توانستم تگه گچی را با انگشتان پای چشم بگیرم و چند خط نامرتب روی تخته سیاه بکشم. همه ساکت و بیحرکت مرا نگاه می‌کردند. مادرم در حالی که می‌لرزید نزدیک آمد، بر روی تخته سیاه، نخستین حروف الفبا را نوشت. بعد تخته را محکم در زیر پای من نگاه داشت و گفت: «کریستی، سعی کن مثل من از روی آنها بکشی.» ولی من نمی‌توانستم کاری انجام دهم. اشک از چشمان مادرم جاری بود و با نگاه به من التماس می‌کرد که کاری انجام دهم. سرانجام من خط کجی روی تخته کشیدم. از همان لحظه زندگی واقعی من شروع شد.

کم کم توانستم حروف الفبا را بگیرم. یادم می‌آید نخستین کلمه‌ای که نوشتیم «مادر» بود. بعدها کلمه‌های بیشتری یاد گرفتم. این کار در اوایل برایم بسیار دشوار بود. چون می‌بایست تمام بدنم را به این طرف و آن طرف بچرخانم تا بتوانم کلمه‌ای را با پای چشم بنویسم. ولی کم کم بدان عادت کردم. در هفت سالگی خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، آنچه را با زبان نمی‌توانستم به دیگران بفهمانم با پای چپ می‌نوشتم و می‌فهماندم.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اراده = خواست، قصد

افلیج = کسی که تمام یا قسمی از بدن وی سست و بی‌حرکت شده باشد.

عزم = قصد، تصمیم

فگ = استخوان بالا و پایین دهان

متوجه = کسی که توجه دارد، توجه کننده

نقص = کم و کاست، عیب

واقعی = حقیقی

پرسش:

- ۱ - کریستی براون در چه سالی بدنیا آمد؟
- ۲ - کریستی چه نقصی داشت؟
- ۳ - مادر کریستی چه وقت متوجه نقص پسرش شد؟
- ۴ - پزشکان به مادر کریستی چه پیشنهاد می کردند؟
- ۵ - چرا برای مادر کریستی، دشوار بود که از او چشم بپوشد؟
- ۶ - آیا مادر کریستی، از معالجه و تربیت پسرش مایوس شد؟
- ۷ - مادر کریستی چه تصمیمی گرفت؟
- ۸ - زندگی واقعی کریستی از چه وقت شروع شد؟
- ۹ - به نظر شما منظور کریستی از زندگی واقعی چیست؟
- ۱۰ - نخستین کلمه‌ای که کریستی نوشت چه بود؟
- ۱۱ - کریستی، در چند سالگی خواندن و نوشن را باید گرفت؟
- ۱۲ - به نظر شما کریستی می توانست خوب حرف بزند، این را از کجا فهمیدید؟

به این نکته توجه کنید:

سیمیندخت به فرانک نامه نوشت. چه کسی به فرانک نامه نوشت؟ سیمیندخت

نامه نوشت

سیمیندخت

فعل «نامه نوشت» از چه کسی سرزده است؟ از سیمیندخت.

فرانک به اصفهان رفت. چه کسی به اصفهان رفت؟ فرانک.

رفت

فرانک

فعل «رفت» از چه کسی سرزده است؟ از فرانک.

کتاب، فکر آدمی را پرورش می‌دهد. چه چیز فکر آدمی را پرورش می‌دهد؟ کتاب.

پرورش می‌دهد

کتاب

فعل «پرورش می‌دهد» از چه چیز سر می‌زند؟ از کتاب.

کسی یا چیزی که فعل از او سرزده است **فاعل** نامیده می‌شود.

فاعل کسی یا چیزی است که کار از او سرزده است. **فاعل** کننده کار است.

تمرین:

– از میان این کلمه‌ها کلمه‌های هم خانواده را جدا کنید و از روی آنها سه بار

بنویسید:

عضو، متوجه نقص تصمیم، مصمم، موافق، نقضان (کمی)،
توجه، ناقص، موافقت، اعضا،

– جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱ - کریستی، چگونه نوشتن را یاد گرفت؟
- ۲ - به نظر شما چرا وقتی که کریستی، نخستین بار گچ را با انگشتان پای چپ خود گرفت، همه ساکت و بی حرکت اورا نگاه می کردند؟ چرا مادر کریستی می لرزید؟

دلیر ، الفبا ، ناقص ، تصمیم ، بشدت ، اعضا افلاج تفاوتی ، با اختیار ، موقع ، معالجه ، فرق ،

- کلمه ها و ترکیب های بالا از این جمله ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله ها و عبارتها کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - تا چهار ما گلی من با کودکان دیگر ... نداشتم
- ۲ - در آن ... بود که مادرم متوجه شد من با دیگران دارم .
- ۳ - هیچ کدام از ... می بدم رانمی توانستم حرکت دهم .
- ۴ - اعضا می بدم می لرزید .
- ۵ - پر شگان شهر از من نامید بودند .
- ۶ - می خواستند مرا بگی از بیمارستانهایی که کودکان ... و ... در آن نگهداری می کردند بسپارند
- ۷ - آن زن ... و فدا کار گرفت مرا در خانه نگهداری کند .
- ۸ - در روی تخته سیاه نخستین حروف را نوشت

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - نمی‌توانست اعضای بدن خود را بخوبی حرکت دهد .
- ۲ - شی در کنار من نشسته بود .
- ۳ - تصمیم گرفت از من این اتفاق بسازد .
- ۴ - قادر خود را دوست دارم .
- ۵ - تخلیف مدرسه را انجام داده است .
- ۶ - آیا با سچه های دیگر فرق داشت ؟
- ۷ - فرد ابکتابخانه خواهیم رفت
- ۸ - شاهنامه را بشعر درآورد .
- ۹ - ساکت و بی حرکت مرانگاه می‌کردند .

فداکاری مادر و عزم و اراده فرزند

(۲)

تازه وارد ده سالگی شده بودم. روزی در اتاق جز مادرم کسی نبود. جعبه‌رنگ برادرم توجه مرا جلب کرد. خود را به سوی جعبه کشاندم و در جعبه را با پا باز کردم. قلم مؤُرا برداشتیم و با رطوبت^{*} دهانم روی مقواًی شروع به کشیدن کردم. مادرم، که مراقب من بود، گفت: اگر می‌خواهی نقاشی بکنی برایت آب بیاورم. من چیزی نگفتم، مادرم رفت و آب آورد و مقواً را محکم روی زمین نگاه داشت، قلم مو را با پای چشم گرفتم و آن را در فنجانِ آب فرو کردم و لگه قرمزی روی مقواً کشیدم، از خوشحالی دهانم باز شد و با چهره خندان به روی مادرم نگاه کردم. از آن روز به بعد ساعتها روی کفِ اتاق می‌نشستم و در حالی که وسائل نقاشی در دور و برم پراکنده می‌شد به نقاشی می‌پرداختم. فقط گاه گاه از پدریا مادرم خواهش می‌کردم کاغذ را به کفِ اتاق بچسبانند. بدین ترتیب کم کم نقاشی را نیز یاد گرفتم.

سالها می‌گذشت و من بر اثر سعی و کوشش خود و زحمات شبانه روزی مادرم پیوسته در حال پیشرفت بودم. اوقات خود را گاهی با نقاشی و زمانی با خواندن کتاب و نوشتن خلاصه‌ای از آن می‌گذراندم کم کم به نوشن علاقه بیشتری پیدا کردم. مادرم همیشه نوشه‌های مرا می‌پسندید و مرا در این کار تشویق می‌کرد. روزی مادرم پزشک جوانی را برای معاینه و معالجه من به خانه دعوت کرد. پزشک مددی با مادرم صحبت کرد. سرانجام بعد از چند روز رفت و آمد، قرار بر این شد که اتاقی جداگانه برای من ساخته شود تا پزشک بتواند دستگاه‌هایی در

آن نصب کند^{*} و من هر روز مدتی با آنها ورزش کنم. اما پدرم آنقدر پول نداشت که اتاقی جداگانه برای من بسازد.

دو روز بعد نیمه شب صدایی مرا از خواب بیدار کرد. از پنجه که به بیرون نگاه کردم، مادرم را دیدم که سطلی آب و ظرفی سیمان در جلو پایش گذاشته است. مادرم پایه دیواری را بالا می‌برد. فردای آن شب وقتی پدرم پایه دیوار را دید دهانش از تعجب باز ماند. مادرم گفت: «اتاق کریستی را می‌سازم.» پدرم، خواهر و برادرانم را صدا کرد و گفت: «این کار ما است، بیایید تا آن را تمام کنیم.» چند روز بعد اتاق، مطابق دستور پزشک آماده شده بود.

معالجات^{*} پزشک جوان حال مرا تا اندازه‌ای بهتر کرد. مدتی نیز در یکی از بیمارستانهای لندن^{*} بستری شدم. حال من روز بروز بهتر می‌شد. حتی می‌توانستم کم کم حرف بزنم. پزشک مُعالجم^{*} سفارش کرد: از نوشتن با پای چپ خودداری کنم، چون این کار در معالجه من تأثیر داشت^{*}. من می‌خواستم به سفارش پزشک عمل کنم اما برایم دشوار بود که از نوشتن خودداری کنم. پس از مدتی روزی متوجه برادر کوچکم شدم که مشغول نوشتن انشا بود. فکری به خاطرم رسید. از او خواهش کردم آنچه را که می‌گوییم بنویسد. برادرم قبول کرد. از آن روز به بعد کار من بازگو کردن بود و کار او نوشتن. کم کم نوشته‌های من مورد توجه قرار گرفت و مردم مرا به عنوان یک نویسنده شناختند. نوشته‌های من در روزنامه‌ها و مجله‌ها چاپ شد و بدین ترتیب کودکی ناقص و افليج در اثر فداکاری مادر و عزم و اراده^{*} خود توانست به شهرت و افتخار برسد و مایه سرافرازی خانواده و کشور خود باشد.

تأثیر داشت = اثر می‌کرد

دستگاه = اسباب

رطوبت = تری، خیسی

قلم مو = قلم مودار که با آن نقاشی می‌کنند

لندن = پایتخت انگلستان و یکی از شهرهای بزرگ اروپا

معالج = درمان‌کننده بیمار

معالجات = معالجه‌ها

نصب کند = قرار دهد، کار بگذارد

پرسش :

۱ - کریستی در چند سالگی نقاشی یاد گرفت؟

۲ - چرا کریستی با پا، در جعبه را باز کرد؟

۳ - چرا کریستی خواهش می‌کرد کاغذ را به کف اتاق بچسباند؟

۴ - چه کسی نوشه‌های کریستی را می‌پسندید و او را تشویق می‌کرد؟

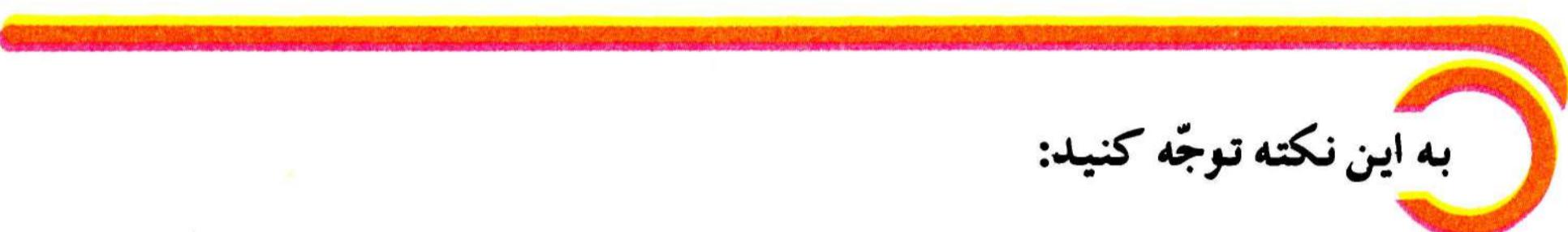
۵ - وقتی که پزشک جوان کریستی را معاينه کرد، قرار شد چه کار بکنند؟

۶ - چرا پدر کریستی نمی‌توانست اتاق جداگانه‌ای برای کریستی بسازد؟

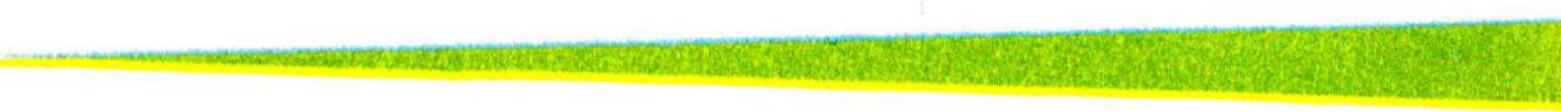
۷ - آیا مادر کریستی، از ساختن اتاق مأیوس شد؟

۸ - پدر کریستی وقتی که دیدزنش اتاق کریستی را می‌سازد چه کرد؟

- ۹ - آیا معالجات پزشک جوان حال کریستی را بهتر کرد؟
- ۱۰ - چرا در بیمارستان به کریستی پیشنهاد کردند از نوشتن با پای چپ خودداری کند؟
- ۱۱ - تنها وسیله ارتباط کریستی با دیگران و تنها سرگرمی او چه بود؟
- ۱۲ - چه کسی در نوشتن به کریستی یاری کرد؟
- ۱۳ - چگونه کریستی به شهرت و افتخار رسید؟

به این نکته توجه کنید:

خطرات	معالجات
تعطیلات	تغییرات
زحمات	افتخارات

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:
- جلب کرد ، مراقب بود ، دشوار ، عنوان ، غرم وارد ، شرت ، افتخار.
- پرستوهای حشرات را شکار می‌کنند. این جمله را می‌توان چنین نوشت: پرستوهای حشره‌های را شکار می‌کنند. نظری بر این تغییر را در جمله‌های زیر انجام دهید:
- ۱ - در راه پرستوهای خطرات فراوانی وجود دارد.
 - ۲ - تغییرات زیادی در حیاط مدرسه به چشم می‌خورد.

- ۳- من تعطیلات را صرف تفریح و گردش می کنم.
 ۴- غلّات را در انبار نگه می دارند.

- در این جمله ها و عبارتها به جای نقطه ها کلمه های مناسب بگذارید و از روی آنها

بک بار بنویسید:

- ۱- جعیه زنگ توجه مرا کرد.
- ۲- برایم بود که از نوشتن خود داری کنم
- ۳- مردم را به یک نویسنده شناخته.
- ۴- کوکی افلاج و ناقص در اثر قذا کاری مادرو ... خود به شهرت و افتخار رسید.
- ۵- کسی که به نفع همه کاری انجام دهد و همه اورا بسازد به شهرت و افتخار

- در این نوشته:

خواهرم نشسته بود. مادرم در حالی که می لرزید نزدیک آمد. پزشک دستور داد
 اناقی برای من بسازند. سرانجام من خط کجی روی تخته کشیدم. همه ساکت و بی حرکت
 مرا نگاه می کردند. جنس تو را خلق بجان می خرند.

فاعل فعلهایی را که قرمز نوشته شده است پیدا کنید و به این شکل بنویسید:

شبی خواهرم در کنار من نشسته بود.

فعل	فاعل
نشسته بود	خواهرم

- جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱- به نظر شما کریستی برآون چطور آدمی بود و چه صفت هایی داشت؟
- ۲- به نظر شما مادر کریستی چطور زنی بود و چه صفت هایی داشت؟

خود را بیازمایید (۳)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - قد بلندترین موجود زنده کدام است؟
- ۲ - منظور از «خفته‌اند» در این جمله چیست. «بزرگانی که نام آنان را در تاریخ می‌خوانیم همه در این سرزمین خفته‌اند.»؟
- ۳ - به نظر شما کریستی برآون چطور آدمی بود و چه صفت‌هایی داشت؟
- ۴ - به نظر شما مادر کریستی برآون چطور زنی بود و چه صفت‌هایی داشت؟
ب) فایده‌های درخت را در سه یا چهار سطر بنویسید.
- ج) این ترکیبها و عبارتها

سكنی می‌کنند ، غرم وارد اد ، تعذیه می‌کند ، گرانمایه ، چشم سوپریم ،

از نوشته‌های زیر افتدۀ است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌های کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - آیا بهتر نیست از بدیهایی دوستان و خوبیهای آنها را در نظر داشته باشیم؟
- ۲ - پستواز حشراتی که در هوای استند
- ۳ - مردم بیشتر در جایی خوش آب و هوا داشته باشیم
- ۴ - درخت از آفریده‌های طبیعت است .
- ۵ - برای سیدان به مقصود باید کبوشیم و داشته باشیم

د) از روی این جمله‌ها بنویسید و دور فاعل جمله خط بکشید:

- ۱ - موقع عصر حسین در بالای تپه نشته بود
- ۲ - پرستگان از معالجه کریستی ناامید بودند.
- ۳ - درخت هواراسالم و روح افزامی کند.
- ۴ - درخت سالیان دارای عمر می‌کند
- ۵ - کمک هوارو به سردی می‌گذارد
- ۶ - چند روز پیش سیمیندخت به فرانک نامه نوشت
- ۷ - سیمیندخت نامه را به دستیله پست فرستاد
- ۸ - زاینده رود از اصفهان می‌گذرد

مثال:

موقع عصر حسین در بالای تپه نشته بود

محمد بن زکریای رازی کاشفُ الكل

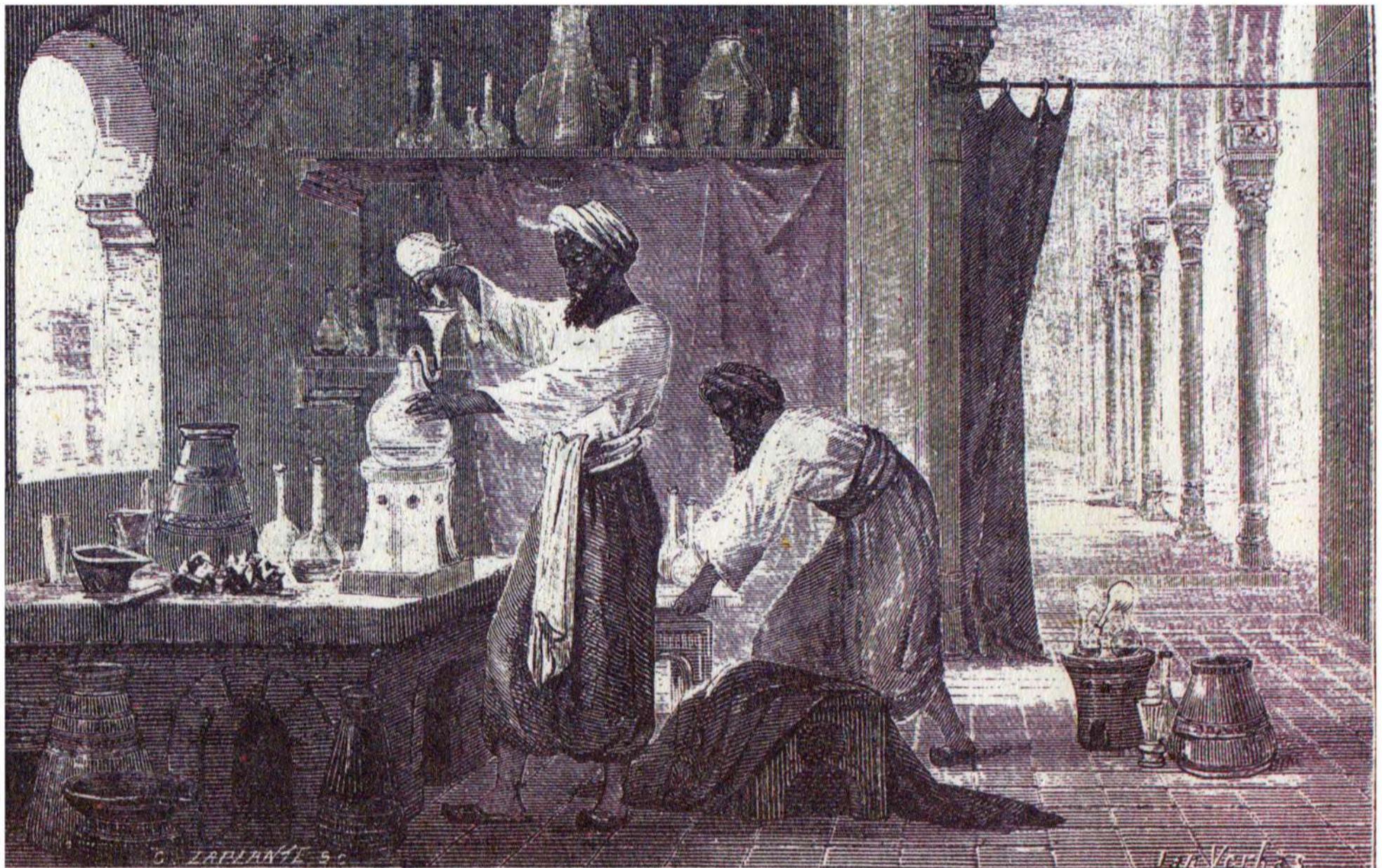
در حدود هزار سال پیش، در شهری جوانی می‌زیست که بعدها به نام رازی شهرت پیدا کرد. وی بسیار کنجکاو و دقیق بود و به کسب علم شوق فراوان داشت. ریاضیات و نجوم و بیشتر علوم زمان خود را در آوان^{*} جوانی فرا گرفت. چون در آن زمان دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقه بسیار پیدا کرد. یعنی می‌خواست ماده‌ای بدست بیاورد که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کند.

برای نیل^{*} به این مقصود روز و شب به آزمایش‌های گوناگون می‌پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مُبتلا شد و ناگزیر^{*} به پزشکی مُراجعه کرد. گویند که پزشک برای معالجه چشم‌های رازی پانصد سگه طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل دانش پزشکی پرداخت. در آن زمان بغداد^{*} مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت و مدت‌ها عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد و شهرت فراوان پافت و به وطن خود بازگشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس^{*} دانش پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران، او را به دربار خود برای مداوای بیماران دعوت می‌کردند.

رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستانها، در حدود دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است. بیشتر این کتابها، مربوط به دانش پزشکی است. معروف‌ترین



محمدبن زکریای رازی پزشک نامی ایران در آزمایشگاه خود

آنها «حاوی» نام دارد. کتابهای مهم رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای مشهور جهان، این کتابها را تدریس می‌کردند. الكل که امروزه موارد استعمال فراوانی در صنعت و پزشکی دارد، از کشفیات این دانشمند بزرگ است.

این پزشک و دانشمند و کاشف عالی مقام^{*} که از مفاخر^{**} بزرگ کشور ما است، در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت نابینا شد. و در شهر ری، همانجا که بدنیا آمد بود، درگذشت.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اوan = هنگام، زمان

بغداد = پایتخت فعلی کشور عراق، در قدیم مدرسه‌های بزرگ در این شهر دایر بوده است.

تدریس = درس دادن

تدریس می‌کرده‌اند = درس می‌داده‌اند

ریاضیات = علمی است که جزئی از آن همان هندسه و حساب است

عالی مقام = بلند مرتبه

کاشف = کشف کننده

کشفیّات = کشفها

محمد بن زکریا = محمد پسر زکریا

مداوا = درمان کردن

مفاخر = کسانی که باعث افتخارند

موارد = موردها، محلّها

ناگزیر = ناچار

نجوم = علم ستاره‌شناسی

نیل = ریزیدن

پرسش :

۱ - رازی چند سال پیش می‌زیست؟

۲ - رازی اهل کدام شهر ایران بود؟

۳ - رازی پسر که بود؟

- ۴ - چرا رازی به چشم درد مبتلا شد؟
- ۵ - رازی پس از تحصیل دانش پزشکی به کجا رفت؟
- ۶ - رازی جز پزشکی چه می کرد؟
- ۷ - رازی در حدود چند کتاب نوشته است؟
- ۸ - معروفترین کتاب رازی کدام است؟
- ۹ - رازی کاشف چیست؟
- ۱۰ - آیا از اینکه کشور شما دانشمندانی مانند رازی داشته است، احساس غرور نمی کنید؟
- ۱۱ - آیا شما هم آرزو دارید که روزی از مفاخر کشور عزیزمان ایران بشوید؟ برای رسیلن به این آرزو چه باید بگنید؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه های هم خانواده یک جمله بسازید:
- درس ، مدرسه ، مدرس - کثف - کاشف - دوا - مداوا - شهرت - مشهور**
- از روی بند اول درس یک بار بنویسید و زیر فعلها خط بکشید.
- جواب این سؤالها را بنویسید:
- ۱ - رازی پس از بازگشت به وطن خود چه کرد؟
 - ۲ - منظور پزشکی که به رازی گفت: «کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی

آنی «چه بود؟

۳ - بجز رازی چه کسان دیگری را می‌شناسید که از مفاخر کشور ما بشمار می‌روند؟

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها

یک بار بنویسید:

۱ - رازی در شهری بیمارستانی کرد.

۲ - رازی چشم درد ... شد و به مراجعت کرد.

۳ - رازی مدتها عمر خود را تحصیل زیست کرد.

۴ - رازی یکی از کشور ما بشمار می‌رود.

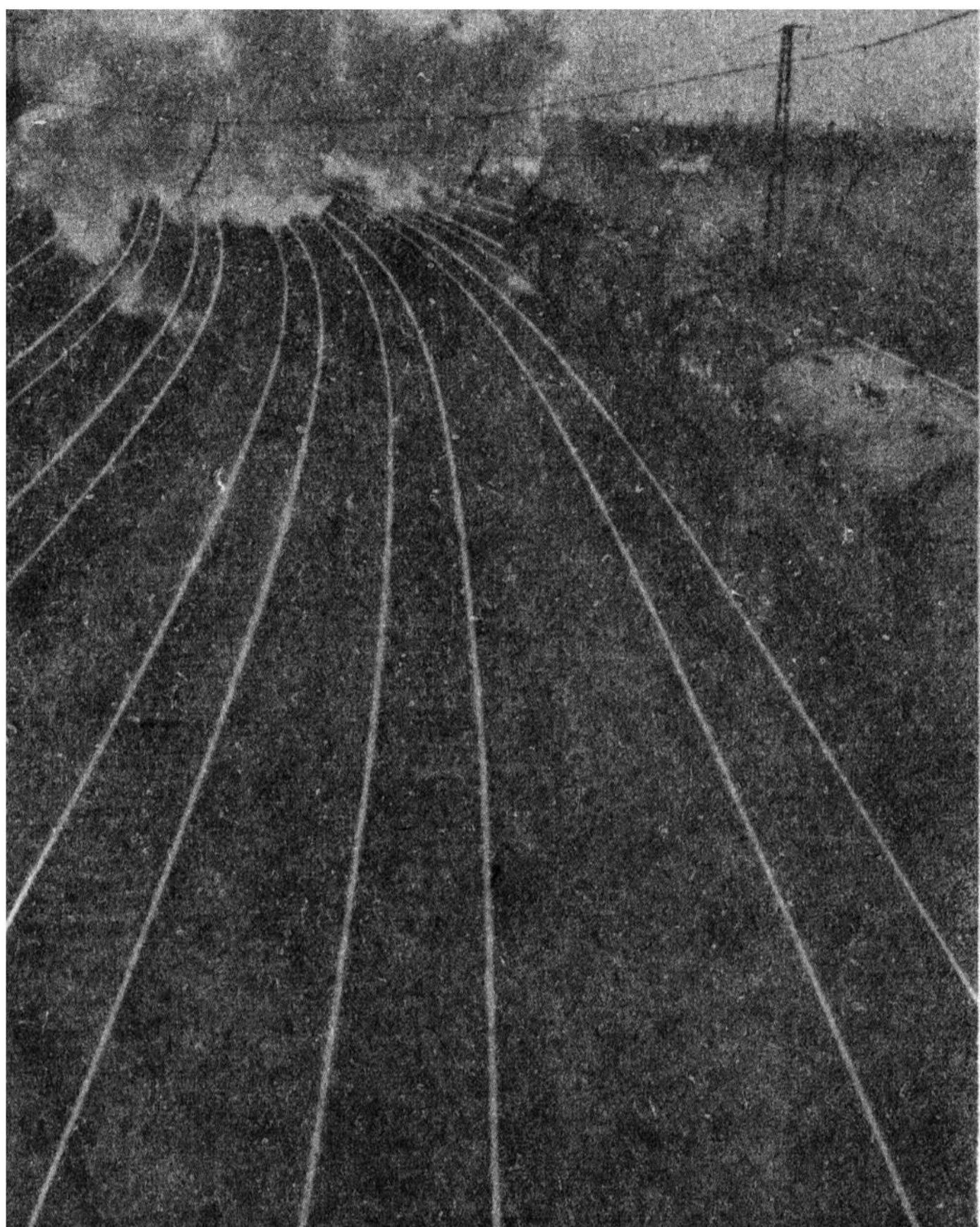
۵ - اکنون امروزه در پژوهشی دو صفت ... استعمال فراوانی دارد.

راه آهن

در روزگاران قدیم، دنیا چنین نبود. این همه وسایل حمل و نقل^{*} که امروزه می‌بینیم بوجود نیامده بود. مردم کشورها و شهرها و حتی دهکده‌های نزدیک از حال یکدیگر کمتر خبر داشتند. مسافرت با گندی انجام می‌گرفت. مسافران با رنجهای فراوان در روز چند کیلومتر با اسب و شتر یا با پای پیاده راه می‌پیمودند. شامگاه خسته و کوفته با گرد و غبار راه به منزلی می‌رسیدند تا استراحت کنند و صبحگاه به مسافرت ادامه دهند. امروز دنیا چهره خود را عوض کرده است. هواپیماهای غولپیکر در مدتی کم مسافران را از این سو به آن سوی جهان می‌برند. اتومبیل، کشتی، قطار نیز هر کدام بنحوی شهرها و کشورها را به هم نزدیک کرده‌اند. راههای آهن مانند رگهای بدن سراسر جهان را به هم پیوسته‌اند. قطارهای بزرگ و مهیب، سوت زنان^{*} در روی رشته‌های آهن می‌لغزند، بیابانها و جنگلها و کوهها را پشت سر می‌گذارند، از روی رودخانه‌ها و دره‌ها عبور می‌کنند و از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دیگر می‌روند. در حالی که مسافران با آسایش خیال در روی صندلیهای راحت به گفتگو مشغولند، روزنامه و کتاب می‌خوانند یا در سالن غذاخوری قطار غذا صرف می‌کنند. چه بسا مسافرانی که پس از سوارشدن به قطار در روی تختخوابهای راحت قطار بخواب فرو می‌روند و وقتی چشم می‌گشایند که به شهر دیگر رسیده‌اند.

راه آهن و قطار را بهتر بشناسیم:

راه آهن دو خط موازی است که از قطعه‌های آهن ساخته شده است. این قطعه‌ها را ریل می‌نامند. قطار در روی ریلها پیش می‌رود و با خود مسافر و بار حمل می‌کند.

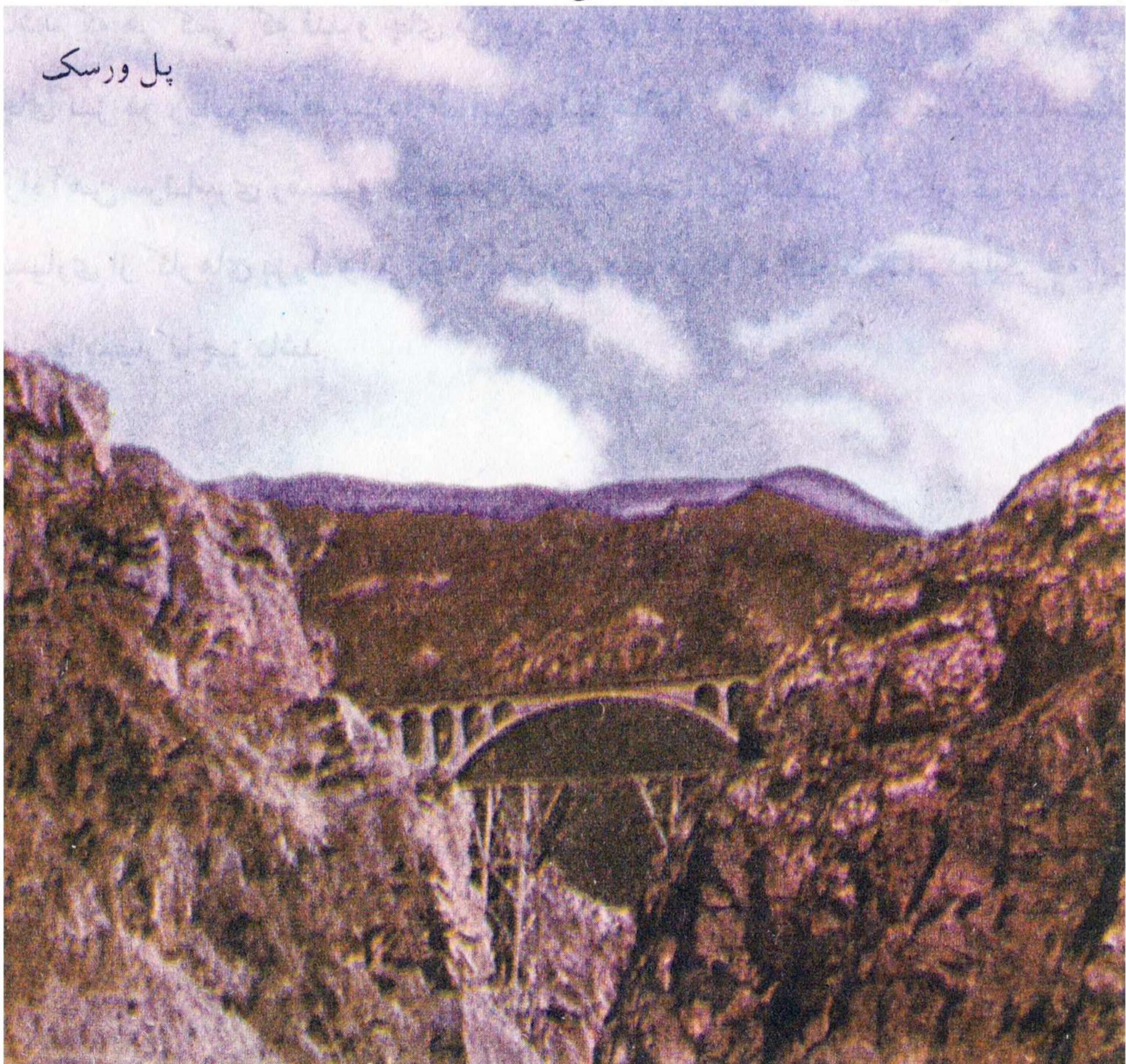


قطار از یک لوکوموتیو و چند واگن تشکیل شده است. لوکوموتیو، واگنها را به دنبال خود می کشد

بعضی از قطارها فقط مسافر می برند. در این قطارها هر واگن از چند اتاق کوچک تشکیل شده است. بعضی از قطارها مخصوص حمل^{*} بار با حیوانات است در طول راه آهن در فاصله های معین ، ایستگاههایی برای قطار درست کرده اند. در ایستگاه به جای یک رشته راه آهن، دو یا چند رشته راه آهن وجود دارد. وقتی که قطاری به ایستگاه می رسد، می ایستد تا مسافران را پیاده یا سوار کند و در ضمن قطاری که از رو برو می آید به ایستگاه برسد. اگر این کار را نکند، در راه با قطاری که از رو برو می آید تصادف می کند.

اگر از جای بلند به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را مانند ماری می‌بینیم که در لابلای کوهها و درّه‌ها پیچ و تاب می‌خورد* و پیش می‌رود. گاه داخل جنگل می‌شود و گاه در دل کوه نهان می‌گردد. در این وقت قطار داخل تونل شده است. تونل دالان یا راهرویی است که در کوه می‌کند تا راه آهن را از آن عبور دهد و مجبور نشوند آن را از بالای کوه بکشند یا کوه را دور بزنند. نخستین راه آهن در حدود دویست سال پیش ساخته شد. قبل از آن ریلهایی از چوب ساخته بودند و واگنها را با اسب در روی آنها می‌کشیدند. این وسیله نقلیه برای حمل زغال سنگ از معدن به خارج آن، بکار می‌رفت. کم کم نیروی بخار جای اسب را گرفت و ریلهای نیز آهنی شد.

پل ورسک



نخستین راه آهن ایران هشتاد سال پیش ساخته شد. طول این راه آهن هشت کیلومتر بود و تهران را به شهر ری مربوط می‌ساخت. از آن پس در چند نقطه ایران نیز راه آهن‌هایی ساخته شد. اکنون راه آهن سر تا سری ایران شمال کشور را به جنوب و مشرق را به مغرب متصل کرده است.

ساختن راه آهن سر تاسری ایران سالیانی دراز آرزوی همه مردم ایران بود. ساختن چنین راه آهنی پول فراوانی می‌خواست. پولی که معادل یک صد و هشتاد و هشت هزار (۱۸۸۰۰۰) کیلوگرم طلا بود. وقتی که رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید برای به انجام رسانیدن این آرزو، فکر پرکردن کرد. این پادشاه بزرگ گفت: همه ملت ایران باید در ساختن راه آهن سرتاسری یاری کنند. این یاری باید به این ترتیب باشد که هر کسی که قند و چای می‌خرد در هر سه کیلو قند دو ریال و در هر کیلو چای نیز دو ریال اضافه بپردازد. این پولها سالها گرد آمد و به مصرف ساختمان راه آهن سرتاسری رسید و در ضمن این حقیقت بزرگ نیز آشکار گردید که بسیاری از کارهای بزرگ را می‌توان به یاری همه مردم به انجام رسانید، اگر چه این یاریها بسیار ناچیز باشد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بپردازد = پرداخت کند، بدهد

بکر = تازه

پیچ و تاب می‌خورد = به این سو و آن سو می‌پیچد

حمل = بردن

حمل می کند = می برد

حمل و نقل = بردن و جای چیزی را تغییر دادن

دل کوه = وسط کوه، میان کوه

سوت زنان = در حال سوت زدن

شامگاه = هنگام شب

غذا صرف می کنند = غذا می خورند

معادل = برابر

پرسش :

۱ - در روزگار آن قدیم دنیا چگونه بود؟

۲ - مردم در قدیم چگونه مسافرت می کردند؟

۳ - چرا امروزه مسافرت آسان و لذت‌بخش است؟

۴ - راه آهن از چه تشکیل شده است؟

۵ - قطعه‌های راه آهن را چه می نامند؟

۶ - قطار از چه چیزها تشکیل شده است؟

۷ - اگر از نقطه مرفوعی به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را چگونه می بینیم؟

۸ - قطار چه وقت در دل کوه نهان می گردد؟

۹ - تونل به چه می گویند؟

۱۰ - رضا شاه برای ساختن راه آهن چه فکری کرد؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:

حمل و نقل حمل می‌کند ، رشته ، شامگاه ، صبحگاه ، صرف می‌کند ، معادل ، چه بسا ، بخوبی

پیچ و تاب ، چه بسیار ، سالیان درازی ، به انجام رسانیدن ، بسیار ناچیری ،

- ترکیب‌های بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید

و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

۱ - اگر هر روز پول پس انداز کنیم ، سرانجام ژروتی بزرگ کردمی آید .

۲ - مردم ایران در آرزوی ساختن راه آهن سه تا سری بودند .

۳ - برای ... کارهای بزرگ علاقه و کوشش و پایداری لازم است

۴ - دختران و پسرانی که روزها کار کرده اند و شهادرس خوانده اند .

۵ - رود با جوش و خروش تمام در میان دتره ها و کوهها ... می خورد و پیش می رود .

- داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه به کمک هم می توان کاری بزرگ انجام داد.

پسر فداکار

پطرس پسری کوچک و شجاع از مردم هلند بود. در کشور هلند سرزمینهایی هست که از سطح دریا پست‌تر است. برای اینکه آب دریا این زمینها را فرا نگیرد در کنار دریا سدّهایی دراز و پهن ساخته‌اند. پدر پطرس نگهبان یکی از این سدّها بود. او هر روز صبح از خانه خارج می‌شد و به سرکشی سدّمی رفت.

روزی پطرس از مادرش پرسید چرا پدرم هر روز باید به سرکشی سدّ برود. مادر گفت اگر نرود، ممکن است قطره‌ای آب از سوراخی بچکد. در این صورت چیزی نخواهد گذشت که اندک اندک خیلی می‌شود و قطره قطره سیلی می‌گردد. سوراخ کم کم بزرگ می‌شود و آب همه جا را می‌گیرد. بعد از آن معلوم است که بر سر من و تو و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد. پطرس پرسید اگر رخنه‌ای در سدّ پیدا شود و پدرم نباشد چه کسی می‌تواند آن را ببیند، مادر بشوخي گفت: پسر کی با انگشت خود.

در یکی از روزهای نخستین بهار که یخها تازه آب شده بود و لاله‌ها از زمین سر برآورده بود و لکلکها که از سرمای زمستان به سرزمینهای گرم رفته بودند دسته دسته در آسمان نمودار می‌شدند، مادر پطرس او را برای کاری به خانه یکی مضره‌ای کشور هلند



از دوستان که در ده نزدیک بود فرستاد. پطرس در کنار سد راه می‌رفت و گاهی ابرهای سفیدرا که در آسمان حرکت می‌کردند تماشایی کرد و گاهی چشم به درختان می‌دوخت که اندکی سبز شده بودند و از آمدن فصل بهار خبر می‌دادند.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی‌گشت، هوا هر لحظه تاریکتر می‌شد. پطرس جز آواز پرنده‌گان و غوکان و صدای پای خویش چیزی نمی‌شنید. ناگاه صدای چکیدن قطره‌های آب به گوشش رسید. به سد که نزدیک شد دید سوراخی در سد پیدا شده است و آب قطره قطره از آن می‌چکد. بی‌درنگ* به یاد گفته مادر افتاد که اندک اندک خیلی می‌شود و قطره قطره سیلی می‌گردد و آب همه جا را می‌گیرد. نگاهی به دور و بر خود کرد، کسی را ندید. انگشت خود را در سوراخ فرو برد. دیگر آب نچکید، اما انگشتش سرد شد. با خود گفت دیری نخواهد گذشت که عابری از اینجا گذر خواهد کرد*. به او می‌گوییم که پدرم را خبر ندهد. ملتی گذشت کسی از آنجا عبور نکرد. مهْ همه جارا فرا گرفت. پرنده‌گان بخواب رفتند. غوکان نیز دیگر آواز نمی‌خوانندند. دست پطرس کم کم بیحس شد، اما پطرس جرأت نداشت که انگشت خود را از رخنه بیرون آورد. زیرا در این صورت، اندک اندک خیلی و قطره قطره سیلی می‌شد و آب همه جارا فرا می‌گرفت. دستش کِریخ* شد. فریاد کرد پدرجان، پدرجان زود بیا، اما جوابی نشنید. با خود گفت تا جان در بدن دارم دست برنمی‌دارم. شوخی نیست، مادر و پدرم و همه اهل شهر نابود می‌شوند. چه عیب دارد که من فدای پدر و مادر و همشهریان خود شوم. سرش گنج می‌خورد. شب چون قیرتاریک بود. جز آواز بومی* که در دور دست ناله می‌کرد صدایی به گوشش نمی‌رسید. ساعتها گذشت. شب رفته رفته بپایان

رسید. روشنایی در آسمان آشکار شد. مه از میان رفت و آفتاب کم کم برآمد. پطرس خود را کنار سد جمع کرده بود. هنوز انگشتیش در سوراخ سد به جای بود. پدر و مادر پطرس چندان نگران نبودند، چه گمان می کردند پسرشان شب را در دهکده مانده است. صبح زود، مثل همیشه، پدر پطرس به سرکشی سد رفت. هنوز راهی نرفته بود که از دور چشمش به طفلی افتاد که بر سد تکیه زده بود. بر سر عتش افزود و نزدیکتر آمد. پطرس را دید که رنگش پریده است و انگشت در سوراخ سد دارد.

– عجب! پطرس، اینجا چه کار می کنی. عجله کن که مدرسه ات دیرمی شود.
– پدر جان جلو آب را گرفته ام، مادرم بارها گفته است: اندک اندک خیلی می شود و قطره قطره سیلی می گردد و آب همه جارا می گیرد. این بگفت و از خستگی چشم بر هم نهاد و بر زمین افتاد.

پدر رخنه را مُوقتاً بست. پسر را بر دوش گرفت و به خانه برد. مادر دست و پای پطرس را مالید و خوراک گرم به او خورانید و در رختخواب خوابانید. پدر همسایگان را خبر کرد تا رخنه را به پاری هم بینندند. همسایگان که سرگذشت پطرس را شنیدند، گفتند: آفرین بر این پسر شجاع و فداکار. مَرْحِبًا به این شجاعت و دلیری. خوشابه حال پدران و مادرانی که چنین فرزندانی دارند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بر هم نهاد = روی هم گذاشت

بوم = جعد

بی درنگ = بدون معطلی

چه = زیرا

دیری نخواهد گذشت = زمانی نخواهد گذشت

رخنه = سوراخ، شکاف

سد = دیوار محکم و ضخیم که برای گرفتن جلو آب می‌سازند

سرکشی = رسیدگی

غوک = قورباغه

قیر = ماده‌ای سیاه رنگ که از نفت می‌گیرند

کرخ = سست، بیحس

گذر خواهد کرد = خواهد گذشت

مرحبا = آفرین

موقتاً = بطور موقت

پرسش :

۱ - پترس از مردم کجا بود؟

۲ - در جایی که پترس زندگی می‌کرد چه نوع سرزمهنهایی وجود داشت؟

۳ - برای اینکه در کشور هلند آب، زمینهای پست‌تر از دریا را فرانگیر دچه کرده‌اند؟

۴ - پدر پترس چه کاره بود؟

۵ - چرا پدر پترس هر روز به سرکشی سد می‌رفت؟

- ۶ - اگر آب از سد می گذشت چه بر سر مردم می آمد؟
- ۷ - مادر پطرس، بشوخي به او چه گفت؟
- ۸ - پطرس در راه چه چيزها را تماشامي کرد؟
- ۹ - پطرس هنگام برگشتن از ده در راه چه می شنید؟
- ۱۰ - پطرس برای اينکه سوراخ سد را بیندد چه کرد؟
- ۱۱ - چرا پطرس جرأت نداشت انگشت خود را از سوراخ بیرون آورد؟
- ۱۲ - چرا پدر و مادر پطرس از برنگشتن او به خانه نگران نبودند؟
- ۱۳ - چرا پدر پطرس بطور موقت رخنه را بست؟
- ۱۴ - پطرس چه فداکاري کرده بود؟
- ۱۵ - به نظر شما اگر پطرس اين فداکاري را نمي کرد، چه می شد؟

به اين نکته توجه کنيد:

على هزار ریال در حساب پسانداز خود پول داشت. هوشنج پرسید: هزار ریال را چگونه جمع کردي؟ على جواب داد: ملتهاست که يك ریال يك ریال روی هم می گذارم تا هزار ریال شده است، مگر نشنبه‌های که می گویند:

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی

«اندک‌اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.» يك سخن معروف است. آن را «مثل» می گویند. در زبان فارسي مثلهای بسیاری هست. اگر این مثلها را ياد بگیریم و در گفته با نوشته خود آنها را بکار ببریم گفته و نوشته ما شیرین‌تر و دلچسب‌تر خواهد شد.



- درس را بدقّت بخوانید و جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - روزی که پطرس به دِ نزدیک رفت چگونه روزی بود؟

۲ - شبی که پطرس با انگشت خود رخنه را گرفته بود چگونه شبی بود؟

۳ - مادر پطرس بارها به او چه گفته بود؟

۴ - وقتی که پدر پطرس او را به خانه برداشت، مادر پطرس چه کرد؟

۵ - وقتی که همسایگان سرگذشت پطرس را شنیدند چه گفتند؟

- این عبارتها را بدقّت بخوانید و تعیین کنید کدامیک از آنها مثل است. مثلها را

در دفترتان بنویسید و آنها را حفظ کنید:

قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود.

آفتاب نزدیک به غروب بود که پطرس از ده برمی گشت.

من امروز زودتر از روزهای پیش به مدرسه رفتم.

عاقبت جوینده یابنده بُود.

خفته را خفته کی کند بیدار.

هر که بامش بیش برفش بیشتر.

- داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه فداکاری یک نفر باعث نجات

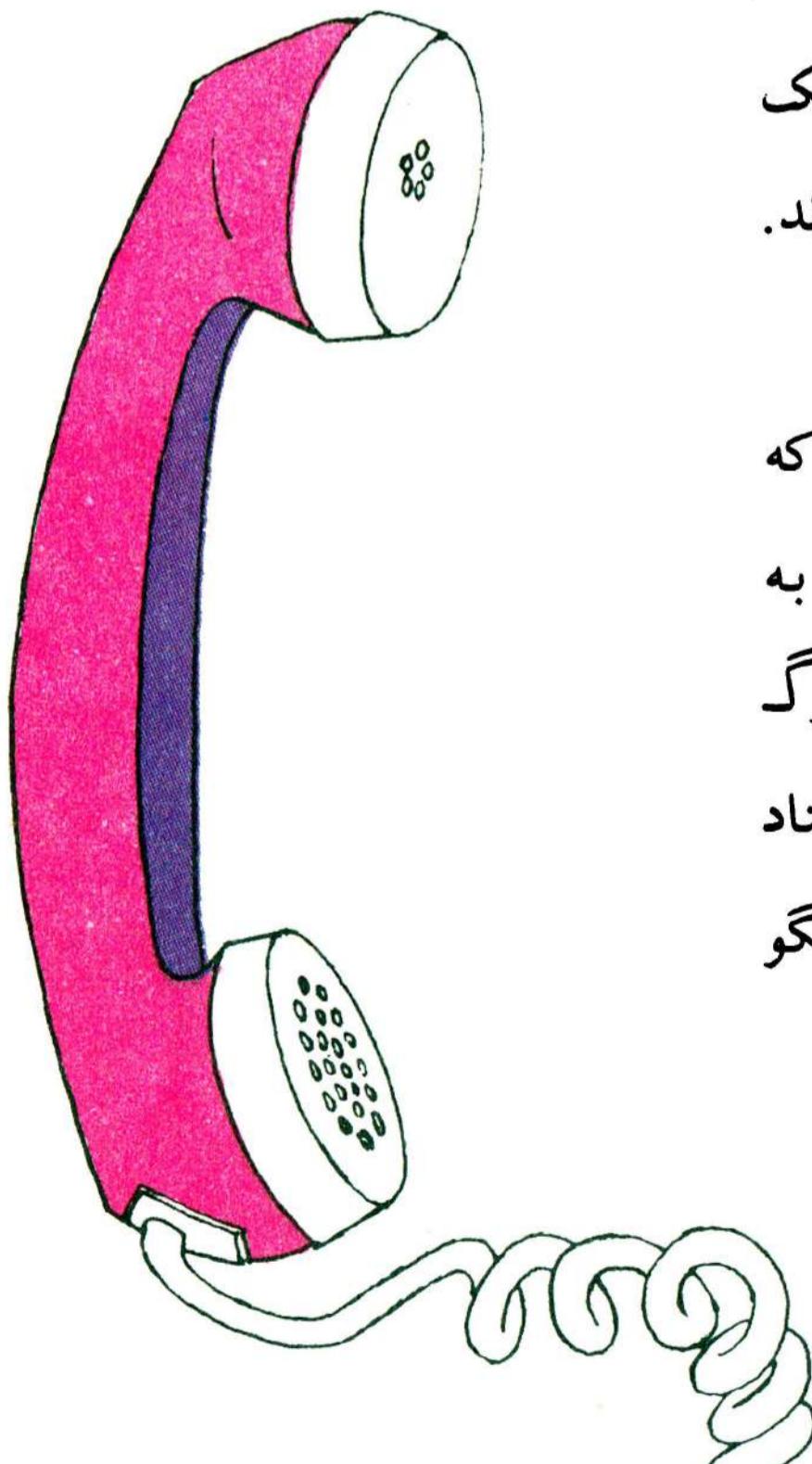
عده‌ای می‌شود.

اختراع تِلِفُن

زندگی ما آدمیان روزبروز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود و هر روز بنوی از ثمرة کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ برخوردار می‌شویم. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد. وی با شهامت و پُشتکارِ دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد و نقابص کارش را برطرف می‌کند. سرانجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «الکساندر گراهام بل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بل آموزگار کودکان کرو لال بود و از کربودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن، کرها صدایها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

بل روزی هنگام آزمایش ناگهان متوجه شد که به وسیله برق می‌توان ارتعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد. وی دریافت که به رازی بزرگ پی برده است. آنگاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.



برای رسیدن به این مقصد به تحصیل در رشته برق پرداخت. از آن پس اتفاق کوچک او همیشه پر از سیم و وسایل برقی بود بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفق شده است بد شکست روبرو می‌شد، زیرا باز سیمی بدسته شده بود یا حساب کار در جایی غلط بود.

پس از سالها روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اتفاق جداگانه پشت دستگاه‌های گیرنده و فرستنده مشغول آزمایش بودند. ناگهان بد صدایی را که دستگاه فرستنده ابعاد کرده بود با دستگاه گیرنده خود شنیدند این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که نحسین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد همکار خود گذاشت و خود در طبقه بالا در پشت تلفن چنین گفت: آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شعف بسیار وارد اتفاق شد و فریاد زد: دستگاه کار می‌کند! صدای شمارا شنیدم! عاقبت موفق شدید!

به این ترتیب بود که باز مختار عی با جرأت و کوشش و بیکار قوان و سیله‌ای دیگر برای آسایش مواد تهیه کرد.

اکنون که در حدود نود سال از آن تاریخ می‌گذرد، همه شهرهای سراسر جهان و همه خانه‌ها در شهرهای بزرگ با سیمها تلفن به هم مربوط شده است و باسانی می‌توان از خانه‌ای با خانه‌ای دیگر و از شهری با شهر دیگر گفتگو کرد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ارتعاشات = لرزشها

برهی انگیزد = تحریک می کند

پشتکار = پایداری، پایداری در انجام دادن کارها و بیان رساندن آنها

سره = نتیجه، میوه

دلسرد = بی شوق، بی میل

شفع = شادمانی

شهامت = بیباکی

مخترع = اختراع کننده، کسی که چیز تازه‌ای می سازد

نقایص = عیبها، نقصها

پرسش :

۱ - چرا زندگی ما آدمیان روز بروز آسانتر و دلپذیرتر می شود؟

۲ - معمولاً داستان هر اختراعی چگونه شروع می شود؟

۳ - معمولاً مخترعان افراد با شهامت و با پشتکاری هستند یا افرادی مأیوس و نامید؟

۴ - مخترع تلفن کیست؟

۵ - مخترع تلفن چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟

۶ - بل هنگام آزمایش متوجه شد که به وسیله چه چیز می توان ارتعاشات صدا را از جایی به جای دیگر فرستاد؟

۷ - چرا بل به تحصیل در رشته برق پرداخت؟

۸ - نخستین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟

۹ - چرا همکار بل با شادی وارد اتاق شد و گفت «عقابت موفق شدید»؟

۱۰ - اکنون تلفن چه نقشی در جهان دارد؟

۱۱ - تقریباً چند سال از اختراع تلفن می‌گذرد؟

به این نکته توجه کنید:

رازی **الكل** را کشف کرد.

بل، **تلفن** را اختراع کرد.

حسین **گوسفند** را به صحرابرد.

رازی **اسم** کسی است. **الكل** **اسم** چیزی است.

بل **اسم** کسی است. **تلفن** **اسم** چیزی است.

حسین **اسم** کسی است. **گوسفند** **اسم** حیوانی است.

کلمه‌ای که با آن کسی یا حیوانی یا چیزی را نام می‌بریم **اسم** است.

تمرین:

- جواب این سوالها را بنویسید:

۱ - مخترع هواپیما که بود؟

۲ - **الكل** را که کشف کرد؟

۳ - کتاب «شاهنامه» را که سرود؟

۴ - ابوعلی سینا که بود؟

۵ - هانس کریستیان آندرسن که بود؟

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

محترع اخراج اثر آثار تأثیر عمل آعمال (عملها)، معمولاً

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها اسم مناسب بگذارید و از روی آنها یک

بار بنویسید:

۱ - پارسال محصول خوبی داشت

۲ - دوست من بیشتر اوقات کتاب می‌خواند

۳ - علی به علف داد.

۴ - در کیف من یک و سه و سه وجود دارد.

۵ - محترع نخست آموزگار بود

۶ - . . . یکی از شاعران بزرگ ایران است.

۷ - فردوسی را بطعم آورد

۸ - . . . یکی از مفاخر ایران است

۹ - قطره قطره جمع کرد و اگرچه شود

۱۰ - هر که شبیش برش

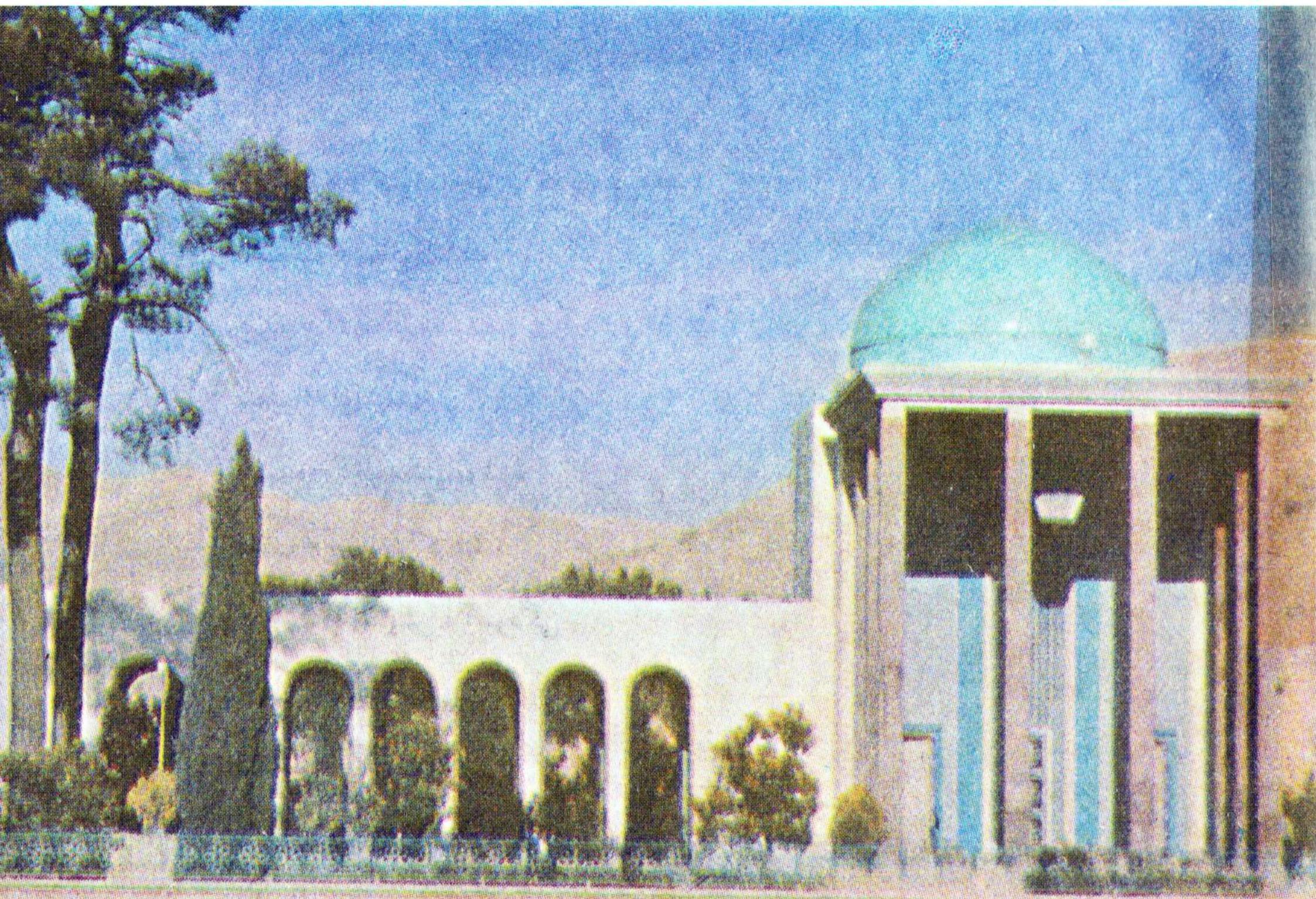
سعدی

هفت صد سال پیش، دانش آموزی به نام مشرف الدین در شیراز زندگی می کرد. مشرف الدین بزودی پدر خود را از دست داد و بی سر پرست ماند، اما دست از تحصیل علم برنداشت، او هر وقت که از درس و مطالعه فراغتی^{*} می یافت، به گشت و تماشا در گردشگاههای اطراف شیراز می پرداخت. مشرف الدین طبیعت را دوست داشت و زیباییها را می پرستید. نسیم با مدادی، آواز بلبل، دیدار گل به او جانی تازه می بخشید و هر وقت فرصتی می یافت در وصف زیباییها شعر می سرود.

مشرف الدین پس از تحصیلات مقدماتی^{*} در شیراز، برای کسب دانش بیشتر به بغداد رفت، سالیان دراز به جهانگردی پرداخت و به شهرهای بسیار سفر کرد و با اشخاص گوناگون آشنا شد. در این سفرها چیزهای فراوان یاد گرفت و سرانجام به شیراز باز گشت، در این وقت او شاعری بزرگ و مشهور شده بود و همه او را به نام سعدی می شناختند.

سعدی پنجاه ساله بود که کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نثر^{*} آمیخته^{*} به نظم^{*}. بیشتر نوشته های سعدی در گلستان ساده و روان است. گلستان حکایتها و داستانهایی دارد که حاصل دیده^{*}ها و شنیده^{*}های سعدی است. گاه سعدی در گلستان حکایتی را در چند جمله کوتاه بیان می کند که هم زیباست و هم آموزنده^{*}.

کتاب دیگر سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است و در آن اندرزها و نکته های اخلاقی و اجتماعی بسیار به صورت حکایت آورده شده است. سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثاری دیگر نیز دارد.



آرامگاه سعدی - شیراز

مجموعه آثار سعدی را کلیات سعدی می‌گویند.

بعضی از شعرهای سعدی مثل شده است مانند این شعرها :

نم بده رنج گنج مسر نمی شود * مزاد آن گرفت جان برادر که کار کرد

سعدیا مرد نکونام نمیرد بگز *** مرد هآن است که ناش بگویی نزد

گنج خواهی در طلب رنجی ببر *** خرمی می بایست تحمی بخار

آموزنده = کسی یا چیزی که یاد می‌دهد

آمیخته = مخلوط شده

دیده = آنچه دیده شده

سعدها = ای سعدی

شنیده = آنچه شنیده شده

طلب = جستجو کردن

فراغت = آسایش، آسودگی

گشت = سیر و سپاهات

مقدماتی = ابتدایی

می‌باید = لازم است برای تو

میسر نمی‌شود = ممکن نمی‌شود، باسانی بدلست نمی‌آید

نابرده رنج = رنج نبرده، رنج نکشیده

نشر = سخنی که شعر نباشد.

نظم = شعر

نکونام = نیکونام. کسی که به خاطر کارهای خوبی که انجام داده است، مردم نام او را

بغوی یاد می‌کند

پرسش:

- ۱ - سعدی چند سال پیش می‌زیسته است؟
- ۲ - سعدی ایام فراغت را چگونه می‌گذرانید؟
- ۳ - چه چیزهایی به سعدی جانی تازه می‌بخشید؟
- ۴ - سعدی پس از کسب دانش به چه کاری پرداخت؟
- ۵ - سعدی چه کتابهایی نوشته است؟
- ۶ - گلستان چگونه کتابی است؟
- ۷ - بوستان چگونه کتابی است؟
- ۸ - به مجموعه آثار سعدی چه می‌گویند؟
- ۹ - مراد از این شعر چیست:
«سعدیا مردنکونام نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکویی نبرند»؟
- ۱۰ - کسی که خرمن می‌خواهد چه کار باید بکند؟
- ۱۱ - آرامگاه سعدی در کجاست؟
- ۱۲ - چه شعری بر در آرامگاه سعدی نوشته شده است؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌هایک جمله بسازید:

تحصیل ، حاصل ، محصول ، عالم ، معلوم ، علم ، اجتماع ، جمع ، مجموع

- با توجه به مطالبی که در درس خواندید، در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- پادادی به انسان جانی تازه می‌جند
- ۲- سعدی در صف شعر می‌سرود.
- ۳- سعدی بسیار سفر کردو با اشخاص آشناید
- ۴- گلستان کتابی است به نثر آمیخته به
- ۵- بیشتر نوشته های سعدی در گلستان . دروان است
- ۶- سعدی جزء آثاری دیگر نیز دارد
- ۷- مجموعه آثار سعدی را می‌کویند

- از روی شعرهای درس یک بار با خط خوش بنویسید.

- شعرهای درس را حفظ کنید.

- پنج مثل که تاکنون خوانده اید بنویسید.

چند سخن از سعدی

دو کس رنج بیهوده بر دند و سعی بیفایده کردند ، یکی آن که اندوخت و نخورد
و دیگر آن که آموخت و نکرد
علم چذا کله بیشتر خوانی چون عمل در تقویت نمادانی

یکی را گفتند : عالم بی عمل به چه ماند ؟ گفت : به زبور بی عمل .

لهمان را گفتند : ادب از که آموختی ؟ گفت : از بی ادبیان . هر چهار
ایشان در تظرم ناپسند آمد ، از آن پرهیز کردم

مشک آن است که ببینید ، نه آن که عطا را بگوید . دانما چون طبله عطای است
خاموش و هنرمندی و نمادان چون طبل غازی ، بلند آوازو میان تهی .

از گلستان سعدی

آموخت و نکرد = چیزهایی یاد گرفت ولی به آنها عمل نکرد

اندوخت و نخورد = پول و مال بدست آورده ولی از آن استفاده نکرد

ببويده = بو دهد، بو از آن برخizد

بلند آواز = آن که صدایش بلند است

تهی = خالی (میان‌تهی = میان‌خالی)

چندان‌که = هر اندازه که، هر قدر که

طبله = صندوقچه یا جعبه کوچک که شیشه‌های عطر در آن نگه می‌دارند

عالِم = دانا، دانشمند

عطار = عطرفروش

غازی = جنگجو، جنگ‌کننده (طلب غازی، طبلی که جنگجویان در جنگ می‌زدند)

لقمان = نام حکیم و دانشمندی است که در زمانهای بسیار قدیم زندگی می‌کرده است

ماند = شبیه است

مشک = ماده‌ای خوشبو

هنرنما = صاحب هنر، نشان‌دهنده هنر

بکی را = به بکی، به کسی

پرسش :

۱ - چه کسانی رنج بیهوده برداشتند؟

۲ - چرا عالمی که به علم خود عمل نمی‌کند نادان است؟

- ۳ - سعدی عالم بی عمل را به چه تشبیه کرده است؟
- ۴ - لقمان که بوده است؟
- ۵ - چگونه می‌توان از بی‌ادبان ادب آموخت؟
- ۶ - آیا اگر عطرفروش، مشک را تعریف کند، دلیل آن است که مشک بوی خوبی دارد؟
- ۷ - سعدی، دانا را به چه و نادان را به چه تشبیه کرده است؟
- ۸ - گفته‌های سعدی در این درس از کدام کتاب او نقل شده است؟

تمرین:

- از روی درس یک بار بدقت و با خط خوش بنویسید.
- عبارتها و شعر درس را حفظ کنید.
- خلاصه شرح حال سعدی را بنویسید.
- درس را بدقت بخوانید و زیر فعلها، با مداد مشکی خط کمزنگی بکشید. سپس فعالها را در دفترتان بنویسید.
- در این جمله‌ها:
 - ۱ - مشک بوی خوش می‌دهد.
 - ۲ - عطار عطر می‌فروشد.
 - ۳ - جنگجویان قدیم در جنگها طبل می‌زدند.
 - ۴ - دو کس رنج بیهوده برداشتند.
 - ۵ - عالم بی‌عمل به زنبور بی‌عسل ماند.

- ۶ - لقمان از بی ادبان، ادب آموخت.
- ۷ - نسیم با مددادی به انسان جانی تازه می بخشد.
- ۸ - سعدی سالها جهانگردی کرد.
- ۹ - ما، از خواندن آثار سعدی لذت می بریم.

فاعل را معین کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید:

فاعل	جمله
سعدی	سعدی سالها در بغداد درس می خواند

خود را بیازمایید (۴)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - کیمیاگری یعنی چه؟
- ۲ - پول ساختن راه آهن سرتاسری ایران چگونه گردآوری شد؟
- ۳ - در هلند برای اینکه آب دریا سرزمینهای پست را فرانگیرد چه کردند؟
- ۴ - الکساندر گراهام بل کیست؟
- ۵ - کتابهای «گلستان» و «بوستان» را چه کسی نوشته است؟
- ۶ - «مثل» چه سخنی است؟

ب) مثلی بنویسید که معنی آن نزدیک به معنی این مثل باشد:

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی.

ج) با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

تدریس می‌کنم ، فکر می‌کنم ، سوت زنان ، چسبیار ، موقداً ،
شجاعت ، شهامت

د) هر یک از نوشته‌های زیر یک مثل یا یک بیت شعر یا یک عبارت معنی دار است

که در هم نوشته شده است. آنها را مرتب کنید و بنویسید:

- ۱ - کرد مرد گرفت آن جان که کار برادر نما برده لنج می‌سرخ نمی‌شود
- ۲ - نه آن که بلوید مشک عطار بیوید است آن مشک که .
- ۳ - بیدار کند کی راخته خفته
- ۴ - نادانی نیست چون خوانی عمل در تو چذا که بیشه علم

روز ششم بهمن

در تاریخ هر کشور به روزهایی برمی‌خوریم که هرگز یاد آن روزها فراموش نمی‌شود. این روزها از آن جهت فراموش نمی‌شوند که واقعهٔ مهمی را که در زندگانی مردم آن کشور اتفاق افتاده است بیاد می‌آورند. تاریخ کشور ما از این روزها فراوان دارد. ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ یکی از این روزهای فراموش نشدنی تاریخ کشور ما است.

در این روز مردم کشور ما، به فرمان شاهنشاه آریامهر بپا خاستند تا کارهای مهمی در کشور آغاز کنند. به همین سبب، این روز، به روز «انقلاب شاه و مردم» موسوم شده است*.

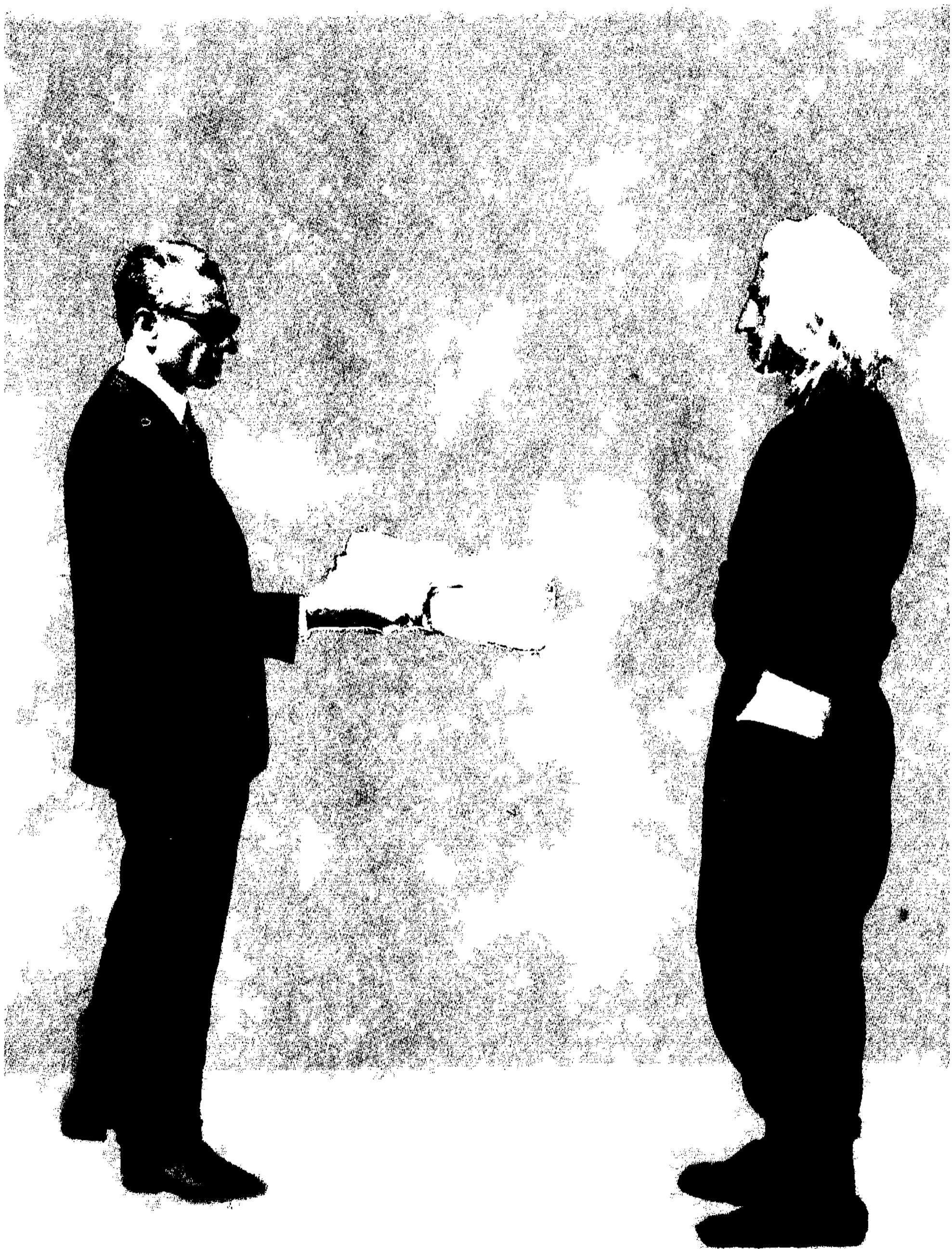
تا پیش از ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ بیشتر کشاورزان ما از خود زمینی نداشتند تا در آن کشت و کار کنند. زمینهای زراعتی از آنِ مالک یا آرباب ده بود*. کشاورزان از صبح تا غروب در این زمینها زحمت می‌کشیدند ولی محصول به ارباب تعلق داشت* و به آنان فقط سهم ناچیزی می‌رسید که بسختی کفافِ قوت‌شان را می‌داد*. اما امروز کشاورزان ما صاحب زمین شده‌اند. خود می‌کارند و درو می‌کنند و چون محصول به آنان تعلق دارد بیشتر کار می‌کنند تا منفعت بیشتری ببرند.

از ششم بهمن به این طرف هزاران نفر جوانِ تحصیل کرده به نام سپاهی دانش به روستاها رفته‌اند تا به مردم روستایی خدمت کنند.

سپاهیان دانش به مردم روستاها، خردسال و کلانسال^{*}، خواندن و نوشن یاد می‌دهند و آنان را باساد می‌کنند. این سپاهیان روز و شب زحمت می‌کشند تا مردم روستاها بتوانند زندگی بهتری داشته باشند، بیشتر مواظب بهداشت و تندرستی



خود باشند و بیشتر با یکدیگر همکاری کنند.



وضع کارگران نیز مانند کشاورزان پس از ششم بهمن ماه ۴۱ بیهود یافته است. اینک علاوه بر آنکه مزد روزانه خود را دریافت می‌کنند، در سود سالانه کارخانه‌ای^{*} که در آن کار می‌کنند نیز سهیم^{*} شده‌اند. سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها موجب شده است که آنان با علاقه بیشتر کار کنند و در زیاد کردن و بهتر کردن محصولات کارخانه‌ها بیشتر بکوشند.

می‌دانیم که قسمت‌هایی از کشور عزیز ما پوشیده از جنگل است. همچنین می‌دانیم که جنگل از منابع طبیعی هر کشور است. هر جا درخت و جنگل هست خرمی و سرسبزی و آبادانی هست. سابقاً^{*} این جنگلها مانند روستاهای زراعتی از آن مالکان بود و چون مالکان کمتر از جنگل مواظبت می‌کردند و با درختان آن را قطع می‌کردند و می‌فروختند جنگلها سرسبز رفته رو به خشکی می‌گذاشت و این منبع طبیعی کشور از میان می‌رفت. بعد از ششم بهمن ۴۱، جنگلها به همه مردم تعلق گرفت^{*} و در اختیار دولت گذاشته شد تا با روش درست از آنها نگهداری کند.

زنان هر کشور نیمی از جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند. وقتی کشوری پیشرفت می‌کند که همه جمعیت آن کشور در کارهای اجتماعی وارد شوند و زنان نیز دوش بدوش مردان کار کنند. بعد از ششم بهمن ۴۱ زنان کشور ما آزادی بیشتری پیدا کرده‌اند و به این ترتیب نیمی از جمعیت کشور وارد کارهای اجتماعی شده‌اند و بسیاری از زنان کارهای مهمی بر عهده گرفته‌اند.

جز اینها کارهای مهم دیگری هم بعد از ششم بهمن ماه ۴۱ در کشور ما انجام گرفته است: وضع بهداشت و آب آشامیدنی روستاهای بهتر شده است. کشاورزان

راه شناختن بذرِ خوب و شخم زدن خوب و راهِ درستِ دامداری را آموخته‌اند. آنان می‌کوشند تا به دامهای خود غذای خوب و مناسب بدهند. جای نگهداری آنها را پاکیزه نگه دارند. و آنها را از مبتلاشدن به بیماریها در امان نگاه دارند.

در سابق اگر در دهی بین دهقانان اختلافی پیش می‌آمد ناگزیر بودند برای از بین بردن اختلافهای خود به شهر نزدیک بروند و این امر^{*} مدتی، آنان را از کار و زندگی باز می‌داشت. اکنون اختلافهای روستائیان در ده و به وسیله خود آنان از روی انصاف و راستی حل می‌شود.

همه این تلاشها برای این است که مردم کشور عزیز ما با آسایشی بیشتر و در کشوری آبادتر زندگی کنند. این است که ما هر سال در همه جای ایران، در روستاهای و شهرها، روز ششم بهمن ماه را جشن می‌گیریم. چون از آن روز تا کنون برای آسایش مردم و آبادانی کشور عزیzman کوشش‌های بسیار شده است.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

ارباب = مالک ده، مالکان ده

از آنِ مالک ... بود = مالِ مالک بود

امر = کار

به ارباب تعلق داشت = مال ارباب بود، به ارباب می‌رسید

به همه مردم تعلق گرفت = مال همه مردم شد

تحصیل کرده = درس خوانده

تلاش = کوشش

دام = جانور اهلی: گاو، گوسفند، بز و

دامداری = نگهداری و پرورش جانوران اهلی

در اختیار = در تصرف

زمین زراعتی = زمینی که در آن زراعت می‌کنند

سابقاً = در سابق، در پیش

سهم = بهره، قسمت

سهیم = کسی که سهم دارد، هم‌بهره، هم‌سهم

قوت = خوراک

کفاف قوتshan را می‌داد = اندازه خوراکشان می‌شد

کلانسال = بزرگسال

مبتلای = دچار

منابع = منبعها، سرچشمه‌ها؛ منابع طبیعی قسمتهایی از طبیعت که انسان از آنها بهره

می‌گیرد مانند خاک، آب، جنگل، معدن و دریا

موسوم شده است = نامیده شده است

پرسش :

۱ - چه روزهایی در تاریخ فراموش نمی‌شوند؟

۲ - در ششم بهمن سال ۴۱ چه اتفاقی افتاد؟

۳ - قبل از ششم بهمن سال ۴۱ وضع کشاورزان چگونه بود؟

- ۴ - قبل از ششم بهمن سال ۱۳۹۱ زمینهای زراعتی از آن که بود؟
- ۵ - چرا امروز کشاورزان بیشتر کار می‌کنند؟
- ۶ - سپاهیان دانش چه می‌کنند؟
- ۷ - بعد از ششم بهمن در زندگانی کارگران چه تغییری روی داده است؟
- ۸ - بعد از ششم بهمن جنگلها چه شده است؟
- ۹ - منابع طبیعی یعنی چه؟
- ۱۰ - کشور چه وقت پیشرفت می‌کند؟
- ۱۱ - اکنون اگر در دهی بین مردم اختلافی پیدا شود چه می‌کنند؟

به این نکته توجه کنید:

آشامیدنی یعنی آنچه قابل آشامیدن است

خوردنی یعنی آنچه قابل خوردن است

شنیدنی یعنی آنچه قابل شنیدن است

تمرین:

کفاف ، از آن ، قوت ، موسوم ، تعلق ، داختیار ، سهم ،

- کلمه‌های بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید

و از روی جمله‌ها و عبارتها کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- نخستین روز سال به عید نوروز شده است
- ۲- بیشتر محصول به ارباب داشت
- ۳- زمینهای ده مالک بود.
- ۴- ناچیری به کشاورزی رسید.
- ۵- سهمی که کشاورزی رسید خوراک اورانی داد
- ۶- سهم کشاورزی سنجی کفاف اورامی داد.
- ۷- دولت بعضی از جنگلها را دامداران قرار می دهد.

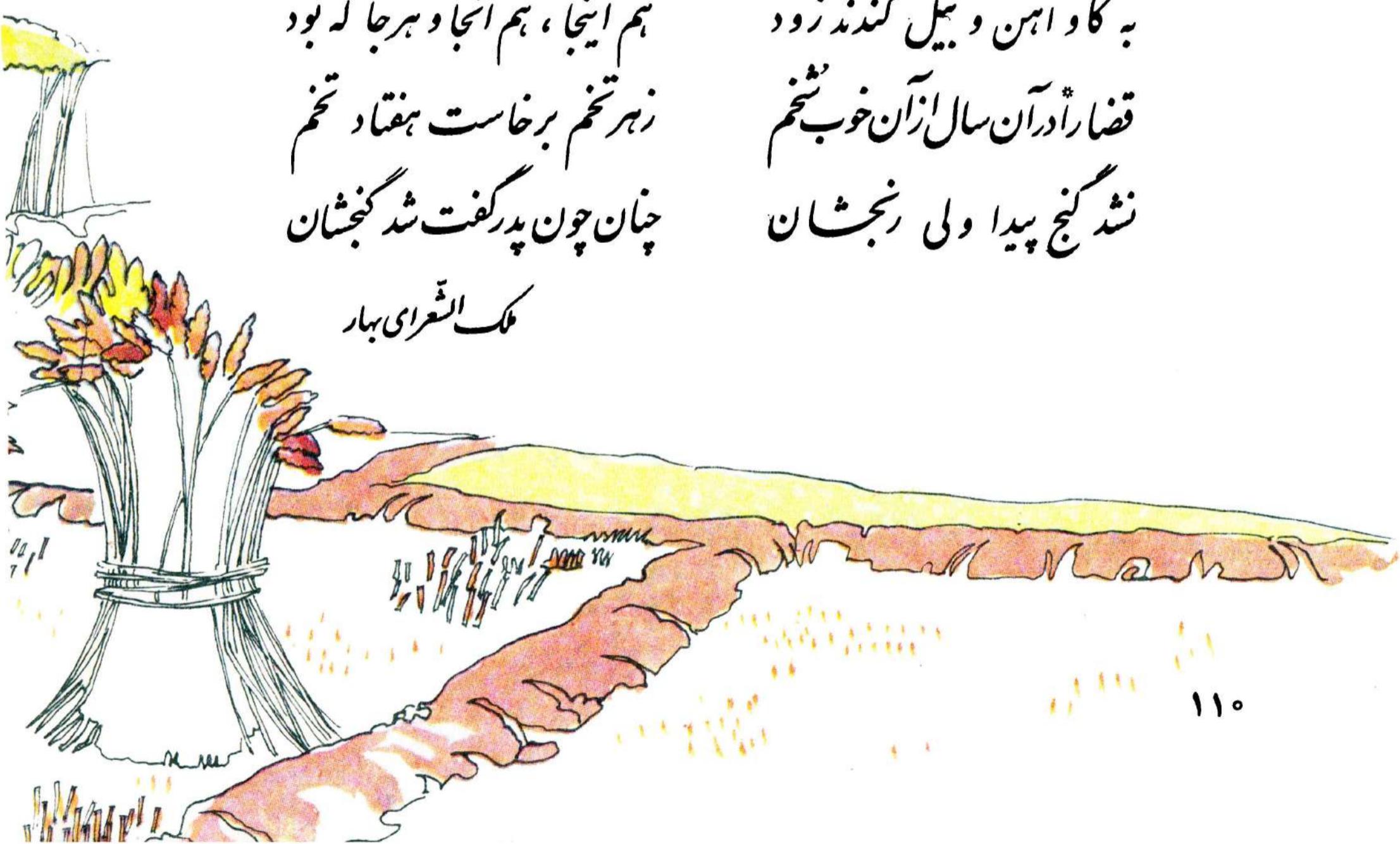
- از روی بند سوم درس یک بار بنویسید.
- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:
- سیمیم ، تعلق دارد ، از آن ، کفاف می دهد ، موسوم ،
دامدار ، تحصیل کرده
- به جای جمله «آیا مطلبی که قابل گفتن باشد، داری؟» می‌توان گفت: «آیا مطلب گفتنی داری؟». بنویسید به جای این جمله‌ها چه می‌توان گفت:
- ۱ - غذایی که از چند روز پیش مانده باشد قابل خوردن نیست.
 - ۲ - در کجا می‌توان آب قابل آشامیدن پیدا کرد؟
 - ۳ - کتابهایی که نام آنها در آخر کتاب فارسی نوشته شده، همه قابل خواندن است.
 - ۴ - یکی از دوستانم قصه‌هایی می‌گوید که قابل شنیدن است.
 - ۵ - اصفهان جاهایی دارد که قابل دیدن است.

رُنگ و گنج

بُر د کار می کن مکوچیت کار
 نگر تما که دهقان داناه چه کفت
 که میراث خود را بدارید دوست
 من آن را مدانشم اندک کجاست
 چو شد هرمه کشتگله بر گنیه
 نمانیه ناگنده جایی ز باع
 پدر مرد و پوران به امید گنج
 به گاو آهن و بیل گندند زود
 قصار آدر آن سال از آن خوب شختم
 نش گنج پیدا ولی رنجشان

که سرمایه جاودانی است کار
 بفرزندگان چون همی خواست چفت
 که گنجی ز پیشینیان اندرا دست
 پژوهیدن و یافتن با شاست
 همه جای آن زیر و بالا کنید
 بکیرید از آن گنج هر جا سراغ
 به کاویدن دشت بُردند رنج
 هم اینجا، هم آنجا و هر جا که بود
 زهر تخم برخاست هفتاد تخم
 چنان چون پدر گفت شد گنجشان

ملک الشعرا بیهار



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

بر کنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پوران = پسران

پیشینیان = گذشتگان

فرزندگان = فرزندان

قضارا = از قضا، اتفاقاً

کاویدن = کندن، جستجو کردن

کشتگه = کشتزار



مهرمه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد، آنچه پس از مردن کسی باقی می‌ماند

نمایند = نگذارید

همی خواست خفت = در اینجا یعنی می‌خواست بمیرد

پرسش :

۱ - چرا کار، سرمایه جاودانی است؟

۲ - میراث دهقان چه بود؟

۳ - دهقان به پسران خود چه گفت؟

۴ - آیا واقعاً گنجی در کشتزار پنهان بود؟

۵ - برای چه پسران همه دشت (کشتزار) را زیر رو کردند؟

۶ - نتیجه رنج پسران چه شد؟

۷ - پسران به چه وسیله‌ای زمین را کنندند؟

۸ - آیا امروز هم زمین را برای زراعت با گاو آهن و بیل می‌کنند؟

۹ - چرا به این دهقان گفته شده است: «دانا»؟

تمرین:

- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.

- شعر را حفظ کنید.

- این داستان را به نثر بنویسید و تصویری برای آن بکشید.

شرکت تعاونی راج دایل*

غروب یکی از روزهای بارانی و مه آلو در سال ۱۸۴۳ میلادی بود. ۲۸ تن از کارگران تهییلست^{*} کارخانه‌های بافندگی شهر راج دایل در گوشه‌ای گرد آمده بودند. این کارگران از رنجها و مشقات^{*} خود که برای اداره زندگی تحمل می‌کردند سخن می‌گفتند. در آن موقع وضع کارگران خوب نبود. دستمزد^{*} کم می‌گرفتند. هزینه زندگی گران بود. و هر چند وقت تنی چند از کارگران، از کار بیکار می‌شدند. در آن غروب مه آلو، کارگران شهر راج دایل می‌خواستند با هم‌فکری^{*} و مشورت^{*}، راه حلی برای نجات خود از رنج و تیره روزی^{*} پیدا کنند. بعضی می‌گفتند بهتر است از آن شهر کوچ کنند و به شهری دیگر بروند. بعضی پیشنهاد می‌کردند که همگی دست از کار بکشند تا صاحبان کارخانه‌ها مجبور شوند دستمزد آنان را زیاد کنند. در میان آنان چند نفر نیز در فکر ایجاد شرکت تعاونی بودند. این چند تن به سایر دوستان خود گفتند: «سختی زندگی ما تنها به خاطر این نیست که دستمزد ما کم است، بلکه به خاطر این هم هست که وسیله معاش^{*}، گران به دست ما می‌رسد. ما خواربار و وسایل دیگر زندگی خود را از تولید کننده خریداری نمی‌کنیم، از کسانی می‌خریم که آنها را با سود زیادی به ما می‌فروشند. مثلاً قندی را که دگاندار محله به ما می‌فروشد از قند فروش بازار و او نیز از کارخانه قند می‌خرد و هر یک از اینها مبلغی بر قیمت واقعی قند می‌افزایند. بیایید به جای اینکه هر چند وقت یک بار دست از کار بکشیم و اوقات خود را صرف کارهای بیهوده بکنیم، هر یک پول اندکی پس انداز کنیم و با پس اندازهای خود شرکت تعاونی بوجود بیاوریم. اگر ما شرکت تعاونی داشته باشیم، این شرکت، می‌تواند قندر را از کارخانه بخرد و

با سود کم به ما بفروشد. تازه این سود کم هم عاید^{*} شرکت یعنی باز عاید کسانی خواهد شد که از شرکت خرید کرده‌اند. » این سخنان در دل همه اثر گذاشت و همه قبول کردند که با هم همکاری کنند و شرکت تعاقنی بوجود بیاورند.

از آنجا که همه این کارگران تهیلست و بی‌چیز بودند، با پرداخت پول کمی، سرمایه ناچیزی جمع کردند و با همان سرمایه کم شرکت را تشکیل دادند. شرکت کارگران راج دایل، نخست در دکان محقری در یکی از کوچه‌های تنگ و تاریک شهر دایر گردید و قرار شد چند تن بنوبت شبها دکان را اداره کنند. هر روز هنگام غروب چراغ گردسوز^{*} کم فروغی^{*}، روشن می‌شد و شرکت کار خود را آغاز می‌کرد. در ابتدای کار کمی آرد، قند، کره و چند بسته شمع برای فروش به اعضای شرکت تهیّه شد.

مشکلات فراوانی در میان بود. با سرمایه کم چگونه ممکن است وسیله معاش ۲۸ خانواده را فراهم ساخت بعلاوه این کار با مخالفت دکانداران روپرورد، زیرا باعث کسادی^{*} کار آنان بود. اما این ۲۸ تن کارگر مصمم^{*}، عزم راسخ داشتند که به کار خود ادامه دهند و از هیچ مشکلی نهراستند.

کارگران راج دایل به کار خود ادامه دادند. هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، با هم به مشورت می‌پرداختند و با فکر و تدبیر آن را از میان بر می‌داشتند تا اینکه کار آنان کم کم رونق^{*} گرفت و بیشتر کارگران راج دایل و حومه آن عضویت این شرکت را پذیرفتند. پس از مدتی شرکتی که با کوشش چند نفر با سرمایه اند کی تشکیل شده بود توسعه^{*} بسیار یافت و اکنون پس از گذشت یک صد و بیست سال این شرکت یکی از بزرگترین شرکتهای تعاقنی انگلستان است که بیش از

هزاران عضو و صدھا فروشگاه دارد.

این همبستگی^{*} کارگران شهر کوچک را چ دایل و موفقیتی که بر اثر همکاری و تعاون نصیب آنان گشت موجب شد که فکر تعاونی در سراسر جهان گسترش یابد.

★ ★ ★

در کشور ما ایران نیز مدتھا بود که شرکتهای تعاونی بوجود آمده بود اما توسعه چندانی نداشت تا اینکه پس از ششم بهمن ۱۳۴۱، که کشاورزان صاحب زمین شدند و کارگران در سود کارخانه‌ها سهم پیدا کردند، شرکتهای تعاونی، بخصوص شرکتهای تعاونی کارگری و روستایی توسعه یافت. شرکتهای تعاونی روستایی که به دست خود کشاورزان دایر می‌شدند به روستائیان وام می‌دهد و بذر و کود^{*} و آب تهیّه می‌کند تا آنان بتوانند بیشتر و بهتر زراعت کنند و محصول فراوانتر و مرغوب‌تر بدست بیاورند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اداره کنند = بگردانند، کارهای (آن) را انجام دهند

تعاون = یاری، کمک، همبستگی، کمک به همیگر

توسعه = وسعت، افزونی

تهیلدست = بی‌چیز

تیره روزی = بد بختی

حومه = اطراف

دستمزد = مزد

راج دایل = شهری در انگلستان

راسخ = محکم

رونق = رواج

عابد شرکت ... خواهد شد = جزء در آمد شرکت خواهد شد

عضویت = عضو بودن

كسادي = کساد بودن، رواج نداشتن

کم فروغ = کم روشنایی

کود = آنچه که برای زیاد کردن محصول به زمینهای زراعتی می دهند

گردسوز = یک نوع چراغ نفتی

محقر = کوچک

مرغوب = خوب

مشقات = رنجها

مشورت = با هم به گفتگو پرداختن و در کارهاراه حل درست پیدا کردن

تصمیم = با تصمیم

معاش = زندگانی، آنچه برای زندگانی لازم است

هزینه = خرج

همبستگی = به هم مربوط بودن، اتحاد داشتن

همفکری = با هم فکر کردن و به گفتگو پرداختن

پرسش :

- ۱ - چرا وضع کارگران شهر را چ دایل خوب نبود؟
- ۲ - چرا کارگران دور هم گرد آمده بودند؟
- ۳ - برای نجات از تیره روزی چه راه حل‌هایی پیشنهاد شد؟
- ۴ - سرانجام کدام پیشنهاد پذیرفته شد؟
- ۵ - چرا شرکت تعاونی را چ دایل با مشکلات فراوانی رو برو بود؟
- ۶ - هر وقت مشکلی پیش می‌آمد، کارگران را چ دایل چه می‌کردند؟
- ۷ - همکاری کارگران را چ دایل چه نتیجه‌ای داشت؟
- ۸ - در کشور ما شرکتهای تعاونی از چه زمانی توسعه یافت؟
- ۹ - شرکتهای تعاونی روستایی چه کمکی به روستائیان می‌کند؟
- ۱۰ - چرا جنسی که از شرکت تعاونی خریداری می‌شود ارزانتر است؟
- ۱۱ - وقتی که در زندگی شما مشکلی پیش می‌آید، چه کار می‌کنید؟

تمرین:

- با هر یک از این **اسمها** یک جمله بسازید:
فردوسي ، رازی ، سعدی ، رستم ، سراب ، نیژه ، گوكب .
گوسفند ، گاو ، كپور ، پستو
ایران ، باغ ، تهران ، قلم

دستمزد ، تعاون ، عضویت ، توسعه ، عزم رانح ، همکاری ، شورت ، هرشه ،

– کلمه‌ها و ترکیب‌های بالا از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و عبارتهای کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- برازیر همکاری و بودکه کارگران شهر راچ دایل موقق شدند.
- ۲- شرکتهای تعاونی روز بروز بیشتری می‌باید
- ۳- من در کتابخانه کودک دارم
- ۴- هر خانواده باید با درآمد آن مناسب باشد.
- ۵- وقتی که مشکلی پیش می‌آید باید با آن را از میان برداریم.
- ۶- کارگران معمتم راچ دایل داشتند که به کار خود داده دهند.
- ۷- کارگری که در کار خود جذبیت کند او کم کم بالامی رود.

– از میان این کلمه‌ها اسمها را جدا کنید و در دفتر تان بنویسید:

رفتند، تهران، مداد، خوب، کجا، ده، قند، باران، خواستند، دست، همگی، سعدی، راچ دایل، پرستو، بلکه، گران، نیز، مهآلود، کبوتر، بیایید.

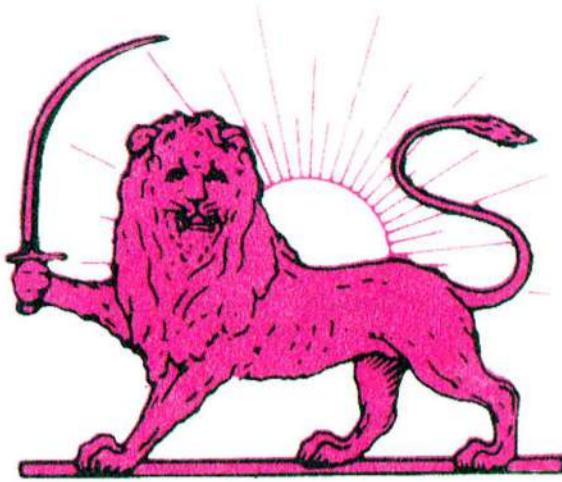
– فایده‌های همکاری و تعاون را بنویسید.

شیر و خورشید سرخ

در حدود صد سال پیش در ایتالیا جنگ سختی در گرفت و نویسنده‌ای از مردم سویس^{*} در باره وضع ناگوار^{*} زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههایی داوطلب، تشکیل شوند تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بستابند. پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب‌دیدگان جنگ در سویس تشکیل شود.

چندی نگذشت که کار این گروه مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفت و سرانجام جمعیت بین‌المللی صلیب^{*} سرخ بوجود آمد. نشان این جمعیت پارچه سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلی که پرچم این جمعیت اfraشته شود آنجا از هجوم دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیان آمد و رفت کنند. کار صلیب سرخ کم کم از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح^{*} کشید. بتدریج که کوشش‌های ثمربخش^{*} این جمعیت مشهود می‌شد دامنه آن نیز گسترش بیشتری می‌یافت، در کشورهای مختلف نیز شعبه‌های بسیار از این جمعیت به نامهای مختلف بوجود آمد.

این جمعیت در ایران نیز در حدود پنجاه سال پیش تشکیل گردید و جمعیت شیر و خورشید سرخ نامیده شد، زیرا نشان آن از نشان پرچم ایران که شیر و خورشید است اقتباس گردید. وظیفه جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران تنها رسیدگی به



زخمیان یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایام صلح نیز وظیفه‌هایی بعده دارد. تهیّه وسایل پیشگیری از بیماریهای واگیردار مانند آبله و رسیدگی به آسیب‌دیدگان حوادث^{*} ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیّت است. همچنین جمعیّت شیر و خورشید سرخ، مرکزهای انتقال خون و درمان فوری ایجاد کرده است. در این مرکزها به بیمارانی که نیازی به خون داشته باشند برایگان خون می‌دهند.

سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای خدمتهاي اجتماعي تربیت می‌کند.

چنانکه می‌بینید یک واقعه محلی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیّت بزرگ خیریّه‌ای در جهان گردید که همه شعبه‌های آن هدف^{*} واحدی دارند. همینکه در گوشه‌ای از جهان حادثه‌ای پیش آید و جان مردم بخطر بیفتند گروههایِ امدادی این جمعیّتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می‌شتابند. در حقیقت هدف مقدس^{*} این جمعیّتها در تمام دنیا این شعر سعدی شاعر بزرگ کشور ما است که در هفت صد سال پیش سروده است:

بنی آدم اعضایِ یک‌گیرند
که در آفرینش زیگ‌گوهرند
چه عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نمایند قرار
تو گز محنّت دیگران بینی
نشاید که نامت نهند آدمی

آزادانه = بطور آزاد

افراشته شود = بالا رود

امدادی = کمکی

ایام = روزها، روزگار، زمان

ایتالیا = کشوری در اروپا

بني آدم = آدمیان

ثمربخش = به نتیجه رسنده، نتیجه بخش

حوادث = حادثه‌ها، پیشامدها

سویس = کشوری در اروپا

شعبه = شاخه، قسمت کوچکی از یک اداره یا سازمان

صلح = آشتی (دوران صلح، یعنی: دورانی که در آن جنگ نباشد و همه کشورها با هم در آشتی بسر برند)

صلیب = دو چوب یا دو فلز به شکل بعلاوه (+)

قرار = آرام، آرامش

محنت = رنج

مشهود می‌شد = دیده می‌شد، آشکار می‌شد

مقدس = پاک، پاکیزه

ناگوار = ناخوشایند، نامطبوع

نشاید = سزاوار نیست، شایسته نیست

واحد = یگانه، یکسان

واگیردار = سرایت کننده

وظایف = وظیفه‌ها

هجوم = حمله

هدف = مقصد، قصد

پرسش :

۱ - نویسنده سویسی در کتاب خود چه پیشنهادی کرده بود؟

۲ - در کدام کشور نخستین جمعیّت برای نجات زخمیان جنگ تشکیل شد؟

۳ - پس از آنکه کار این جمعیّت مورد توجه دولتها قرار گرفت، چه جمعیّتی تشکیل شد؟

۴ - علامت جمعیّت صلیب سرخ چیست؟

۵ - چه جایی در جنگها از هجوم دشمن در امان است؟

۶ - جمعیّت صلیب سرخ در ابتدا چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۷ - جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران، در حدود چند سال پیش بوجود آمد؟

۸ - جمعیّت شیر و خورشید سرخ ایران برای بیمارانی که نیاز به خون دارند چه کمکی می‌کند؟

۹ - وظیفه سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ چیست؟

۱۰ - هدف مقدس جمعیت‌های صلیب سرخ و شیر و خورشید سرخ در کدام شعر سعدی

خلاصه می‌شود؟

تمرین:

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

آیام، آزادانه، دلوز، فعالیت، ہدف، نگوار، مژخش

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

جمعیت، بین‌المللی، صلیب، صلح، شهود، شعبه،
وظیفه، عمدہ، حادث، انتقال، واقعه، باعث،
ذہب، اعضا، عضو، محنت

- جواب این سوالهارا بنویسید:

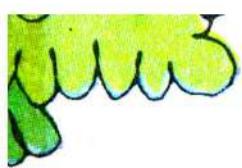
۱ - در دوران صلح جمعیت شیر و خورشید سرخ چه وظیفه‌هایی بعده دارد؟

۲ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیتی دارد؟

۳ - به عقیده سعدی چه کسی شایسته آن نیست که نام آدمی به وی نهند؟

- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.

- شعر درس را حفظ کنید.



بهترین مکان دنیا

سالیان درازی بود که در میان جنگل شاخه‌های خود را به هر سو گسترانیده بودم. قدّ من از قدّ درختهای دیگر بلندتر بود. دنیا را از بالای سر همه تماشا می‌کردم. ابرهای گلفام هر صبح و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می‌رفتند. مرغان در شاخه‌هایم آشیان ساخته بودند. گاه آفتاب از لابلای شاخ و برگم به تنم می‌تابید و آن را نوازش می‌داد، گاه باد سراپایم را غرق بوسه می‌ساخت. هر صبح دانه‌های مروارید ژاله برگهایم را زینت می‌داد. در آن اوقات زندگی چقدر لذت‌بخش بود. در زمستانها در حالی که قبایی سفید می‌پوشیدم با اُبُهَت^{*} و شکوه در میان جنگل خودنمایی می‌کردم. بارها در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم. در پاییز برگهایم به زردی می‌گرایید^{**}. و یکی یکی از شاخه‌ها جدا می‌شد و بر زمین می‌افتد. در این اوقات بود که هیزم‌شکنها به سراغ جنگل می‌آمدند. بارها دیده بودم که چگونه درختان کهنسال با ضربه‌های تبر از پای درمی‌آیند^{***} و قامت رعنای آنها در خاک فرو می‌افتد.

هیزم‌شکنها سر و شاخ آنها را چنان می‌زدند که تنۀ لخت و بلند و باریکشان باز شناخته نمی‌شد.^{****} آنگاه آنها را با کامیون از جنگل خارج می‌کردند.



درختان را به کجا می بردند؟

چه سرانجامی در انتظار آنان بود؟

کسی چیزی نمی داشت.

در بهاران از پرندگانی که از راه می رسیدند،

می پرسیدم شما از درختان چه خبر دارید، چه

بر سر آنها آمده است؟ لک لک سری بتائِر*

می جنباند و می گفت: وقتی که از روی رودها و

دریاهای می گذشتم زورق‌های تازه‌ای دیدم به گمانم

آن زورق‌ها را از درختان جنگل ساخته بودند. در

دلم آرزو کردم که ای کاش من هم روزی در

تنه زورقی بکار می رفتم و در رودهای پر آب و

دریاهایی که از هر سو گسترده است، به گردش

می پرداختم.



اما گنجشک می گفت: درختان را دیپه است که در شهر، در و پنجره شده و در ساختمانهای بلند قرار گرفته اند.

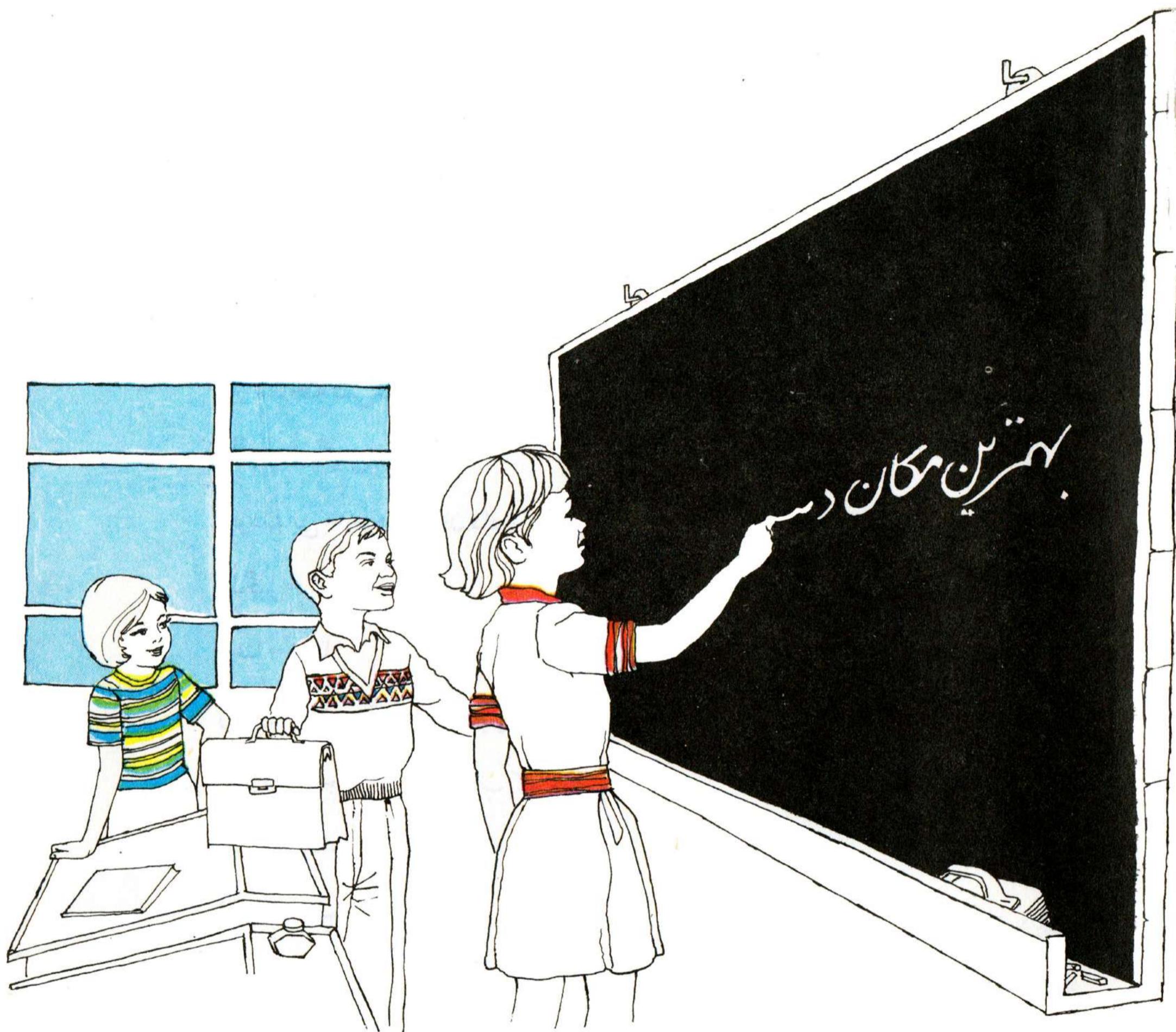
چقدر زیباست پنجره هایی که به طرف خیابان باز می شود، چقدر لذت دارد تماشای مردمی که از هر طرف در حرکتند. آرزو کردم که ای کاش در و پنجره می شدم. آن وقت رنگ زیبایی به من می زدند، با شیشه و دستگیره زینتم می دادند. سرانجام روزی هنگام آن رسید که ضربه های هیزم شکن را در پای خود حس کنم. نالان^{*} و گریان^{*} بر زمین افتادم و اندیشه هر سعادتی از سرم بیرون رفت.

شاخ و برگهایم بریده شد. لخت و عریان^{*} بار کامیون شدم. از اینکه زادگاه خود و مناظر زیبای جنگل را ترک می کردم، خاطری پریشان داشتم. کامیون به شهر و کارگاه^{*} نجاری رفت. نمی دانستم چه سرانجامی دارم. بزودی به صورت تخته های صاف و نازک درآمدم. آیا به سیر^{*} و سیاحت^{*} دریاها خواهم رفت، یا در ساختمانهای بلند به تماشای زمین و آسمان خواهم پرداخت؟

چند روز بعد تخته ها را با میخ به هم وصل کردند و دور تا دور آن رازه^{*} گرفتند، صورتم کاملاً صاف شده بود، از سفیدی می درخشیدم، اما هنوز نمی دانستم به کجا خواهم رفت و چه کاره خواهم شد. هر شب دریارا به خواب می دیدم.

روزی نقاشی به سراغم آمد و صورتم را سیاه کرد، چقدر دلگیر شدم. چند روز بعد عده ای به دیدنم آمدند، یکی از آنها دستی به صورتم کشید و گفت: رنگ تخته سیاه دیگر خشک شده است، می توانید آن را به کلاس ببرید.

تخته سیاه، پس اسم من تخته سیاه است و باید به کلاس بروم. کلاس چگونه جایی است؟



اکنون سالهاست که من در دیوار کلاس جای دارم. هزاران شاگرد در برابر من نشسته‌اند، دانش اندوخته‌اند، بزرگ شده‌اند و رفته‌اند. من چقدر خوشبخت هستم که در بهترین مکان دنیا جای دارم. هر صبح که بچه‌ها با صورت خندان، در رویم نگاه می‌کنند و بر من چیزی می‌نویسند دلم از شادی لبریز^{*} می‌شود. چقدر خوشبختم که مرا در بهترین مکان دنیا قرار داده‌اند.

اَبْهَت = عظمت، شکوه

از پای در می آیند = بر زمین می افتد

باز شناخته نمی شد = دوباره شناخته نمی شد

تَأْثِير = غمگینی

خودنمایی = خود را نشان دادن

دلگیر = غمگین

رعناء = زیبا

زورق = کشتی کوچک، قایق

زه، در اینجا = باریکه چوب که دور تخته سیاه می کشند

زینت می داد = آرایش می داد

ژاله = شبنم

سیاحت = گردش

سیر = گردش

عریان = لخت

فرو می افتد = پایین می افتد

قامت = قد

قبا = نوعی لباس

کارگاه = کارخانه، کارخانه کوچک

گریان = در حال گریه کردن

گلفام = آنچه به رنگ گل سرخ باشد

لبریز = پر

می گرایید = میل می کرد

نالان = در حال ناله کردن

پرسش :

۱ - این داستان از زبان کیست؟

۲ - چه چیز تنه درخت را نوازش می داد؟

۳ - «باد سراپایم را غرق بوسه می ساخت» یعنی چه؟

۴ - به هنگام پاییز چه کسانی به سراغ درختان جنگل می آمدند؟

۵ - وقتی که لک لک از روی رودها و دریاهای گذشته، چه دیده بود؟

۶ - درخت پس از شنیدن سخن لک لک چه آرزویی کرد، چرا؟

۷ - گنجشک در شهر چه دیده بود؟

۸ - درخت پس از شنیدن سخن گنجشک چه آرزویی کرد، چرا؟

۹ - چرا وقتی که درخت جنگل را ترک می کرد، خاطری پریشان داشت؟

۱۰ - سرانجام درخت به چه شکلی درآمد؟

۱۱ - در این درس شبینم به چه تشبیه شده است؟

۱۲ - در این درس برف که بر روی درختان می نشیند به چه تشبیه شده است؟

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

شهر ، مناظر ، انتظار ، زورق ، ضربه ، ضعف ،
رعنا ، هیزم ، عریان ، آبته ، قبا ، سیاحت

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ژاله نشیم ، مروارید ، شکوه ، سعادت ، ای کاش ، مناظر.

- شش جمله یا عبارت بنویسید و در آنها باران را به مروارید، برف را به پیراهن سفید، برگ‌های سبز را به قبای سبز، راه آهن را به مار، کتاب را به دوست خاموش، شاخه‌های بید را به گیسو تشبيه کنید.

مثال (تشبيه باران به مروارید):

باران همچون دانه‌های مروارید بر زمین می‌بارید.

- این جمله‌ها را در دفتر خود بنویسید و در مقابل هر یک، جمله‌ای یا عبارتی دیگر بنویسید که همان معنی را داشته باشد یا معنایش نزدیک به آن باشد:

- ۱- لک لک سری تأثر می‌جناند.
- ۲- ابرهای گلفاهم هر صبح و شام در بالای سه میان سو و آن سومی رفتند.
- ۳- باد سرما پیم را غرق بوسه می‌ساخت
- ۴- بارگاه در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم.
- ۵- آیا پسیرو سیاحت دریاها خواهیم رفت؟

۶- دلم از شادی ببریز می شود .

۷- درختان کهنسال با ضربه های تبراز پا درمی آیند .

۸- در پاییز برگها یعنی به زردی می گرایید .

۹- چه سر انجامی در انتظار آنان بود ؟

۱۰- نالان دگریان بزرگین افتادم

۱۱- خاطری پریشان داشتم

مثال: لک لک سری بتاثیر می جنband = لک لک از روی غم و اندوه سرش را تکان می داد

– در این جمله ها به جای کلمه هایی که قرمز نوشته شده است، یک فعل یا یک جمله بگذارد:

۱- کلاع پر زمان به بالای درخت رسید .

۲- نالان بزرگین افتادم

۳- علی وجاد صحبت کن راه می رفته .

۴- آفر دوان دوان آمد .

۵- خرگوش حب و خیز کن راه افتاد .

۶- رو باه افغان و خیزان راه می رفت .

مثال: کلاع پر زمان به بالای درخت رسید = کلاع در حالی که پر می زد به بالای درخت رسید.

نفت

ایرانیان قدیم آتش را مقدس می‌دانستند و در تمام عبادتگاهها که به آنها آتشکده می‌گفتند، آتش روشن می‌کردند. یکی از آتشکده‌های بزرگ و مشهور ایران قدیم آذرگشتب نام داشت. گویند در این آتشکده هفت صد سال آتش روشن بود و هر گز خاموش نمی‌شد و هیچ وقت خاکستر به جا نمی‌گذاشت. دانشمندان می‌گویند آتشکده آذرگشتب را بر روی چاهی که از آن گاز نفت بیرون می‌آمده است ساخته بوده‌اند. همچنین موّخان^{*} می‌گویند که ایرانیان قدیم از نفت در جنگها استفاده می‌کرده‌اند.



استفاده از نفت به صورت امروزی مدت بسیاری نیست که معمول گردیده است و هنوز از حفر^{*} نخستین چاههای نفت در امریکا بیشتر از صد سال نمی‌گذرد. امروزه نفت در دنیا اهمیت فراوانی یافته است. اتومبیلی که بر آن سوار می‌شویم، تراکتوری که آن را در کارهای کشاورزی بکار می‌بریم، کشتیهایی که در دریا حرکت می‌کنند، هواپیمایی که در آسمان پرواز می‌کند، بیشتر ماشینها و بعضی از کارخانه‌ها با مواد نفتی^{*} کار می‌کند، از آن گذشته صدها مواد دیگر از نفت بدست می‌آید. بسیاری از وسایل پلاستیکی مانند بطری، لوله، صفحه گرامافون، انواع اسباب بازی، کف پوش اتاق و چیزهای دیگر از مواد نفتی ساخته می‌شود. وقتی که در روی جاده‌ها و خیابانهای آسفالت شده راه می‌روید، هیچ فکر می‌کنید که آنچه در زیر پای شماست با ماده نفتی ساخته شده است؟ آنچه در آسفالت بکار می‌رود قیر است. قیر ماده سیاه رنگی است که از نفت خام بدست

می‌آید، آن را باش و ماسه مخلوط می‌کنند و بر سطح جاده‌ها و خیابانها می‌ریزند و می‌کوبند یا فشار می‌دهند، تا پوشش سختی تشکیل شود.

نفت را از کجا بدست می‌آورند؟ در بعضی از نقاط زمین بخصوص در اعماق^{*} آن نفت به مقدار فراوان یافته می‌شود. برای استخراج آن چاههای عمیق حفر می‌کنند. نفت خام را که از چاه استخراج می‌شود در پالایشگاه تصفیه می‌کنند و مواد مختلف آن را جدا می‌سازند.

پالایشگاه آبادان





در بیشتر نقاط کشور ما، نفت در اعماق زمین وجود دارد. کشور ما از سرزمینهای نفت خیز جهان بشمار می‌رود و هر سال مقدار فراوانی از نفت ایران به کشورهای دیگر صادر می‌شود. بیشتر چاههای نفت ایران در خوزستان است. نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می‌شود بالوله به آبادان فرستاده می‌شود تا در پالایشگاه این شهر تصفیه شود. پالایشگاه آبادان پکی از بزرگترین پالایشگاههای جهان است. در چند شهر دیگر ایران از جمله در کرمانشاه و تهران نیز پالایشگاه وجود دارد.

سابقاً نفت را از آبادان به وسیله ماشینهای نفتکش به تهران می‌آوردند اما اکنون از آبادان تا تهران لوله کشی شده است. این لوله که از پستیها و بلندیها و تونلها و جلگه‌ها عبور می‌کند و نفت را به تهران می‌رساند از شاهکارهای صنعت بشمبار می‌رود. از تهران به مشهد و رشت نیز نفت به وسیله لوله فرستاده می‌شود.



استخراج = بیرون آوردن. استخراج می‌شود: بیرون آورده می‌شود.

اعماق = گوشه‌ها

جلگه = زمین صاف و هموار

حفر = کندن

صادر می‌شود = فرستاده می‌شود

مواد = مواد

مورخ = تاریخ نویس

نفت‌خیز = جایی که نفت فراوان از آن بدلست می‌آید.

پرسش :

۱ - در نظر ایرانیان قدیم آتش چگونه بود؟

۲ - چرا ایرانیان قدیم به عبادتگاه‌های خود، آتشکده می‌گفتند؟

۳ - یکی از مشهورترین آتشکده‌های ایران قدیم چه نام داشت؟

۴ - به عقیده مورخان چرا آتش آتشکده آذرگشتب هفت‌صد سال روشن بود و هرگز خاکستر به جانمی گذاشت؟

۵ - استفاده از نفت به صورت امروزی چند سال است که معمول گردیده؟

۶ - چه وسائلی با مواد نفتی کار می‌کند؟

- ۷ - از نفت چه چیزهایی بدلست می‌آید؟
- ۸ - نفت را از کجا بدست می‌آورند؟
- ۹ - بیشتر چاههای نفت ایران در کجاست؟
- ۱۰ - نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می‌شود چگونه به آبادان فرستاده می‌شود؟

۱۱ - نفت چگونه از آبادان به تهران می‌رسد؟

تمرین:

- درس را بدقت بخوانید، نام وسائل نقلیه‌ای را که در آن آمده است جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید.

مثال: هواپیما: هواپیما زودتر از وسائل نقلیه دیگر انسان را به مقصد می‌رساند.

- با این دوازده کلمه، شش کلمه جدید بسازید:

کار، گران، گاه، خانه، پالایش، نفت، کده، خیز، آتش، بها، کار، شاه.

مثال: شاه + کار = شاهکار

- این جدول را حل کنید:

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱							
۲							
۳							
۴							
۵							
۶							
۷							
۸							

از راست به چپ:

- ۱ - در این درس درباره آن مطالبی خواندید - قامت.
- ۲ - کار بزرگ و کاری که در آن هنری نشان داده باشند.

۳ - مقابله گرانی.

۴ - برای تهیه آن گندم را آرد و آرد را خمیر می کنند و می پزند - کوچکترین عدد چهار رقمی.

۵ - هم ... بود هم تماشا - نمی شنود.

۶ - کسی یا چیزی که کاری از او سرزده است.

۷ - نام دیگر آن سنگ پشت است.

از بالا به پایین:

۱ - ... دانا به از دوست نادان است - هم خانواده با «مسافرت» و به معنی آن.

۲ - زندگی گیاه و حیوان بسته بدان است.

۳ - پنهان - جزء اصلی جمله که انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را نشان می دهد.

۴ - اندیشه - اکنون.

۵ - جدید.

۶ - سرّ - مقابله «راست».

۷ - مقابله کلفت.

۸ - شجاع - نام شهری که نفت به وسیله لوله بدان فرستاده می شود.

خود را بیازمایید (۵)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - قبل از ششم بهمن سال ۴۱ زمینهای زراعتی از آن که بود؟
- ۲ - از شعر رنج و گنج چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟
- ۳ - کارگران شهر را چه دلیل برای رهایی از سختی زندگی چه کردند؟
- ۴ - جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، چه کارهایی انجام می‌دهد؟
- ۵ - در کدام آتشکده ایران قدیم هفت‌صد سال آتش روشن بود و هرگز خاکستر

به جانمی گذاشت؟

ب) کلمه‌های زیر:

مهرجش ، دامداری ، عضویت ، صادرمی‌شود ، واکردار ، لبریز ،
نگوار ، کفاف ، تأثیر

از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و

عبارت‌های کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱- کشاورزان و هنرمندان باید راه درست رایادگیرند.
- ۲- من مدت‌هاست در کتابخانه کودک دار آن کتاب به امانت می‌گیرم.
- ۳- مقدار زیادی از نفت ایران به کشورهای دیگر
- ۴- آبله از بیماریهای است با آبله کوبی از آن پیشگیری می‌کند.
- ۵- حوض شد و آب از اطراف می‌ریزد
- ۶- دستمزد کارگران خرج زندگی آنها را نمی‌داد.

- ۷- وقتی که این خبر راشنید شہشترشد.
- ۸- کوششای ... جمعیت شیر و خورشید سخ باعث گشترش پیش آن گردید.

ج) به آخر این کلمه‌ها «**کی**» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

خوردن ، **شنیدن** ، **دیدن**

د) با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

عضویت، میراث، تعاون، مصمم.

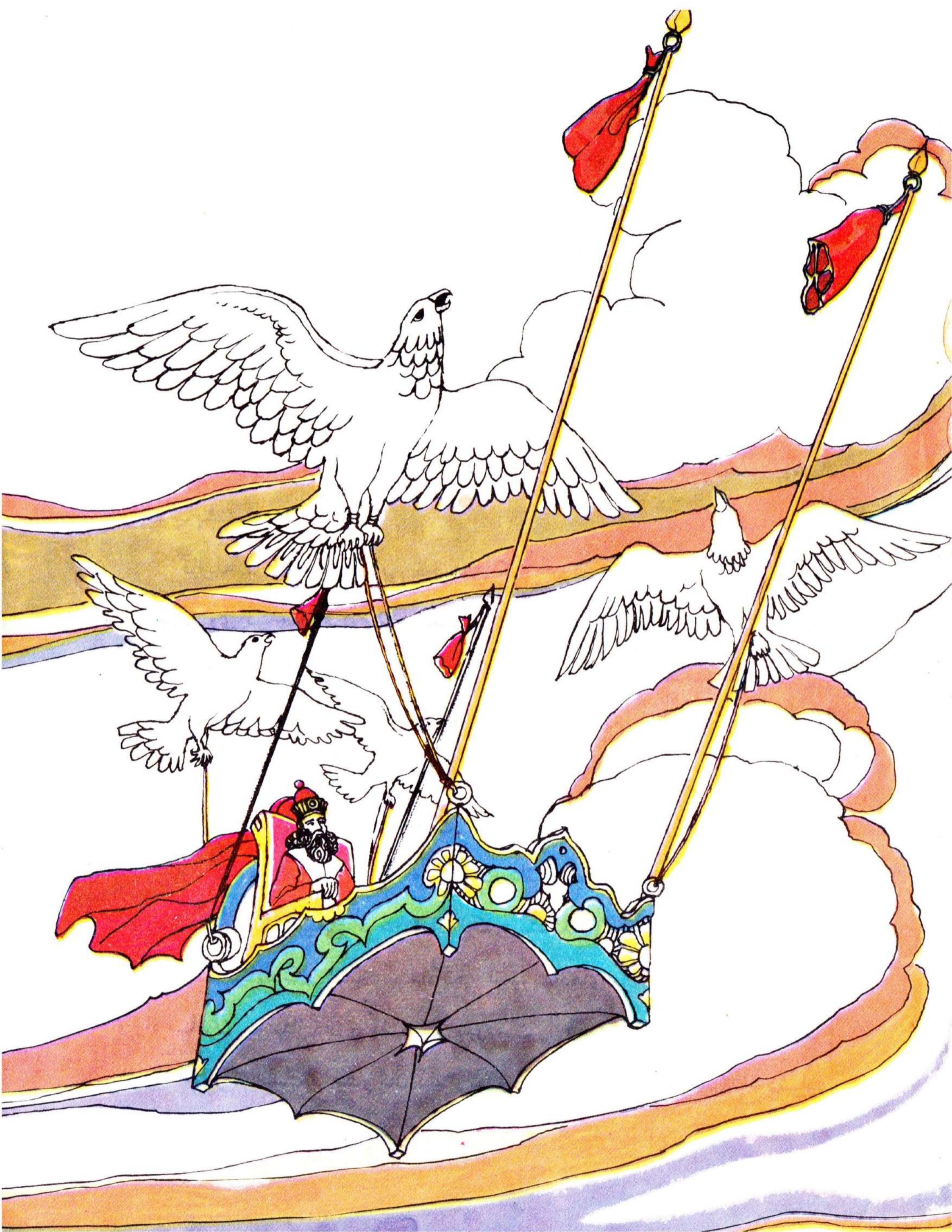
عصر فضا

در عصری که مازندگی می‌کنیم کشفهای مهم و تازه چنان پی در پی صورت می‌گیرد* که هر چند گاه نامی تازه به این عصر می‌دهند. تا چندی پیش عصر ما را، عصر ماشین می‌نامیدند. هنوز از عصر ماشین چند سالی نگذشته بود که عصر ما، عصر اتم نام گرفت. اکنون دانشمندان بسرعت سرگرم جمع‌آوری اطلاعاتی در باره سفر به فضا هستند، فضایی که پهناور و شگفت‌انگیز* و اسرار آمیز است. اما تنها بدست آوردن اطلاعات، دانشمندان را راضی نمی‌کند. آنها در فکر پیدا کردن راههایی هستند که بشر بتواند به ستارگان سفر کند و در آنها فرود آید. این است که عصر ما، نامی تازه به خود گرفته است: عصر فضا

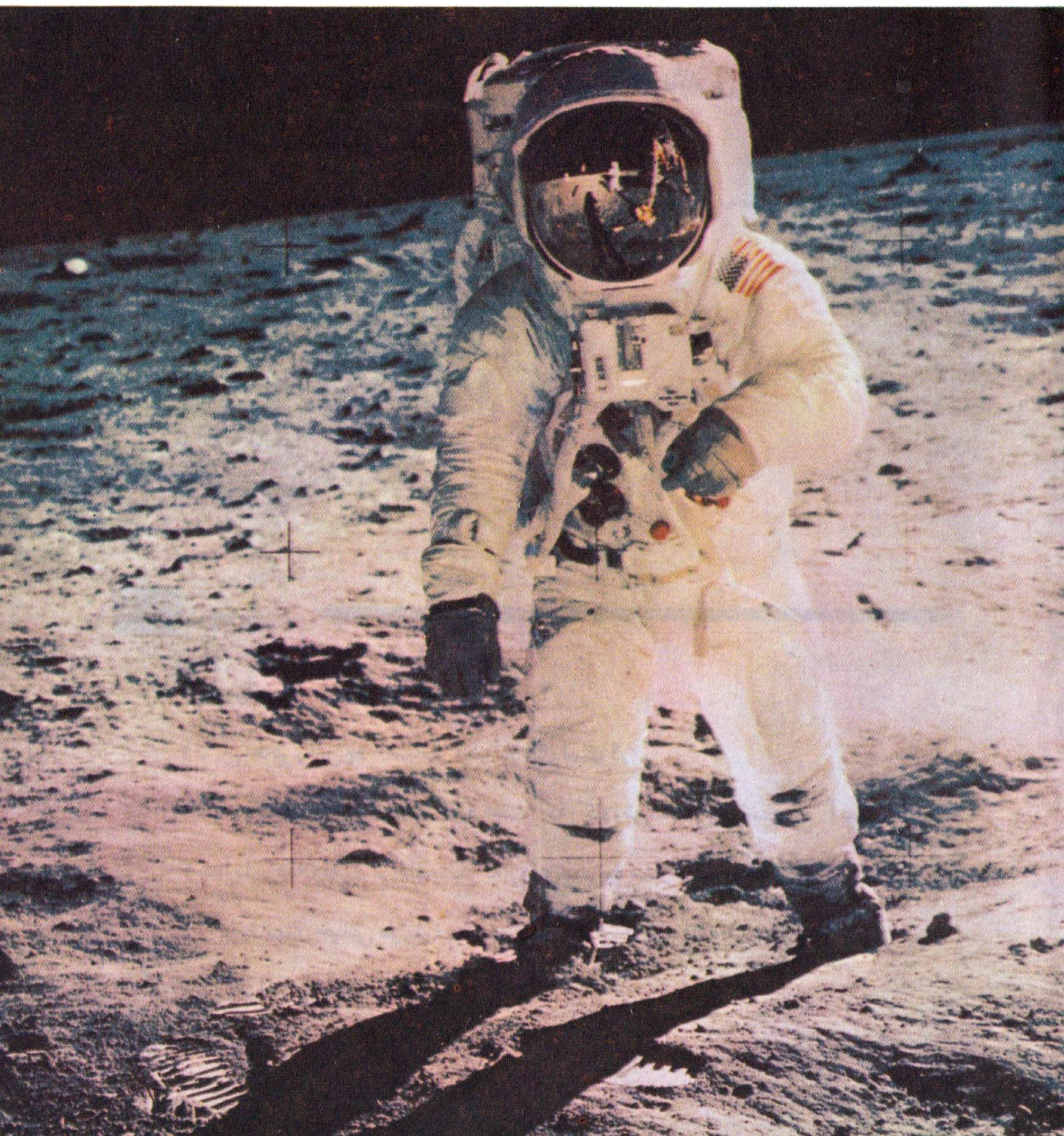
با اینکه عصر فضا چند سالی نیست که آغاز شده، ولی فکر رفتن به آسمانها از دیرباز* وجود داشته است. در شاهنامه فردوسی، شاعر بزرگ ایران، می‌خوانیم که کاووس شاه، می‌خواست به آسمانها برود و ماه و خورشید را از نزدیک ببیند. این بود که دستور داد تختی ساختند و به چهار طرف آن، چهار نیزه بستند و بر سر هر نیزه رانِ گوسفندی آویختند. آنگاه پاهای چهار عقاب را با بندهایی به چهار طرف تخت بستند. بندها آنقدر بلند نبود که عقابها به ران گوسفند برسند کاووس شاه بر روی تخت نشست و عقابها چون گرسنه بودند برای رسیدن به گوشت به هوا پریدند و کاووس شاه را با خود به آسمان برداشت.

ژول ورن نویسنده معروف فرانسوی نیز یک قرن پیش در کتابی به نام «از زمین تا ماه» مسافرت انسان به کره ماه را شرح می‌دهد.

این داستانها زمانی نوشته شده بود که مردم هنوز حتی نمی‌توانستند تصوّر



است که دانش بشری نتواند بر آن فایق شود و کدام مانعی است که اراده انسان
نتواند آن را از میان بردارد؟



انجام‌پذیر = عمل شدنی

پهناور = فراخ، وسیع

تلسکوپ = دوربین بسیار بزرگ که با آن به ستارگان نگاه می‌کنند.

دیرباز = زمان سابق، زمان دور و دراز

سفینه = کشتی، در اینجا کشتی فضایی، دستگاهی که با آن به فضا مسافت می‌کنند.

شگفت‌انگیز = عجیب، تعجب‌آور

صورت می‌گیرد = انجام می‌یابد

فایق = مسلط، چیره، غالب

موانع = مانعها

پرسش :

۱ - چرا به عصر ما عصر فضا می‌گویند؟

۲ - آیا فکر رفتن به آسمانها فکر تازه‌ای است؟

۳ - در کدام کتاب نوشته شده است که کاووس‌شاه می‌خواست به آسمان برود؟

۴ - آیا مردمان قدیم می‌دانستند که روزی بشر به ستارگان خواهد رفت؟

۵ - داستانهای خیالی در باره سفر به ستارگان دیگر چه فایده‌ای داشت؟

۶ - گالیله اهل کجا بود؟

۷ - گالیله چه کار کرد؟

۸ - دانشمندان قدیم در باره ماه چه گفته بودند؟

۹ - با تلسکوپ چه می کنند؟

۱۰ - اکنون بشر در راه مسافرت به فضابه کجا رسیده است؟

به این نکته توجه کنید:

مراد از عبارت پرسشی «کدام دشواری است که دانش بشری نتواند بر آن فایق شود؟» این است که «دانش بشری بر هر دشواری می تواند فایق شود.» همچنین مراد از عبارت پرسشی «کدام مانع است که اراده انسان نتواند آن را از میان بردارد؟» این است که «اراده انسان می تواند هر مانع را از میان بردارد.»

تمرین:

- در مقابل هر یک از این کلمه‌ها کلمه‌ای بنویسید که معنی مخالف آن را داشته باشد و با هر یک جمله‌ای بسازید:

بستند ، نشستند ، دشواری ، انجام پذیر ، آغاز ، پنهان ، بسرعت ، نخستین ، فراوان ، پائین آمدند

مثال: بستند، باز کردند

نیزه‌ها را از چهار طرف تخت باز کردند.

- کلمه‌های هم خانواده با هر یک از این کلمه‌ها را پیدا کنید و هر دسته را در دفتر

خود در سطری جداگانه بنویسید:

لذت ، نقص ، مواظب ، تصمیم ، تحلیل ،
علوم ، تحقیق ، نظر ، طول ، معالجه

- معنی این عبارتهای پرسشی را به صورت غیرپرسشی بنویسید:

- ۱ - کیست که میهن خود را دوست نداشته باشد؟
- ۲ - کیست که نداند دانایی بهتر از نادانی است؟
- ۳ - کدام مشکل است که نتوان آن را با تصمیم و اراده حل کرد؟

- جواب این سؤال را بنویسید:

گالبله که بود و چه کار کرد؟

- رفتن کاووس شاه را به آسمان به صورت داستانی بنویسید.

- معنی این مثل را بنویسید و آن را حفظ کنید:

مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هر اسان نشود

کودکی که بر اثر اراده و پشتکار به شهرت و افتخار رسید حسین پسر با استعدادی بود. پدرش نقاش بود و گاهی نیز به ساختن قلمدان می‌پرداخت. در آن وقت مردم بیشتر با قلم نی می‌نوشتند و معمولاً قلمها را در جعبه‌ای دراز و باریک می‌گذاشتند که به آن قلمدان می‌گفتند. قلمدان‌سازی با نقاشی همراه بود زیرا روی قلمدانها را با نقاشی تزیین می‌کردند.

حسین به نقاشی دلبستگی فراوان داشت و بهترین ساعات عمر خود را وقتی می‌دانست که قلم مو به دست می‌گرفت و بارنگها نقشه‌ای زیبا می‌آفرید. او پیوسته می‌گفت: من باید آنقدر در نقاشی کوشش کنم تا روزی نقاش بزرگ و مشهوری شوم.

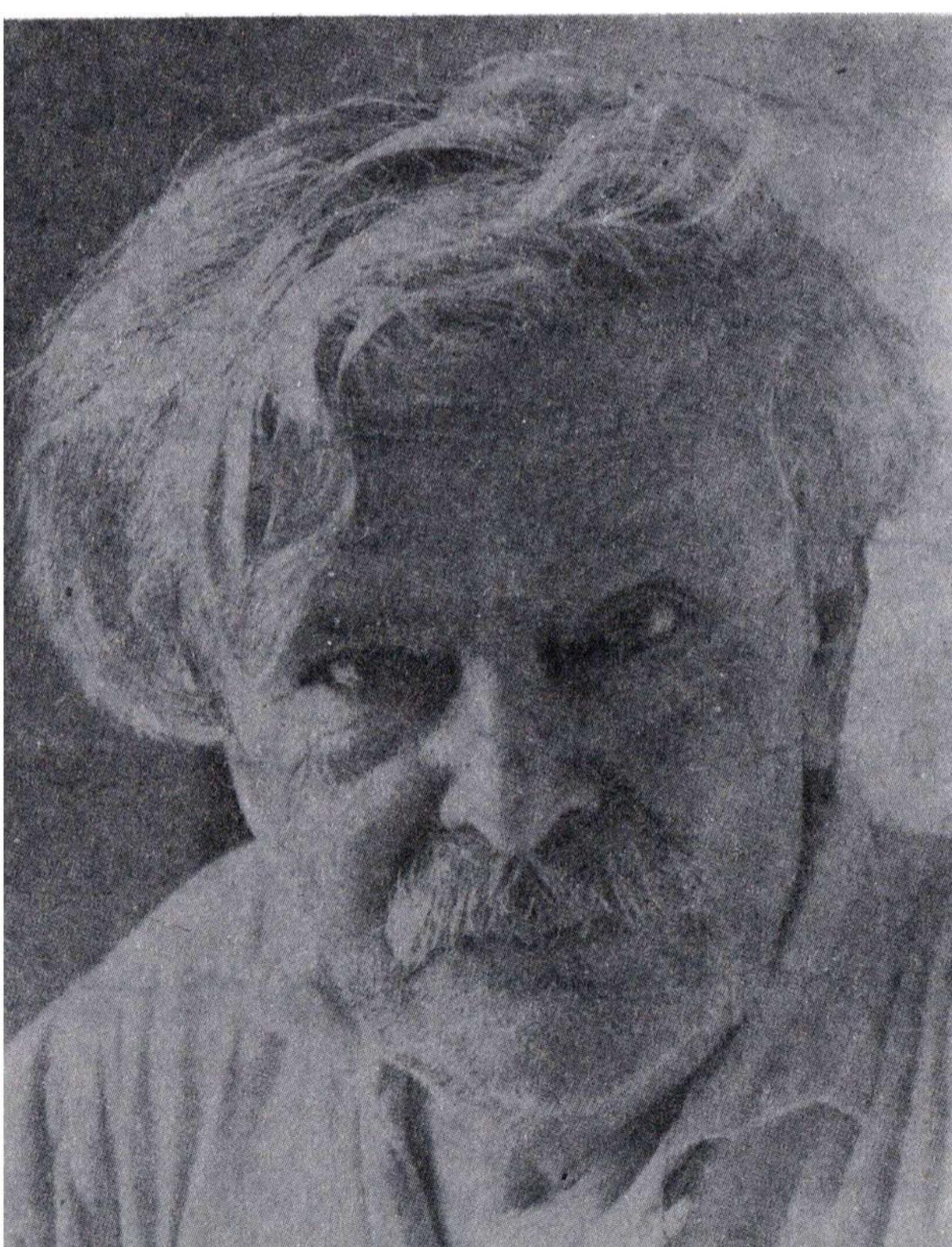
بزودی زندگی حسین آرامش خود را از دست داد. او چون مسافر زورق نشسته‌ای در دریای آرام زندگی خود به گشت و تماشا مشغول بود که ناگهان دریا بتلاطم^{*} افتاد و نقاش کوچک در میان طوفان گرفتار شد: حسین در سن هشت سالگی پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست ماند. اما حسین کودکی نبود که بزودی نامید شود. او تصمیم گرفت در مقابل دشواریها و ناملایمات^{*} زندگی مقاومت کند. نخست در صدد برآمد^{*} که کاری پیدا کند تا با آن بتواند زندگی خود را اداره کند. چندی بعد در یک کارگاه قلمدان‌سازی مشغول کار شد. حسین در این کارگاه هم کار می‌کرد، هم کار یاد می‌گرفت. در اوقات فراغت نیز به نقاشی و مطالعه می‌پرداخت. حسین دوازده سال در این کارگاه کار کرد. در این موقع او جوان بیست ساله‌ای بود با تجربه فراوان در کار و زندگی. او دیگر می‌توانست برای خودش کارگاهی ترتیب دهد. پس از آنکه حسین کارگاه خود را دایر کرد بیشتر

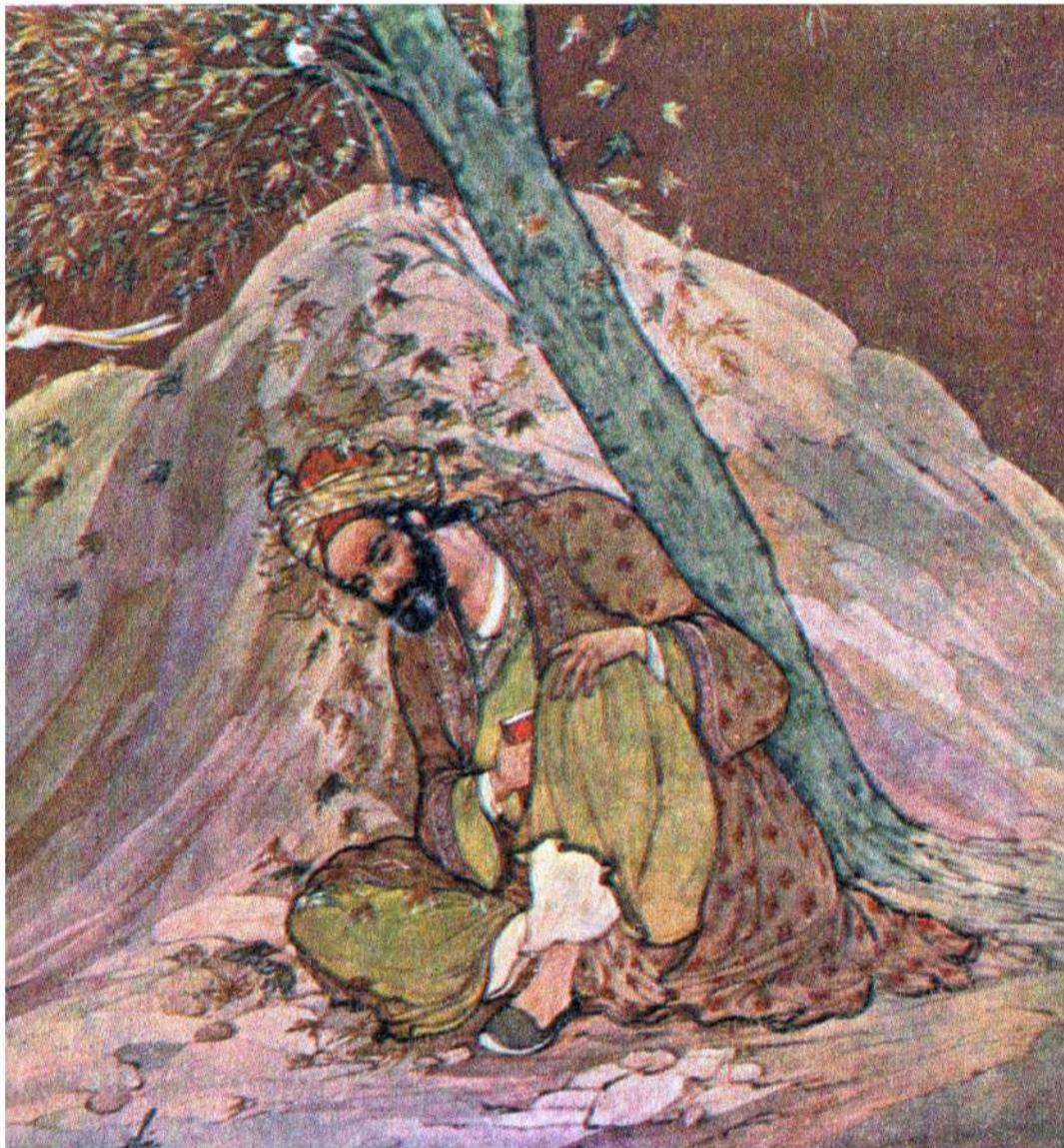
به نقاشی پرداخت.

حسین کم کم به نقاشی مینیاتور^{*} علاقه بیشتری پیدا کرد. مینیاتور نوعی نقاشی است که از قرنها پیش در ایران متداول^{*} بوده است.

حسین نخست از روی نقاشیهای مینیاتورسازهای بزرگ نقاشی می‌کرد. کم کم خود در مینیاتور استاد شد و تابلوهایی کشید. در این موقع او نقاش مشهوری شده بود. و بیشتر کسانی که به نقاشی علاقه داشتند او را می‌شناختند و به او «حسین بهزاد» می‌گفتند.

بهزاد برای اینکه هنر خود را بیشتر تکمیل کند، سفری به اروپا کرد. و به پاریس رفت زیرا در موزه‌های بزرگ این شهر آثار نقاشان بزرگ قدیم و جدید کشورهای مختلف جهان گردآوری شده است. بهزاد مدت‌ها در آثار هنری که در





این موزه‌ها گردآمده است دقّت و مطالعه کرد.
اینک آن کودک هشت ساله‌ای که از سنین^{*}
کودکی مجبور شده بود به خاطر تهیّة
معاش دنبال کار برود در اثر علاقه به هنر
و کوشش و پایداری و ناچیز شمردن
دشواریها به شهرت و افتخار نزدیک می‌شد.
او شیوه تازه‌ای در نقاشی مینیاتور بوجود
آورده بود. کم کم آوازه^{*} او از دروازه‌های
کشور فراتر رفت^{*} و در سراسر جهان به گوش
هنر دوستان رسید. از تابلوهایی که بهزاد
ساخته بود در شهرهای بزرگ دنیا
نمایشگاه‌هایی ترتیب داده شد. بهزاد در چند نمایشگاه نقاشی نیز که با شرکت
نقاشان کشورهای مختلف ترتیب یافته بود، شرکت کرد و جایزه برد و افتخاری
بر افتخارات کشور ما افزود.

بهزاد در سال ۱۳۴۷ در گذشت و با مرگ او کشور ما یکی از بهترین نقاشان
خود را از دست داد.

بهزاد وقتی که واپسین^{*} روزهای عمر خود را می‌گذرانید، پیوسته به یاد دورانی
بود که در کودکی با دشواریها و سختیها رو برو شده بود. در واقع اگر او از کودکی
اراده، کوشش، پشتکار نداشت و از دشواریها و ناملایمات زندگی می‌هرا سید هرگز
در زندگی موفق نمی‌شد.

آوازه = شهرت

استعداد = آمادگی. با استعداد، یعنی کسی که آمادگی برای یادگرفتن دارد.

تزیین = زینت دادن، آرایش کردن

تلاطم = بهم خوردن

در صدد برآمد = قصد کرد

دلبستگی = علاقه

سنین = سالها

فرازه رفت = آن طرف تر رفت

متداول = معمول

مینیاتور = نوعی نقاشی که در آن اندامها باریکتر و ظریف‌تر نشان داده می‌شود.

ناملایمات = سختیها

واپسین = آخرین

پرسش :

۱ - حسین از کودکی به چه علاقه داشت؟

۲ - حسین پیوسته می‌گفت برای آنکه نقاش بزرگ و مشهوری شود چه باید بکند؟

۳ - در این درس حسین قبل از اینکه پدر خود را از دست دهد به چه تشبیه شده است

و بعد از آنکه پدر خود را از دست داد به چه تشبیه شده است؟

- ۴ - حسین در چند سالگی پدر خود را از دست داد؟
- ۵ - حسین بعد از مرگ پدرش چه تصمیمی گرفت؟
- ۶ - حسین برای اینکه زندگی خود را اداره کند چه کرد؟
- ۷ - حسین به چه نقاشی علاقه بیشتری پیدا کرد؟
- ۸ - حسین بهزاد برای اینکه هنر خود را تکمیل کند به کجا سفر کرد؟
- ۹ - بهزاد چه افتخاری برای کشور ما بدست آورد؟
- ۱۰ - بهزاد چه صفت‌هایی داشت که توانست با وجود دشواریها در زندگی موفق شود؟

تمرین:

- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

بااستعداد، قلدان، تریم، مشور، تلاطم، طوفان، تصمیم،
صدو، فراغت، مطالعه، موقع، تجربه، نین، تنهیه،
معاش، اتفاق، واقع، زورق

- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها یک جمله بسازید:

ناملایمات، متدال، دلستگی، درصد، فراترفا،
واپسین، پشتکار، آوازه، کارگاه، فراغت

- داستانی بنویسید و در آن نشان دهید که چگونه کودکی در اثر کار و کوشش در زندگی موفق می‌شود و در نوشته خود از این کلمه‌ها و ترکیب‌ها استفاده کنید:

نهر است، نامید نشد، ناملایمات، پشتکار، عزم، سختی، اراده، کوشش، سعی، مقاومت، تصمیم، درصد برآمد، دشواری، موفق، موفقیت.

ایران

خواه مژ ایرانِ غَنْمَنِیم
هوایش موافق به هرآدمی
گراز فارس گوئی هشتی خوشت آ
په یک سوی اهواز همینه شست
گراز طاک کرمان سرایم روت
که خاکش گرامی تراز زرسیم
زمینش سراسر پراز خرمی
بهه مرزاں خرم دلکش است
که بسراست خرم چو باغ بہشت
که هندوستانی خوش آب و هوا



خراسانِ چین و ختن خوشترا
صفهانْ چوَّر جهان شهر نیت
عروس جهان است ملکِ ایاک
هم از عهدِ حبشهید و کاووسِ کی
گرآیی سویِ رشت و مازندران
بهه بوستانش سراسر گلست

که خاکش مانند مشک است
نمادِ گسترش کز خرد بُهر غیت
که سرتاسر شمشک بیز است خاک
نبوده است ملکی بخوبی چوری
پُزار سبزه بیگ کران تاکران
به باع اندرون لاله دُسبیست

آقا خان کرمانی

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

به باع اندرون = در باع

بیینی = می‌بینی

تر = تازه

چنو = چون او

ختن = نام شهری است که مشک آن معروف بوده است.

خرد = عقل

دلکش = آنچه دل را به خود می کشد، خوش

روا = سزاوار، پسندیده، جایز

سرایم = بسرایم، بگویم

صفاهان = اصفهان

عنبر = ماده‌ای خوشبو

عنبرنسیم = چیزی که نسیمش بوی عنبر می دهد.

کاووس کی = کاووس شاه

کران تاکران = سرتاسر

کسش = کسی آن را

گرامی = عزیز

گویی = مثل اینکه

مرز = سرزمین

مشکبیز = چیزی که مشک می پردازند.

موافق = سازگار

مینو = بهشت

مینوسرشت = چیزی که طبیعت بهشتی دارد.

پرسش :

۱ - خاک ایران، به نظر شاعر چگونه است؟

- ۲ - شاعر، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟
- ۳ - به نظر شاعر، کدام شهر چون با غ بهشت است؟
- ۴ - «گراز ملک کرمان سرایم رواست، که هندوستانی خوش آب و هوایست» یعنی
- چه؟
- ۵ - به نظر شاعر، خراسان از کجا خوشنده است؟
- ۶ - کدام شهر است که به نظر شاعر در جهان نظیری ندارد؟
- ۷ - در این شعر «عروس جهان» چه شهری است؟
- ۸ - کجای ایران سرتاسر پر از سبزه و گل است؟

به این نکته توجه کنید:

که خاکش گرامی‌تر از زر و سیم

«خواهش امرز ایران عنبر نسیم

یک بیت شعر است. هر بیت از دو قسمت تشکیل شده است. هر قسمت را یک مصraig می‌گویند.

«خواهش امرز ایران عنبر نسیم» یک مصraig است.

تمرین:

- هر یک از عبارتهای زیر معنی یا توضیح یک بیت از شعر درس است. آنها را در دفتر خود بنویسید و در زیر هر یک شعر مربوطش را پیدا کنید و بنویسید:
- ۱ - چون کرمان مانند هندوستان است و علاوه بر این خوش آب و هوا

هم هست جادار دکه از آن سخن بگویم
۲ - چه خوش است سر زمین ایران که نیم آن بوی غبیر می دهد و خاکش گرامی

از نقره و طلاست .

۳ - شهری مانند اصفهان در جهان وجود ندارد و این را تناکسی نمی داند که از قل
بهره‌ای نداشته باشد

۴ - از زمان جهشید شاه و کادوس شاه ، سر زمینی ، به خوبی سر زمین
رمی نبوده است .

۵ - هوای آن (ایران) با هر کسی سازگار است و سراسر زمینش پراز
شادمانی و خرمی است

- نام شهرهایی را که در این شعر آمده است بنویسید.

- با این دوازده کلمه شش کلمه جدید بسازید:

گاه ، خوش ، پنجه ، سک ، سرشت ، ساز ، دل ،
بو ، گار ، بیز ، کش ، کار .

مثال: کار + گاه = کارگاه

- بنویسید شعر درس چند بیت و چند مصraig است.

- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.

- شعر را حفظ کنید.



به شهر خود بازگشت و برای هر یک از
اهل منزل ارمغانی آورد.

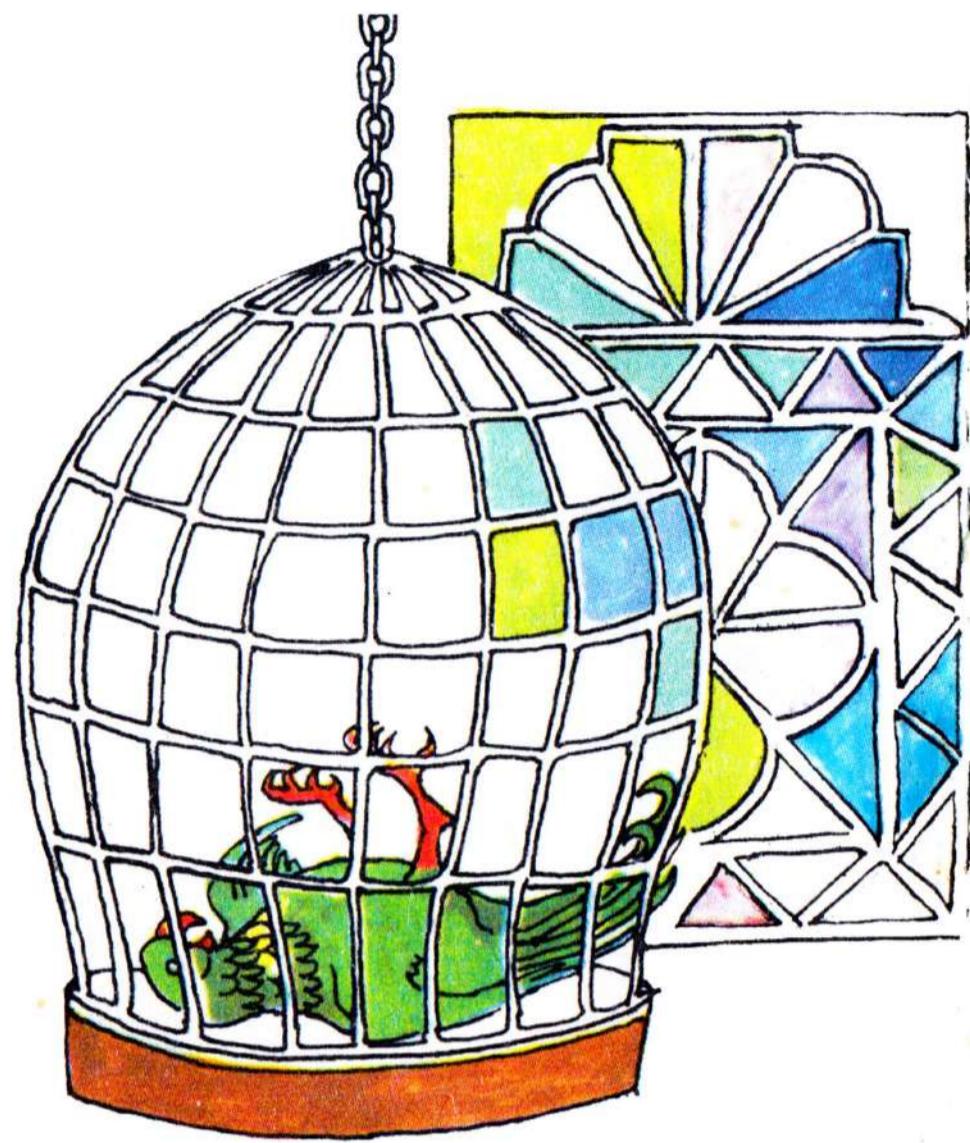
طوطی گفت: «ارمغان من کو؟
طوطیان آزاد را دیدی؟ آبا پیام مرا
به آنها گفتی؟ همچنان من در جواب
هرچه گفتند بی کم و کاست* برای من
نقل کن.» بازرگان گفت: «ای طوطی
زیبای من، از این سخن در گذر* که از
رساندن آن پیام سخت پشیمانم و پیوسته
خود را ملامت* می کنم. به خدا که آنچه
دیده ام تو طاقت شنیدن آن را نداری.»
طوطی گفت: «مگر چه اتفاق افتاده که
ترا تا این اندازه غمگین کرده است.»

بازرگان گفت: «وقتی پیام ترا به
طوطیان گفتم یکی از آنها بر خود لرزید
و از شاخ بر زمین افتاد. من از گفته خود
پشیمان شدم ولی پشیمانی سود نداشت،
آن طوطی نازک دل از غصه هلاک شد.»
همینکه سخن بازرگان بپایان رسید
طوطی در قفس بر خود لرزید و مانند

مردگان افتاد و دم فرو کشیده. باز رگان
از دیدن آن حالت فریاد کشید و شیون^{*}
سر داد، ولی طوطی مرده بود و با ناله و
شیون زندگی از سر نمی گرفت. باز رگان
ناچار در قفس را باز کرد و طوطی را بیرون
انداخت. طوطی بشتا[†] پرواز کرد و بر
شاخ درخت نشست. باز رگان دهانش از
تعجب باز مانده بود و نمی دانست چه
بگوید. طوطی رو به باز رگان کرد و

گفت: «از تو سپاسگزارم که بهترین ارمغان را برای من آوردی. این ارمغان، آزادی
بود. آن طوطی با عمل خود به من یاد داد که چگونه خود را آزاد سازم.»

اقتباس از مشتوفی مولوی، شعر از مولوی



کلمه ها و ترکیب های تازه

ارمغان = سوغات

افسرده = پژمرده، اندوهگین

این چرا کردم = این کار را چرا کردم

برخوردار = بهره‌مند

بشتاب = با عجله

بی کم و کاست = بدون کم و کسر

توقف کرد = ایستاد

خوش آهنگ = خوش آواز

در گذر = صرف نظر کن

دم فرو کشید = خاموش شد

رفتم در هلاک جانور = کاری کردم که باعث مرگ جانور (طوطی) شد.

سرسبز = تر و تازه، خرم

سوختم = سوزاندم

شیون = ناله و زاری

گزار = گذر، عبور

گفت خام = سخنی که از روی فکر گفته نشود.

گفت خبر = گفتن خبر

ملامت = سرزنش

پرسش :

۱ - وقتی که بازارگان می‌خواست به هندوستان برود طوطی از او چه خواست؟

۲ - چرا طوطی افسرده بود؟

- ۳ - فرق پرنده‌ای که آزاد است با پرنده‌ای که در قفس است چیست؟
- ۴ - آیا خوب است انسان پرندگان را در قفس نگه دارد؟
- ۵ - آیا طوطیان آزاد به حال طوطی در قفس مانده چاره‌ای اندیشیدند؟
- ۶ - چرا یکی از طوطیان لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد؟
- ۷ - چرا بازارگان گفت آنچه من دیده‌ام تو طاقت شنیدن آن را نداری؟
- ۸ - طوطی از سخن بازارگان چه فهمید؟
- ۹ - آیا بازارگان در حقیقت ارمغانی برای طوطی آورد؟
- ۱۰ - آیا بازارگان فهمیده بود مقصود طوطی هندوستانی از لرزیدن و افتادن چه بود،
به چه دلیل؟

تمرین:

- پاسخ پرسش‌های ۱، ۷، ۸ و ۱۰ را بنویسید.
- دو بیت شعر را که در درس آمده است به نثر بنویسید.
- قصه‌های زیر را تکمیل کنید و در دفتر تان بنویسید:
- الف : روزی مُلَّاتصر الدّین برای گردش به صحراء رفته بود. ظهر که فرا رسید
گرسنه اش شد. از دور چند نفر را دید که دور سفره‌ای نشسته‌اند و غذا می‌خورند. ملاً با
شتاب به سوی آنان رفت و بی‌آنکه سخنی بگویید، کنار سفره نشست و شروع به خوردن
کرد.

یکی از آن چند نفر از ملاً پرسید: شما با کدامیک از ما آشنا هستید؟ ملاً ب: شبی ملاً نصر الدین انگشترش را در خانه گم کرد. از خانه بیرون آمد و به کوچه رفت و در نور ماه به جستجوی انگشت پرداخت. همسایه‌ها پرسیدند: ملاً این وقت شب دنبال چه می‌گردی؟ ملاً پاسخ داد:

— خلاصه داستان را بنویسید.

خود را بیازمایید (۶)

الف) جواب این سوالها را بنویسید:

۱ - گالیله که بود؟

۲ - آیا سطح ماه صاف و هموار است یا تپه و دره دارد؟

۳ - حسین بهزاد در چه نوع نقاشی استاد بود؟

۴ - «گفت خام» در این شعر یعنی چه: «سوختم بیچاره رازین گفت خام»؟

۵ - داستان «بهترین ارمغان» از چه کتابی اقتباس شده است؟

ب) با این ده کلمه پنج کلمه جدید بسازید:

سر، خوش، نگفته، سر، انگیز، بستگی، دل،
آهنگ، سبز، نشین

ج) برای هر یک از این کلمه‌ها یک کلمه هم معنی پیدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

موافق، پهناور، ارمغان، ملامت، گرامی، آوازه، واپسین.

مثال: موافق، سازگار

آب و هوای ایران به هر آدمی سازگار است.

د) مقصود مولوی از بیان داستان «بهترین ارمغان» چیست؟

باران

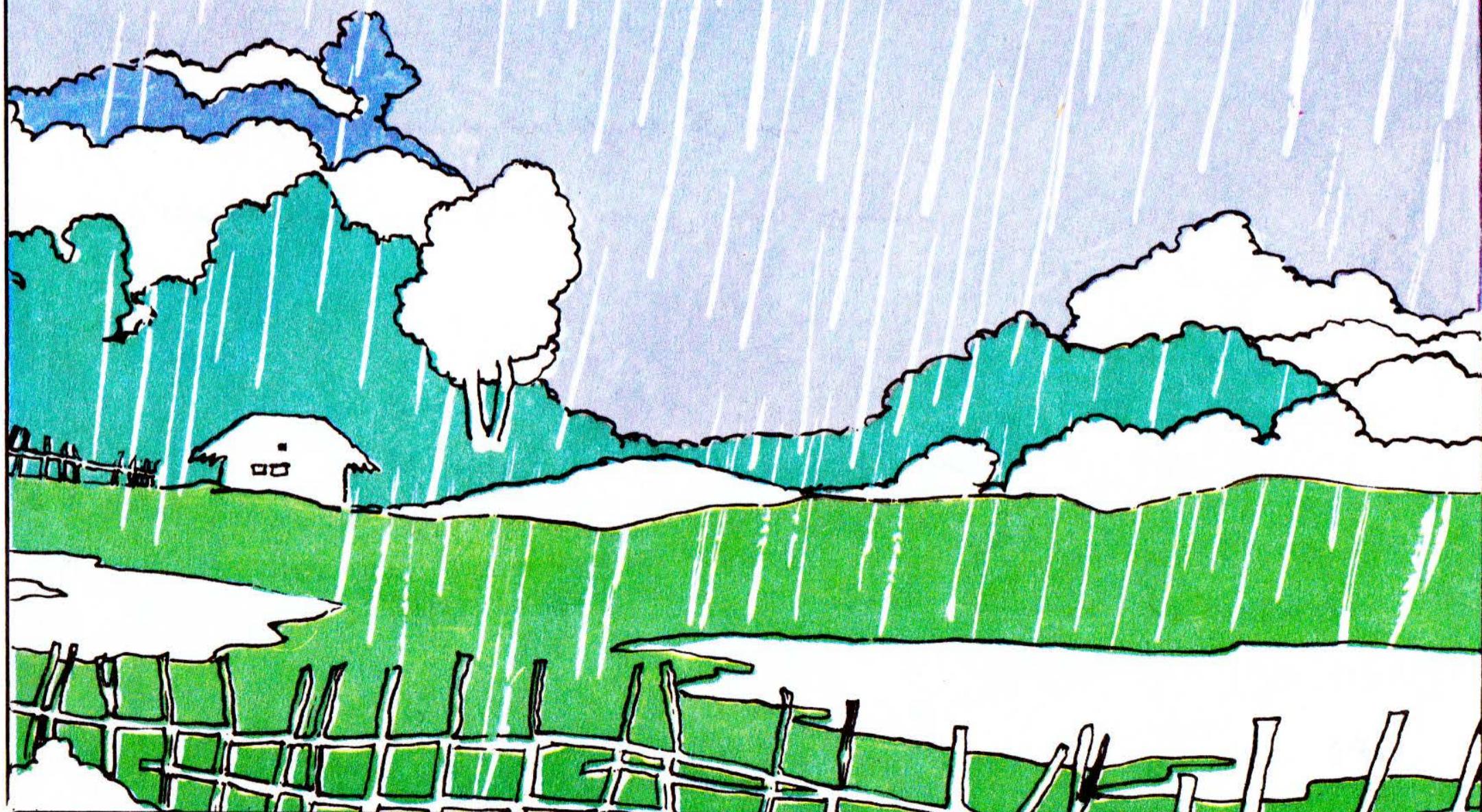
باز باران ،
با ترانه * ،

بگهرهای فراوان ،
می خورد بر بام خانه .

یادم آرد روز باران ،
گردش کیم روز دیرین ،

خوب دشیرین ،
تو می چنگلهاي کیلان * .

کودکی ده ساله بودم ،
شاد و خرم ،
نرم و نازک ،
چست و چاکب .



بادو پای کودکانه .

می دویدم همچو آهو ،

می پریدم از سرچو ،

دور می شتم زخانه .

می شنیدم از پرندہ ،

از لب بادِ وزنه ،

داستانهای نهانی ،

رازهای زندگانی .

برق چون شمشیر زان ،

پاره می کرد ابرها را ،

سدَر دیوانه ، غرّان ،

مشت می زد ، ابرها را .

جنگل از باد گریزان ،

چرخنامی زد چودریا ،

دانه های کرد باران ،

پس می شتند هر جا .



سبزه در زیر درختان ،
رفته رفته کشت دریا ،
توی این دریایی جوشان* ،
جنگلِ وارونه پیدا .

بس کوارابود باران ،
به ! چه زیبا بود باران !

می شنیدم اند راین گو هر فشانی* ،

رازهای جاودانی* ، پندهای آسمانی :

- « بشواز من کو دک من !

پیش حشم مرد فردا ،
زندگانی - خواه تیره ، خواه روشن -

هست نیبا ، هست نیبا ، هست نیبا .»

لکچین کیلانی



بران = بُرّنده، تیز

ترانه = سرود، آواز

تندر = غرّش ابر، گاهی که دو ابر به هم نزدیک می‌شوند، میان آنها جرقه‌ای بوجود می‌آید و در نتیجه صدایی شنیده می‌شود که آن را تندر یا رعد می‌گویند.

تو = داخل

جاودانی = همیشگی

جوشان = جوشنده

چست = چاپُك، جَلْد

دیرین = قدیم، گذشته

غران = غرّش کننده، فریاد کننده

گریزان = فرار کننده

گوهرفشاری = گوهرپاشی، پاشیدن گوهر

گهر = گوهر، مروارید

گیلان = یکی از استانهای شمالی ایران

وارونه = سرنگون، واژگون

وزنده = آن که می‌وزد. باد وزنده، یعنی: بادی که می‌وزد

پرسش:

۱ - شاعر صدای باران را به چه تشبیه کرده است؟

- ۲ - شاعر دانه‌های باران را به چه تشبیه کرده است؟
- ۳ - روز بارانی چه چیز را به یاد شاعر می‌آورد؟
- ۴ - شاعر دویدن خود را به دویدن چه حیوانی تشبیه کرده است؟
- ۵ - شاعر از پرنده و باد چه می‌شنیده است؟
- ۶ - شاعر برق را به چه تشبیه کرده است؟
- ۷ - چرا شاعر تندر را دیوانه نامیده است؟
- ۸ - چرا سبزه زیر درختان رفته رفته دریا شد؟
- ۹ - منظور شاعر از اینکه می‌گوید: «توی این دریای جوشان، جنگل وارونه پیدا» چیست؟
- ۱۰ - به نظر شاعر رازهای جاودانی و پندهای آسمانی چیست؟

تمرین:

- از روی شعر یک بار با خطّ خوش بنویسید.
- پرسش‌های درس را در دفترتان بنویسید و پاسخ هر یک را در مقابل آن بنویسید.
- تشبیه‌هایی را که در این شعر بکار رفته است جدا کنید و در جدولی به شکل زیر بنویسید.

به چه تشبیه شده است؟	چه تشبیه شده است؟	در کدام شعر؟
ترانه	صدای باران	باز باران، با ترانه

- شعر را حفظ کنید.

چهار نقاش بزرگ

(۱)

روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم به گفتگو پرداختند. صحبت از این بود که هر کدام که بهتر نقاشی کند باقی بماند و نقاشی کند و آن سه تن دیگر دست از نقاشی بردارند. گفتگوی آنها بالا گرفت^{*} تا اینکه تصمیم گرفتند خورشیدِ جهان افروز^{*} را به داوری^{*} انتخاب کنند، چه، خورشید در بلندترین نقطه‌های آسمان زندگی می‌کند و در عمر خود شگفتی‌های بسیار دیده است و بهتر می‌تواند خوب و بد و زشت و زیبای را از هم تشخیص دهد.

خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. به این ترتیب هنرمندان شروع به کار کردند.

اول، بهار زیبا و دل‌انگیز قلم به دست گرفت. نخست دستی به شاخه‌های درختان^{*} هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آنها گردنبندهای دراز گلی رنگ^{*} و نقره‌ای آویخت.

در جنگل با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد و در اطراف این گودالها نخستین گلهای بهاری، نرگس و بنفسه را پراکنده ساخت. در اینجا و آنجا حشرات گوناگون ترسیم کرد^{*} که از شکافها و درزهای سر بیرون می‌کشد. نخستین زنبورهای عسل و پروانه‌ها را بر روی گلهای و پرندگان را در دشتها و جنگلها در پرواز نشان داد.

بر روی شاخه‌های نازک درختان لانه مرغ نقاشی کرد. بلبل را در شاخسار، خرگوش را در جنگل، غوک را در استخر و حیوانات دیگر را اینجا و آنجا نشانید.



در اینجا بود که بهار با خود گفت بگذار خورشید به این تابلو نگاه کند و لذت ببرد و ببیند که چگونه همه جا رنگ زندگی به خود گرفته است. بگذار خورشید داوری کند که آیا می‌توان تابلوی شادی افزایش و زیباتر از این ساخت؟ خورشید از پس ابر خاکستری رنگ نگاهی افکند. با اینکه او در آسمان بیکران گردش فراوان کرده و شگفتیهای بسیار دیده بود، اما از دیدن تابلو بهار متعجب شد.

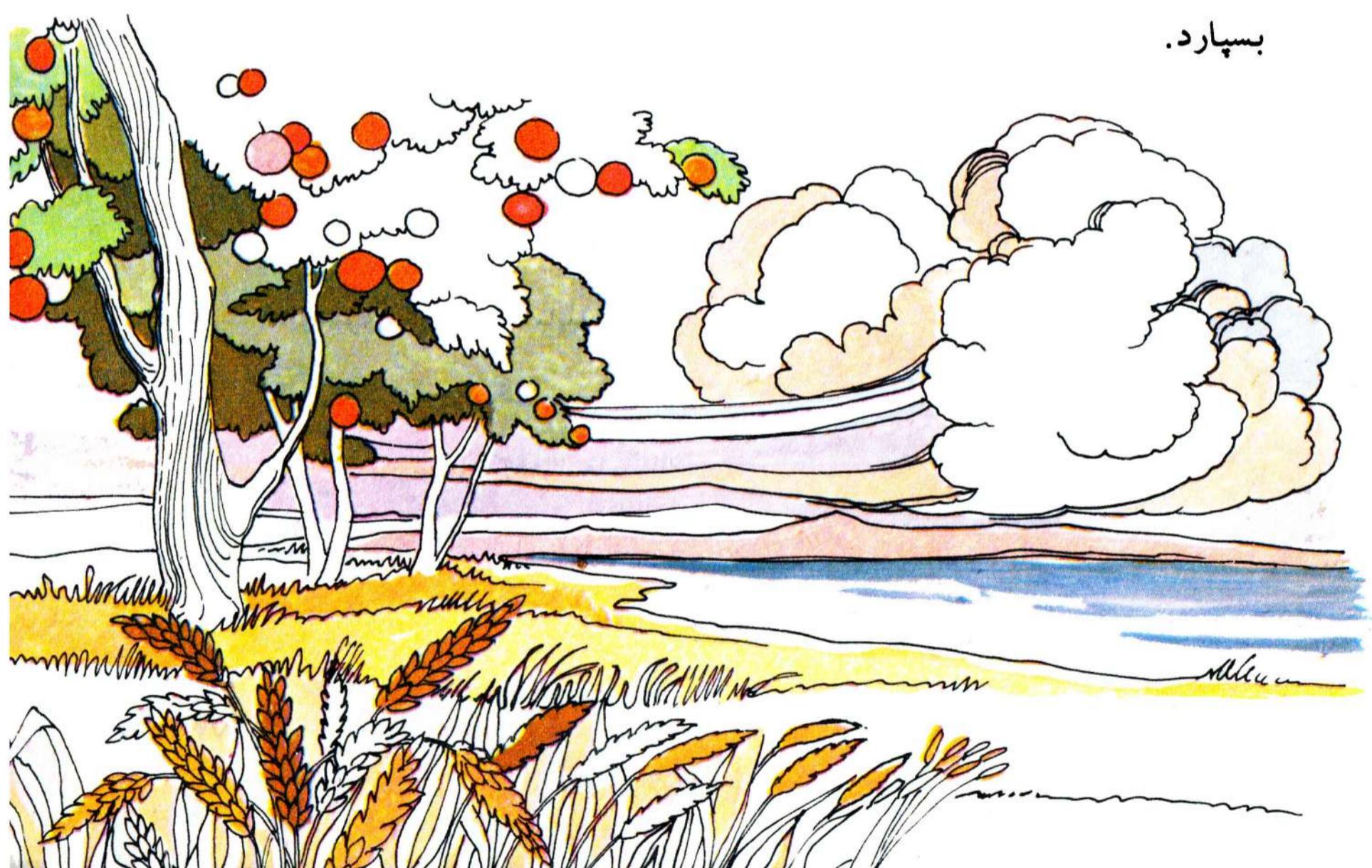
دیگر هنگام آن رسیده بود که بهار جای خود را به نقاش هنرمند دیگری بدهد. دوّمین نقاش، تابستانِ گرم، دست به کار شد. تابستان با رنگ سبز تیره سراسر جنگل را رنگ آمیزی کرد و با رنگ سبز سیر چمنزارها و کوهستانها را پوشانید. فقط برای رودخانه‌ها و دریاچه‌ها رنگ آبی روشن انتخاب کرد. بر شاخه‌های

درختان میوه، چندان سیب گلگون و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها
تاب نیاوردنده به سوی زمین خم شدند. کنار جنگل و مزرعه‌ها را با بوته‌های انبو
تمشک^{*} زینت داد.

دشت را از خوش‌های طلایی رنگ گندم پوشانید. مزارع^{**} را به رنگ زرد
طلایی درآورد. وزش باد را نشان داد که خوش‌های رسیده را خم کرده است.
تابلو تابستان هم بسیار زیبا از کار درآمد. حالا دیگر این نقاش هنرمند
می‌توانست کار هنری خود را به خورشید تابان نشان دهد.

خورشید جهان افروز از پشت ابرهای سفید کم رنگ تماشا کرد و لذت بردو
آرزو کرد که ای کاش هیچگاه چشم از جنگل سبز رنگ و از سطح نیلگون^{***} رودخانه‌ها
و دریاچه‌ها برنمی‌داشت.

اما وقت آن شده بود که تابستان نیز جای خود را به هنرمند و نقاش سوم
بسپارد.



از کار در آمد = تهیه شد، آماده شد

انبوه = به هم پیوسته و زیاد

بالا گرفت = زیاد شد

تاب نیاوردن = طاقت نیاوردن

ترسیم کرد = نقاشی کرد

تُمشک = نوعی درخت کوچک

جهان افروز = روشن‌کننده جهان

داوری = قضاوت

درز = شکاف باریک

دست به کار شد = مشغول شد

دل انگیز = خوب، زیبا

شادی افزا = زیاد کننده شادی

شگفتی = چیز تعجب آور

کار هنری، در اینجا = تابلو

گلی رنگ = قرمزرنگ

مزارع = مزرعه‌ها، کشتزارها

نیلگون = به رنگ نیل، آبی سیر

بهترین ارمغان*

بازرگانی طوطی زیبا و سخنگوی داشت. روزی بازرگان خواست به هندوستان رود. هر یک از اهل منزل ارمغانی از بازرگان خواستند.

بازرگان به طوطی گفت: «ای مرغ خوش آهنگ، برای تو چه ارمغان هم را آورم؟»

طوطی که مدت‌ها در قفس مانده و افسرده بود گفت: «من از تو هیچ ارمغانی نمی‌خواهم ولی خواهش من این است که وقتی به هندوستان رسیدی و در جنگل‌های خرم و سرسبز، طوطیان آزاد را در پرواز دیدی سلام مرا به آنها برسانی و بگویی این شرط دوستی و همجنسي نیست که شما از آزادی برخوردار باشید و به میل خود در جنگل‌ها و باغهای خرم پرواز کنید و من در قفس زندانی باشم. آخر از من دور - افتاده و در قفس مانده هم یادی کنید و چاره‌ای به حال من بیندیشید.»

بازرگان پذیرفت که پیام او را برساند و جواب باز آرد. وقتی به هندوستان رسید، گذارش در جنگل به چند طوطی افتاد. پیام طوطی خود را بیاد آورد. توقف کرد و آن را برای طوطیان آزاد باز گفت. هنوز گفتار بازرگان بپایان نرسیده بود که یکی از آن طوطیان بر خود لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد.

بازرگان اندوهناک شد:

شد پشیمان خواجه از گفت خبر گفت: رقم در ہلاک جانور
این چرا کردم چرا دادم پیام سوختم بیچاره را زین گفت خام*

ولی پشیمانی دیگر فایده نداشت. بازرگان کار خود را به انجام رسانید و

- ۱ - در این داستان، نویسنده، فصلها را به چه تشبیه کرده است؟
- ۲ - فصلها در باره چه گفتگومی کنند؟
- ۳ - چرا فصلها خورشید را به داوری انتخاب کردند؟
- ۴ - چرا اول بهار قلم به دست گرفت؟
- ۵ - منظور از «بهار بر درختان گردنبندهای دراز گلی رنگ و نقره‌ای آویخت» چیست؟
- ۶ - بهار حشرات را چگونه نشان داد؟
- ۷ - وقتی که بهار تابلو خود را تمام کرد با خود چه گفت؟
- ۸ - وقتی که شما نقاشی می‌کنید در روی کاغذ یا مقوا نقاشی می‌کنید. به نظر شما بهار در روی چه نقاشی کرد؟
- ۹ - «همه جارنگ زندگی به خود گرفته است» یعنی چه؟
- ۱۰ - اگر شما منظره‌ای از فصل بهار را نقاشی کنید بیشتر چه چیزهایی را نشان می‌ذهید؟
- ۱۱ - تابستان بر روی درختان چه آویخت؟
- ۱۲ - تابستان دشت را با چه پوشانید؟
- ۱۳ - آیا خورشید تابلو تابستان را پسندید؟ این را از کجا می‌گویید؟

به این نکته توجه کنید:

پروین به پرویز گفت: من دیروز برادر تو را در کتابخانه دیدم.

پروین پرسیده کدام برا درم دا؟

پروین گفت: برا در **بزرگ** تورا دیلم.

در این جمله پروین برای اینکه در باره کلمه **برا در** بیشتر توضیح بدهد، کلمه **بزرگ** را به آن اضافه کرد. کلمه **بزرگ** صفت است.

همچنین در جمله «اول، بهار **زیبا** و **دلانگیز** قلم به دست گرفت.» **زیبا** و **دلانگیز** صفت است و با این دو کلمه در باره بهار بیشتر توضیح داده ایم.

کلمه‌ای که در باره اسم توضیحی می‌دهد و حالت آن را بیان می‌کند **صفت** نامیده می‌شود.

تمرین:

– منظور نویسنده از نوشتن این عبارت: «تابستان دشت را از خوشاهای طلایی رنگ گندم پوشانید و مزارع را به رنگ زرد طلایی درآورد.» این است که در تابستان دشتها از خوشاهای گندم پر می‌شود و مزرعه‌ها به رنگ زرد درمی‌آید.

شما هم عبارتهای زیر را بدقت بخوانید و منظور نویسنده را با جمله‌های ساده‌ای بنویسید:

۱ – بهار در جنگل، با رنگ نیلی، گودالهای کوچک و بزرگ بهاری ایجاد کرد.

۲ – بهار در اطراف گودالهای کوچک و بزرگ نخستین گلهای بهاری، نرگس و بتفسه را پراکنده ساخت.

۳ – تابستان بر روی درختان میوه، چندان سیب و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که

شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند.

۴- بهار نخست دستی به شاخه‌های درختان برد و بر آنها گردنبندهای دراز گلی رنگ و نقره‌ای آویخت.

- نام رنگها، گلها، درختان و جانورانی را که در این درس بکار رفته است پیدا کنید و هر دسته را جداگانه بنویسید.

- در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها صفت مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱- من سبب دوست دارم

۲- خواهر من هنوز به مدرسه نمی‌رود.

۳- انگور ترش است ولی انگور رسیده شیرین است

۴- بهار گودالهای ایجاد کرد

۵- بهار بر روی شاخه‌های درختان لانه مرغان را تھاشی کرد.

۶- آیامی توان تابلوی تراز این ساخت؟

۷- تابستان دست به کار شد

۸- خورشید از پشت ابرهای تابلو تابستان را تماشا کرد.

۹- آرز و کرد که ییچگاه حشم ز جنگل برنی داشت

- با این ده کلمه پنج کلمه جدید بسازید:

جهان، دل، شادی، نیل، گل، افزایش، گون،
انجیز، افزوده، گون

چهار نقاش بزرگ

(۲)

نقاش سوم، پاییز، برای کار خود رنگ‌های روشنی انتخاب کید و قبل از همه با این رنگها به سراغ جنگل رفت و در همانجا دست به کار نقاشی تابلو خود شد. بعضی درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید و بعضی دیگر را به رنگ ارغوانی* درآورد.

پاییز تمام درختانِ جنگلها و باغها و بوته‌ها را بنا به سلیقهٔ خود به طرز زیبایی تزیین کرد. بعضی را با رنگ زرد و برخی را با قرمز روشن. فقط کاجها و سروها و صنوبرها را نمی‌دانست چگونه رنگ آمیزی کند. به خود گفت «بگذار اینها همانطور که هستند باقی بمانند.» و این بود که کاجها و سروها و صنوبرها به همان رنگ سبز تیرهٔ تابستانی باقی ماندند.

جنگل در رنگ آمیزی الوانِ این نقاش چیره دستِ مجلّل‌تر و زیباتر از پیش شد. آنگاه پاییز به نقاشی مزارع و دشتها پرداخت. در مزارع، گندمهای زرین را جمع‌آوری کرد و به صورت توده‌های بزرگ خرمن درآورد. در دشتها علفهای انبوه را جارو کرد و از آنها برجها برپا ساخت.



پرندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و کوشش نقاشی کرد. نقاش هنرمند زحمت می کشید و مدام رنگهای تازه‌ای برای تزیین تابلو خود پیدا می کرد. با ابرهای خاکستری رنگ آسمان را می پوشاند و نشان می داد که قطره‌های سرد باران برگهای درختان را جلا داده است*. بر روی سیمهای نازک تلگراف و تلفن در طول جاده‌ها دسته دسته پرستوهای مهاجر** را می نشاند.

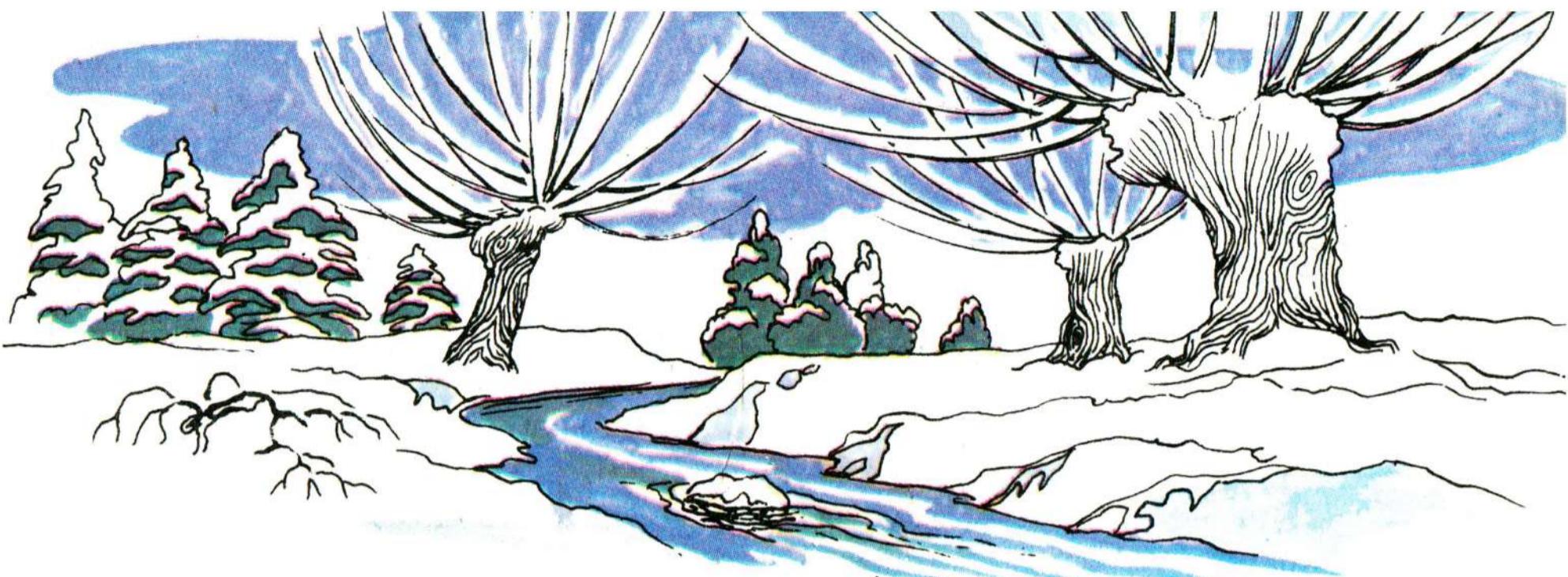
خورشید تابان از پشت ابر تیره نگاهی افکند. در زیر نگاه نوازش باز* او بنایگاه سراسر تابلو پاییز به شادی و تبسم* درآمد.

خورشید نگاه می کرد و نمی توانست چشم بردارد و با خود می اندیشد که پاییز چه زیبا جنگلها و مزرعه‌هارا بارنگهای گوناگون تزیین کرده است! آنگاه زمستان قلم به دست گرفت. او با خود گفت نازمانی که من کارم را تمام نکرده‌ام خورشید نباید تابلو مرا ببیند. این بود که اول ابرهای ضخیم خاکستری رنگی در آسمان پهن کرد و زمین را از نظر خورشید ناپدید ساخت. زمستان در یک روز، تمام سطح زمین را بارنگ سفید و براق پوشاند.

کوهها و دشتها لباس سفید به تن کردند، سطح رودخانه‌ها از قشر** نازک بخ پوشیده شد.

زمستان در کوهها و دره‌ها با کفشهای بزرگ و نرم خود قدم برمی داشت. آهسته و بیصدا، گاه در اینجا و گاه در آنجا تابلو شکفت انگیز خود را کامل می کرد.

بر روی صنوبرها و کاجها پوشش سنگینی از برف پوشانید و کلاه سفید آنها را تا روی ابروانشان پایین کشید و بر تن شاخه‌ها پیراهن کوتاه گر کی آویخت.



آن وقت درختها گناه یکدیگر با ابهت و جلال ایستادند.

زمستان در زیر درختان و بر روی برفها نقش و نگارها و جای پایهای مختلف نقاشی کرد: جای پای خرگوش در یک سو دیده می‌شد، در سوی دیگر جای پای کبک، و آن دورها جای پای گرگ.

زمستان نیز تابلو خود را بسیار زیبا و دل‌انگیز نقاشی کرد. اکنون می‌توانست آن را به خورشید نشان دهد.

خورشید ابرهای ضخیم خاکستری رنگ را به گناه زدو نگاهی به تابلو زمستان انداخت. در زیر نگاه پر نوازش او دشتها و جنگلها و دره‌ها زیباتر خودنمایی می‌کردند. هر یک از این تابلوها در جای خود زیبا بودند. داوری دز میان آنها دشوار بود و نمی‌شد تشخیص داد که زیباترین آنها کدام است. پس خورشید چنین گفت: ای نقاشان چیره دست! تابلوهای شما چنان زیباست که دریغ است که مردم یکی از آنها را نبینند. هر چهار تن بنوبت نقاشی کنید و اثر شگفت‌انگیز خود را بوجود آورید. بگذارید همه مردم نقاشیهای شما را بموقع، با جلوهٔ خاصی که دارد نظاره کنند و از تماسای آن لذت ببرند.

از اسکره بیتسکی

ارغوانی = به رنگ ارغوان، سرخ تیره

الوان = رنگارنگ

تبسم = لبخند

جلا داده است = روشن و برآق کرده است

جلوه = رونق، آرایش

چیره دست = استاد، ماهر

قشر = پوسته، پوشش

مجلل = باشکوه

مهاجر = کوچ کننده

نگار = نقش، تصویر

نوازش بار = پرنوازش

پرسش :

۱ - پاییز برای کار خود چه رنگهایی انتخاب کرد؟

۲ - پاییز درختان را با چه رنگی پوشانید؟

۳ - جنگل در رنگ آمیزی پاییز چگونه بود؟

۴ - پاییز بعد از جنگل به سراغ چه رفت؟

۵ - پاییز جانوران کوچک و پرندگان را چگونه نشان داد؟

۶ - پاییز در روی سیمهای تلگراف و تلفن چه نشانید؟

۷ - زمستان آسمان را با چه نوع ابری پوشانید؟

۸ - زمستان چه رنگ آمیزی بکار برد؟

۹ - زمستان جای پای چه حیوانهایی را نقاشی کرد؟

۱۰ - چرا داوری در میان تابلوها دشوار بود؟

۱۱ - خورشید سرانجام چگونه داوری کرد؟

تمرین:

- تشبيه‌هایی که در این جدول نشان داده شده است، در کدام جمله‌ها یا عبارتهاي درس بکار رفته است. آنها را پیدا کنيد و در جدولی مانند اين جدول بنويسيد:

به چه تشبيه شده است؟	چه تشبيه شده است؟	جمله یا عبارت
نگاه	تابش خورشید	
شاد شدن و تبسم	روشن شدن و برق زدن تابلو	
لباس سفید	برف	
آدمی که کفش بزرگ	زمستان	
و نرم پوشیده است		
کلاه سفید	برف روی درختان	

– ده اسم و صفت از درس پیدا کنید و آنها را به شکل این جدول بنویسید:

صفت	اسم	اسم و صفت باهم
سرد	قطره‌ها	قطره‌های سرد

– جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱ – چرا نویسنده نوشته است: پاییز کاجها و سروها و صنوبرها را به رنگ خودشان باقی گذاشت؟
- ۲ – چرا نویسنده نوشته است: پاییز پرندگان و جانوران کوچک را در حال تلاش و کوشش نقاشی کرد؟
- ۳ – چرا نویسنده نوشته است: زمستان گفت تا زمانی که من کارم را تمام نکردم خورشید نباید تابلو مرا ببیند؟
- ۴ – چرا نویسنده نوشته است: خورشید به نقاشان گفت: هر چهار تن بنوبت نقاشی کنید.
- کدام فصل را بیشتر دوست دارید، آن را وصف کنید و در نوشته خود از کلمه‌ها و تشبیه‌هایی که در این دو درس بکار رفته است استفاده کنید.

خود را بیازمایید (۷)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱ - شعر باران از زبان چه کسی گفته شده است؟
- ۲ - شعر باران، روز بارانی را در کجا نشان می‌دهد؟
- ۳ - به نظر شما «مرد فردا» کیست؟
- ۴ - در درس چهار نقاش بزرگ، چرا نویسنده فصلها را به نقاش تشبیه کرده است؟
- ۵ - در درس چهار نقاش بزرگ، پاییز چه درختانی را به رنگ خود باقی گذاشت؟

ب) از میان این کلمه‌ها، صفت‌ها را جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

باران، زیبا، دلانگیز، جنگل، شیرین، رفته بودم، بزرگ، کوچک، ابن‌سینا،
نازک، حسین، گرم، مزرعه، گندم، سرد، سفید، دست، ضخیم، منیژه، خوب،
چابک

ج) در هر یک از این شعرها چه تشبیه‌ی وجود دارد:

- ۱ - با دو پای کودکانه، می‌دویدم همچو آهو
- ۲ - برق چون شمشیر بران، پاره می‌کرد ابرهارا،
- ۳ - جنگل از باد گریزان، چرخها می‌زد چو دریا

د) کلمه‌ها و ترکیب‌های زیر:

قشر، دلانگیز، بالاگرفت، داوری، درینغ، جهان‌فرز،
از این جمله‌ها و عبارتها افتاده است. آنها را در جای خود بگذارید و از روی جمله‌ها و
عبارت‌های کامل شده یک بار بنویسید:

- ۱ - دانش آموزان در باره کتابهایی که خوانده بودند صحبت می‌کردند گفتگوی آنها

۰-۲

است که مردم این تابلوها را نیستند

۳- خورشید پذیرفت که بین چهار تقاض بزرگ
کند .

۴- چمن در بهار متظره‌ای پیدامی کند .

۵- خورشید همه جا را روشن کرده بود

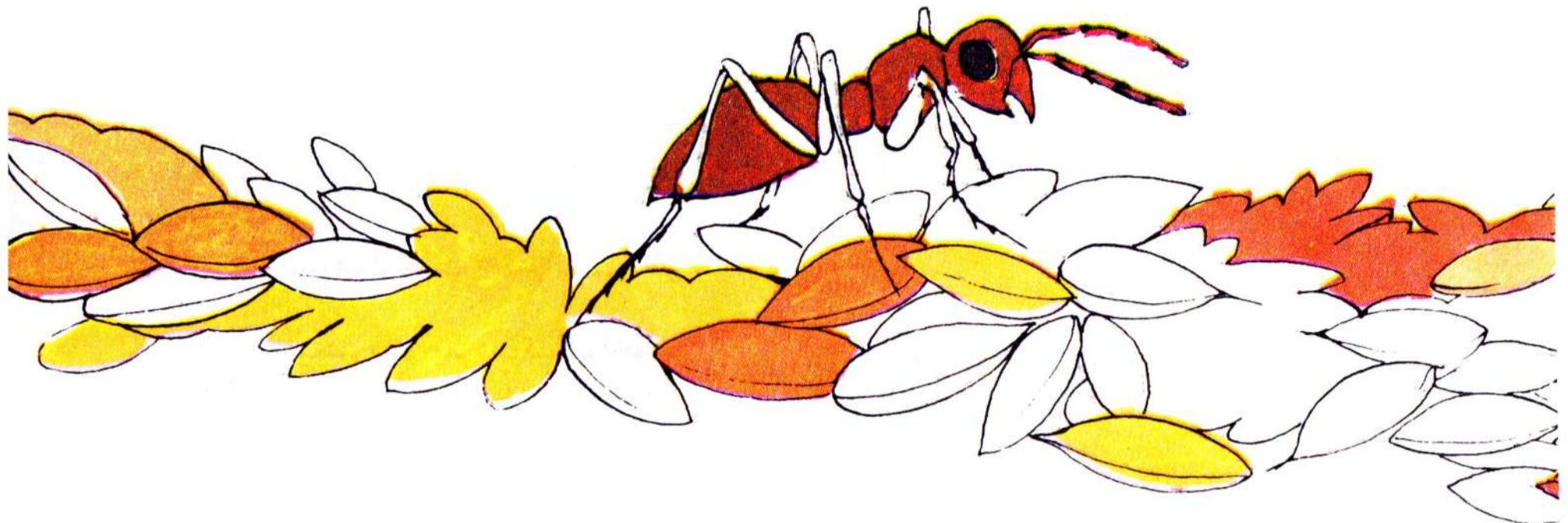
۶- در زستان سطح رودخانه‌ها از نازک بخ پوشیده می‌شود .



به جوانات آزار نرسانیم

اگر نیکجنی و مردانه رُو
 کی سیرت نیکرداں شو
 به ده برد انبان گندم په دوش
 که شلی ز حانوت گندم فروش
 که سرکشته هر گوشای می دوی
 نگه کرد و موری در آن غله دید
 به ما و آی خود بازش آ ورد و گفت
 ز حمت بر او ش نیارست خفت
 پرا کنده گردانم از جای خوش
 مُردَت نباشد که این موریش

بوستان سعدی



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه



انبان = کیسه بزرگ از پوست گوسفند

بازش آورد = او را باز آورد

پراکنده گردانم = آواره کنم

حانوت = دگان

رحمت = مهربانی

ریش . در اینجا = ناراحت

سرگشته = حیران، سرگردان

سیرت = خو، عادت

شبلى = نام مردی دانا که در قدیم زندگی می‌کرده است.

غلّه = گندم و جو و دانه‌های مانند اینها

ماوا = جا

مردانه رو = جوانمرد، بخشندۀ

مروّت = جوانمردی، انسانیّت

نیارست خفت = نتوانست بخوابد

نیکمردان = مردان نیک (خوب)

یکی در شعر «یکی سیرت نیکمردان شنو» = یک حکایت

پرسش :

- ۱ - شبلى از دکان گندم فروش چه به ده می‌برد؟
- ۲ - شبلى در میان گندم چه دید؟
- ۳ - مور در میان گندم در چه حال بود؟
- ۴ - چرا شبلى شب نتوانست بخوابد؟
- ۵ - سرانجام شبلى مور را چه کرد؟
- ۶ - شبلى وقتی که مور را به جای خود می‌آورد چه گفت؟
- ۷ - این شعر از چه کتابی نقل شده است؟
- ۸ - بستان چه کتابی است؟
- ۹ - «نیارست خفت» یعنی چه؟

تمرین:

- داستان درس را به نثر بنویسید.
- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.
- شعر را حفظ کنید.

داستان کاوه آهنگر

(۱)

ایرانیان قدیم از پدران خود داستانهایی نقل می‌کردند و به آنها علاوه داشتند. بسیاری از این داستانها را فردوسی شاعر بزرگ ایران در شاهنامه بشعر درآورده که تاریخ داستانی ایران است. داستان رستم و سهراب که سال گذشته خواندیم و داستان کاوه آهنگر که در اینجا می‌خوانیم از این داستانهاست.

جمشید پادشاهی بزرگ و توانا بود. در روزگار او مردمان آسوده بودند و جهان چون با غ آراسته شده بود.

در اواخر پادشاهی جمشید بود که ضحاک^{*} تازی^{*} بدنیا آمد.

ضحاک فرزندِ امیری عادل به نام «مِرداس» بود. آهريمن^{*} که در جهان جز فتنه و آشوب کاری نداشت کمر به گمراه کردن ضحاک جوان بست.

چون ضحاک پادشاه شد، آهريمن خود را به صورت جوانی خردمند و خوش – سخن آراست و نزد ضحاک رفت و گفت: «من مردی هنرمند و هنرمند ساختن خورشها^{*} و غذاهای شاهانه است.» ضحاک ساختن غذا و آراستن سفره را به او واگذار کرد. آهريمن سفره بسیار رنگینی با غذاهای لذیذ و گوناگون آماده کرد. ضحاک خشنود شد. روز دیگر سفره رنگین‌تری فراهم کرد و هر روز غذای بهتری می‌ساخت.

روز چهارم ضحاک شکم‌پرور چنان شاد شد که رو به جوان کرد و گفت:

«هر چه آرزو داری از من بخواه.»

اهريمن که در دنبال چنین فرصتی بود گفت: «شاها، دل من از مهر تو لبریز

است و جز شادی تو چیزی نمی‌خواهم. تنها یک آرزو دارم و آن اینکه اجازه دهی
دو کتف^{*} تو را از راه بندگی ببیوسم.» ضحاک اجازه داد. اهریمن لب بر دو کتف
شاه گذاشت و ناگاه از روی زمین ناپدید شد.

بر جای لبان اهریمن بر دو کتف ضحاک دو مار سیاه رویید. مارها را از بُن
بریدند. اما فوراً به جای آنها دو مار دیگر رویید. ضحاک پریشان شد و در پی چاره
افتاد. پزشکان هر چه کوشیدند سودمند نشد.

وقتی همه پزشکان درمانند، اهریمن خود را به صورت پزشکی ماهر درآورد
و نزد ضحاک رفت و گفت: «بریدن ماران سودی ندارد. داروی این درد مغز سر انسان
است. برای آنکه ماران آرام باشند و گزندی نرسانند چاره آن است که هر روز
دو تن را بکشنند و از مغز سر آنها برای ماران غذا بسازند، شاید از این راه ماران
سرانجام بمیرند.»



چنان بُد که هر شب دو مرد جوان چه کمتر* چه از تجمّهٔ سپلوان
 خوشگذریدی به ایوان شاه وزو ساختی راه درمان شاه

در این وقت که جمشید پیر شده بود ضحاک فرصت را غنیمت دانست و به ایران تاخت. جمشید تاب نبرد نیاورد و گرفتار شد.

ضحاک سالیان دراز به ظلم و بیداد^{*} پادشاهی کرد و گروه بسیاری از مردم بیگناه را برای خوراک ماران به کشتن داد. کینه او در دلها نشست و خشم مردم بالا گرفت. یک شب که ضحاک در کاخ شاهی خفته بود خواب آشفته‌ای دید. خوابگزاران را به بارگاه^{*} خواست و خواب خود را باز گفت. یکی از خوابگزاران گفت: «شاهها، معنی خواب این است که روزگار توبه آخر رسیده و دیگری به جای تو بر تخت شاهی خواهد نشست. «فریدون» نامی در جستجوی تاج و تخت شاهی برمی‌آید و ترا از پای درمی‌آورد و در بندمی‌کشد.»

از شنیدن این سخنان ضحاک بیهوش شد. چون بخود آمد در فکر چاره افتاد. پس دستور داد تا سراسر کشور را بجوینند و فریدون را بیابند و پیش او آورند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آراسته شده بود = زینت داده شده بود

اهریمن = موجودی که به عقیده ایرانیان قدیم همه بدیها از او بود.

ایوان = کاخ

بارگاه = کاخ شاهان

بیداد = ظلم

تازی = عرب

تخمه = نژاد، اصل و نسب

خوابگزار = آن که خواب را معنی می‌کند.

خورش = غذا، خوردنی

خورشگر = آشپز

ساختی = می‌ساخت

کتف = دوش

کمر به گمراه کردن ... بست = آمده شد که گمراه بکند.

کهتر = کوچکتر، مردم طبقه پایین اجتماع

پرسش:

۱ - ضحاک که بود؟

۲ - ضحاک کی بدنیا آمد؟

۳ - به عقیده ایرانیان قدیم اهریمن که بود؟

۴ - به عقیده ایرانیان قدیم کار اهریمن چه بود؟

۵ - وقتی که ضحاک شاه شد اهریمن چه کرد؟

۶ - اهریمن به چه مقصودی برای ضحاک خورشها لذیذ پخت؟

۷ - چرا اهریمن دو کتف ضحاک را بوسید؟

۸ - وقتی که پزشکان از درمان کردن ضحاک درمانند اهربین چه کرد؟

۹ - ضحاک چگونه پادشاهی بود؟

۱۰ - چرا کینه ضحاک در دلها نشست؟

۱۱ - یکی از خوابگزاران در باره خواب ضحاک چه گفت؟

۱۲ - از شنیدن سخن خوابگزار چه حالی به ضحاک دست داد؟

۱۳ - ضحاک پس از آنکه بخود آمد چه کرد؟

تمرین:

- صفت‌هایی از درس پیدا کنید و در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها بگذارید و از روی

آنها یک بار بنویسید:

۱ - جمیل پادشاهی و بود

۲ - داستانهای قدیمی را فردوسی شاعر ایران بشعر درآورده است

۳ - ضحاک فرزند امیری به نام مرداس بود.

۴ - اهربین خود را به صورت جوانی آراست.

۵ - اهربین عذایی و آماده کرد

۶ - روز دیگر سفره تری فراهم کرد.

۷ - بردو کتف ضحاک دو مار رویید.

۸ - اهربین خود را به صورت پر شکی درآورد.

- ۹- ضحاک سالیان پادشاهی کرد.
- ۱۰- یک شب ضحاک خوابی دید.
- از روی شعر درس یک بار بنویسید.
- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
- توانا، خردمند، شکم پور، زنگین، بزریز، پریشان، فرست، درمانند، غنیمت، بالاگرفت
- شعر درس را حفظ کنید.
- تعیین کنید هر کدام از این کلمه‌ها:
- جمشید، پادشاه، بزرگ، توانا، روزگار، بود، آسوده، جهان، باغ، آمد، ضحاک، مرداس، عادل، نداشت، اهریمن، خردمند، خوش سخن، آراست، می ساخت، مهر، نمی خواهم، راه، سیاه، ماهر، مار، دانست، فریدون، بخواه، زنگین، سفره
- فعل است یا اسم یا صفت. آنها را در جدولی به شکل زیر بنویسید:

صفت	اسم	فعل
آشته	غذا	دید

داستان کاوه آهنگر

(۲)

از ایرانیان مردی بود به نام «آتبین». زن وی «فرانک» نام داشت. فرانک فرزندی زاد. او را فریدون نام نهادند. فریدون چون خورشید تابنده بود و فرو شکوه جمشیدی داشت.

روزی از روزها مأموران ضحاک که در پی بخت برگشته‌ای برای مارهای کتف شاه می‌گشتند به آتبین برخوردند. او را ببند کشیدند و به جلاد سپردند.

خرمند مامِ فریدون چو دید	که برجفت او بُز، چنان بد رسید
روانگشت و دخسته از زورگا	همی رفتگریان سوی مرغوار
به پیش نگهبان آن مرغزار	خردشید و بارید خون در کنار
بد و گفت کاین کوک شیرخوار	زمن روزگاری به زینهار دار
پر و ارش از مادر اندر پذیر	وزین گاو نعرش بپور بشیر

نگهبان مرغزار سه سال فریدون را نزد خود نگاه داشت. اما راز، پنهان نمанд و به ضحاک خبر رسید که فریدون از شیر گاوی در مرغزاری پرورش می‌یابد. ضحاک مأموران خود را به دستگیری فریدون فرستاد. اما فرانک آگاه شد و بستاب به مرغزار آمد و فریدون را برداشت و از بیم ضحاک رو به صحراء گذاشت و به جانب کوه البرز روان شد. در البرز کوه مردی به خواهش فرانک نگهداری و پرورش فریدون را بر عهده گرفت.

سالی چند گذشت، فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد، اما نمی‌دانست فرزند

کیست. چون شانزده ساله شد از کوه به دشت آمد و نزد مادر خود رفت و از او خواست تا بگوید پدرش کیست و از کدام نژاد است. فرانک راز پنهان را آشکار کرد.

فریدون چون شنید که ضحاک پدر او و هزاران ایرانی دیگر را کشته است خونش بجوش آمد و دلش پر درد شد و آتش کین در درونش شعله زد. رو به مادر کرد و گفت: «مادر، حال که ضحاک ستمگر روزگار ما را تباہ کرده و این همه از ایرانیان را به کشنن داده است، من نیز روزگار او را تباہ خواهم ساخت. دست به شمشیر خواهم بردو کاخ و ایوان او را با خاک یکسان خواهم کرد.»

* * *

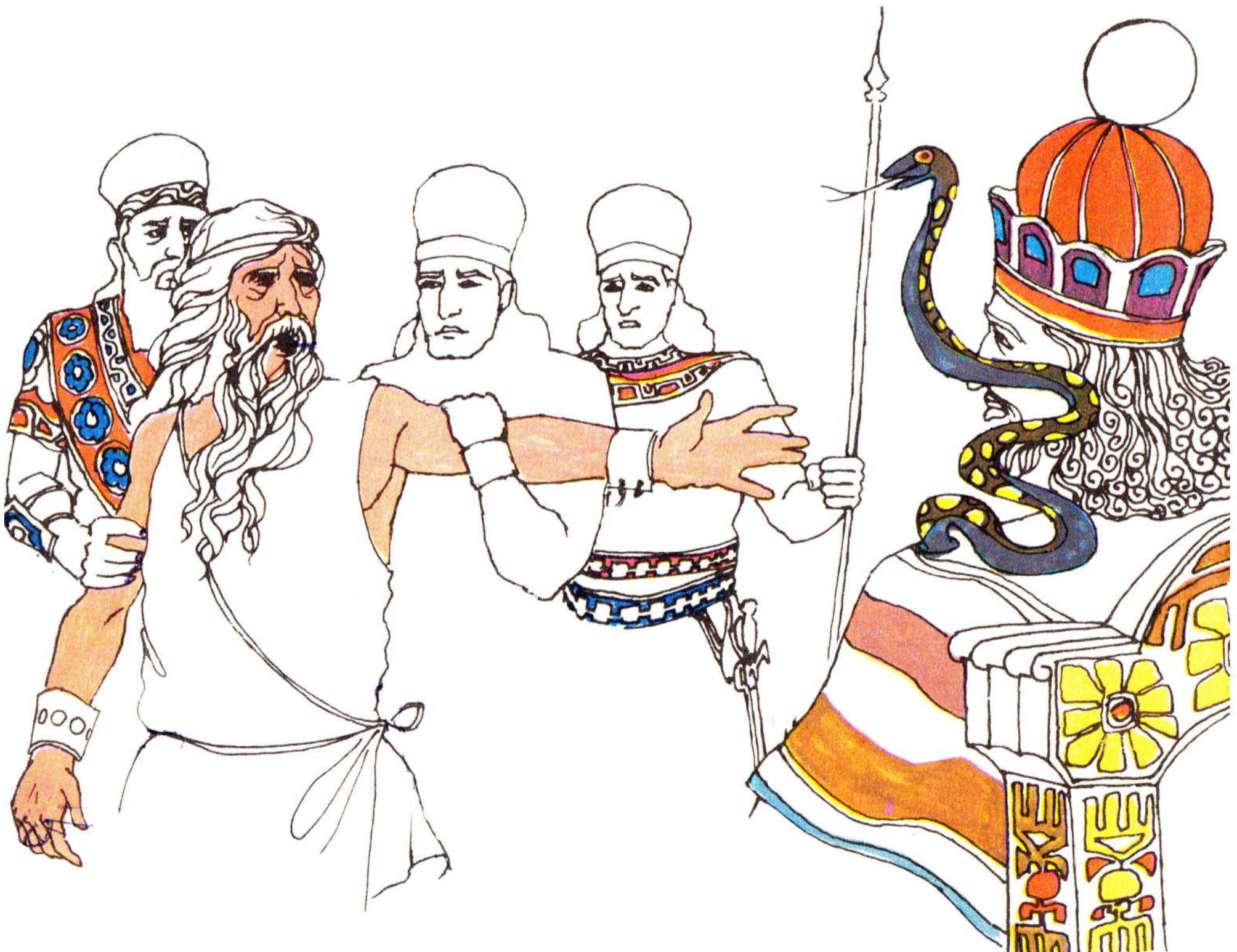
روزی ضحاک فرمان داد تا بارگاه را آراستند. خود بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و دستور داد تا بزرگان شهر را حاضر کردند. آنگاه روی به آنان کرد و گفت: «شما آگاهید که من دشمنی بزرگ دارم که گرچه جوان است اما دلاور و زورمند است و در پی برانداختن تاج و تخت من است. جانم از اندیشه این دشمن همیشه در بیم است. باید چاره‌ای جست: باید گواهی نوشت که من پادشاهی دادگر^{*} و بخشنده‌ام، تا دشمن بهانه کین جویی^{*} نداشته باشد. باید همه بزرگان و نامداران این گواهی را امضاء کنند.»

ضحاک ظالم و تندخو بود. از ترس خشمش همه جرأت خود را باختند و بردادگری و نیکی و بخشنده‌گی ضحاک ستمگر گواهی دادند.

در همین هنگام خوش و فریادی در بارگاه برخاست و مردی آشفته و دست بر سر زنان پیش آمد و بی پروا فریاد برآورد که «ای شاه ستمگر، من کاوه‌ام،

کاوه آهنگرم، عدل و داد تو کو؟ بخشندگی تو کجاست؟ اگر تو ستمگر نیستی
چرا فرزندان مرا یکی یکی می‌کشی؟ من هجده فرزند داشتم. همه را جز یک تن
مأموران تو به جلاد سپردند. من آهنگری تهیلست و بی آزارم، چرا باید از ستم تو
چنین آتش بر سرم بربیزد؟ چرا باید هفده فرزند من قربانی مارآن تو شوند؟ چرا
دست از یگانه فرزندی که برای من مانده است برنمی‌داری؟

ضحاک از این سخنان بشگفت آمد و بیمیش افزون شد. تدبیری اندیشید و
چهره مهربان بخود گرفت و از کاوه دلجویی کرد و فرمان داد تا آخرین فرزند او را
از بندرها کردند و باز آوردند و به پدر سپردند.



اندرپذیر = قبول کن

باختند = از دست دادند

بارید خون در کنار = سخت گریه کرد

برانداختن = از بین بردن

بر جفت او برابر = بر جفت او (جفت = همسر)

به زنهاردار = به امانت نگاهدار

بی‌پروا = بدون ترس

پدروارش = مانند پدر او را

تباه کرده = پریشان کرده

جلاد = مأمور کشن

دادگهر = عادل

دلاور = دلیر

دلخسته = غمگین

زمن = از من

کاین = که این

کین = کینه، دشمنی

کین‌جویی = دشمنی

مام = مادر (خردمند مام، یعنی: مادر خردمند)

مرغزار = چمنزار

نامدار = مشهور

نژاد = دودمان، اصل و نسب

نفر = خوب (وزین گاو نفرش بپرور به شیر، یعنی: با شیر این گاو خوب اورا پرورش بدی)

وزین = و از این

همی رفت = می رفت

پرسش :

۱ - آتبین که بود؟

۲ - سرانجام آتبین چه شد؟

۳ - فریدون که بود؟

۴ - فرانک وقتی که شوهرش کشته شد چه کرد؟

۵ - وقتی که ضحاک فهمید فریدون در مرغزاری پرورش می یابد چه کرد؟

۶ - وقتی که فریدون شانزده ساله شد چه کرد؟

۷ - فریدون به مادرش گفت می خواهد چه کند؟

۸ - ضحاک از بزرگان خواست تا چه را امضا کنند؟

۹ - کاوه که بود؟

۱۰ - وقتی که کاوه به بارگاه ضحاک آمد چه حالی داشت؟

۱۱ - از فرزندان کاوه چند تن را کشتنند؟

۱۲ - کاوه به ضحاک چه گفت؟

۱۳ - ضحاک پس از شنیدن حرفهای کاوه چه کرد؟

به این نکته توجه کنید:

«فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جمله است. در این جمله در باره فریدون خبری داده ایم. «فریدون جوانی قد بلند و دلاور شد.» یک جمله **خبری** است. «فریدون چه کرد؟» هم یک جمله است، در این جمله در باره فریدون مطلبی پرسیده ایم. «فریدون چه کرد؟» یک جمله **پرسشی** است.

جمله‌ای که خبری را بیان می‌کند **جمله خبری** است. در آخر جمله خبری نقطه می‌گذاریم. جمله‌ای که در آن پرسشی باشد **جمله پرسشی** است. در آخر جمله پرسشی علامت پرسش (?) می‌گذاریم.

تمرین:

- جواب این سوالها را بنویسید:
- ۱ - چرا فریدون می‌خواست کاخ و ایوان ضحاک را ویران کند؟
- ۲ - ضحاک چه صفت‌هایی داشت؟
- ۳ - چرا کاوه آشفته و دست بر سرزنان به بارگاه ضحاک آمد؟
- ۴ - به نظر شما چرا ضحاک از شنیدن سخنان کاوه بشگفت آمد؟

۵- چرا فضح‌آک از کاوه دلجویی کرد؟

- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید:

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله خبری و یک جمله پرسشی بسازید:

خردمند، دلاور، پروش، خروشید، گریان، بثتاب،
بیم، تردد، راز، تباہ، باخت

مثال: خردمند

مادر فریدون زن خردمندی بود.

چه کسی خردمند است؟

- شعر درس را حفظ کنید.

داستان کاوه آهنگر

(۳)

پس از آنکه آخرین فرزند کاوه را بدو سپردند، ضحاک به کاوه گفت: «اکنون که بخشندگی ما را دیدی، تو نیز باید نامه‌ای را که سران^{*} و بزرگان در دادجویی^{*} و نیک‌اندیشی من نوشته‌اند گواهی کنی.»

کاوه چون نامه را خواند خونش بجوش آمد. رو به بزرگان و پیرانی که نامه را گواهی کرده بودند نمود و فریاد برآورد که ای مردان ترسو و بی‌اراده، شما همه جرأت خود را از ترس این دیو ستمگر باخته و گفتار او را پذیرفته‌اید. من هرگز چنین دروغی را گواهی نخواهم کرد و به ستمگر، دادگر نخواهم گفت. سپس آشفته بپا خاست و نامه را سرتا به بُن درید و به دور انداخت و خروشان^{*} و پرخاش کنان^{*} با آخرین فرزند خود از بارگاه بیرون رفت.

چو کاوه برون آمد از پیش شاه	برو انجمن گشت [*] بازارگاه
همی بر خروشید و فریاد خواند [*]	جهان را سراسر سوی داد خواند
از آن چرم کا هنگران پشت پای	بپشنند هنگام نظم درای [*]
همان کاوه آن برس نیزه کرد	هانگه ز بازار برخاست کرد
خرشان همی رفت نیزه بدت	که ای نادران زیدان پست
یکایک به تزد فریدون شویم [*]	بدان سایه فرا او بعزمیم [*]

سخنان کاوه در دلها نشست. بازاریان و پیشه‌وران که از بیداد ضحاک بجان آمده بودند در پی کاوه افتادند و گروهی بزرگ فراهم شد. کاوه با چرمی که بر سر



نیزه کرده بود از پیش می‌رفت و مردم در پی او می‌رفتند تا به درگاه فریدون رسیدند.
فریدون نگاه کرد و دید گروهی خوشان و پرکینه از راه می‌رسند و کاوه آهنگر با چرم پاره‌ای که بر سر نیزه کرده از پیش می‌آید. فریدون در فرش چرمی را به فال نیک گرفت. به میان ایشان رفت و به گفتار ستمدیدگان گوش داد. نخست فرمان داد تا چرم پاره کلوه را به پرنیان^{*} و زرو گوهر آراستند و آن را «درفش کاویانی» خوانندند. آنگاه لباس جنگ پوشید و نزد مادر خود فرانک آمد که «مادر روز کین خواهی^{*} فرا رسیده است، من به کارزار^{*} می‌روم تا به یاری یزدان پاک کاخ ستم ضحاک را ویران کنم. تو با خدا باش و بیم به دل راه مده.» فرانک چشمانش پر آب شد. فرزند را به یزدان سپرد و روانه پیکار^{*} ساخت.

فریدون بر اسبی کوه پیکر^{*} نشست و با سپاهی که از ایرانیان فراهم شده بود و دم بدم^{*} افزوده می‌شد روی به جانب کاخ ضحاک نهاد. وقتی که فریدون با سپاه خود به بارگاه رسید ضحاک در شهر نبود. فریدون تخت ضحاک را نصرف کرد و بر آن نشست. سپاهیان فریدون نیز در کاخ ضحاک جا گرفتند.

ضحاک چون این خبر بشنید چون گرگ برآشت. سپس سراسمه بر اسب نشست و با سپاهی گران روی به جانب فریدون گذاشت. چون ضحاک با سپاه خود به شهر رسید دید همه مردم شهر فریدون را به سالاری پذیرفته اند.

مردمان چون از رسیدن سپاه ضحاک آگاه شدند یکباره بر آنان تاختند. سپاهیان فریدون نیز به پاری آمدند. از بام و دیوار سنگ و خشت چون تگرگ بر سر سپاه ضحاک می‌ریخت.

سرانجام فریدون ضحاک را گرفتار کرد و دست و پای ضحاک را سخت به بند پیچید و او را بر پشت اسبی انداخت و به جانب کوه دماوند برد و در غاری زندانی ساخت.

آنگاه فریدون بزرگان را گرد کرد و گفت خدا را سپاس که بر ستمگر چیره شدم. از من جز نیکی و راستی و آینین یزدان پرستی نخواهید دید. اکنون همه، خدا را سپاس گویید و به سرخان و مان^{*} خود روید و آرام و آسوده باشید.

مردمان شاد شدند و فرمان بر دند. فریدون بر تخت شاهی نشست و به داد و دهش^{*} پرداخت. رسم بیداد برآفتاد[#] و جهان آرام گرفت.

از کتاب داستانهای شاهنامه، شعرها از فردوسی

انجمن گشت = جمع شد

بازارگاه = بازار، مردم بازار

برآشست = خشمگین شد

برافتاد = از بین رفت

بغنویم = آسوده شویم

پرخاش کنان = در حال پرخاش کردن

پرنیان = پارچه ابریشمی

پیکار = جنگ

تصریف کرد = بدست آورد

خان و مان = خانه

خروشان = در حال خروشیدن، در حال فریاد کردن

داد = عدل

دادجویی = عدالتخواهی

درفش = پرچم

دم بدم = لحظه بلحظه

دهش = بخشش

زخم درای = پتک زدن

سران = بزرگان

شویم = رویم

فریادخواند = کمک خواست

کارزار = جنگ

کاهنگران = که آهنگران

کوهپیکر = بزرگ مانند کوه

کینخواهی = گرفتن انتقام

همی بر خروشید = می خروشید

پرسش :

- ۱ - پس از آنکه آخرین فرزند کاوه را بدو سپردند ضحاک از او چه خواست؟
- ۲ - چرا کاوه پس از خواندن نامه خونش بجوش آمد؟
- ۳ - کاوه به بزرگان و پیرانی که نامه را امضا کرده بودند چه گفت؟
- ۴ - وقتی که کاوه از پیش ضحاک بیرون آمد چه شد؟
- ۵ - پس از آنکه مردم بازار دور کاوه جمع شدند کاوه چه کرد؟
- ۶ - وقتی که کاوه و همراهانش به نزد فریدون رفتهند، فریدون چه کرد؟
- ۷ - فریدون چه چیز را در فرش کاویانی خواند؟
- ۸ - وقتی که ضحاک شنید فریدون بر تخت نشسته است چه کرد؟
- ۹ - وقتی که مردم آگاه شدند که سپاه ضحاک به شهر رسیده چه کردند؟
- ۱۰ - سرانجام ضحاک چه بود؟
- ۱۱ - وقتی که فریدون بر تخت شاهی نشست چه کرد؟

تمرین:

۱۲ - در شعر «همان کلوه آن بر سر نیزه کرد» «انتظور از «آن» چیست؟

۱۳ - این داستان از چه کتابی نقل شده است؟

۱۴ - شاهنامه را چه کسی سروده است؟

- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.

- جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - چرا فریدون به مادرش گفت: «روز کین خواهی فرا رسیله است»؟

۲ - چرا ایرانیان گرد فریدون جمع شدند و به جنگ ضحاک رفتند؟

۳ - چرا مردم بر سپاه ضحاک سنگ و خشت پرتاب کردند؟

۴ - آیا به نظر شما فریدون حق داشت ضحاک را به بند بیچد و او را زندانی کند،
چرا؟

- شعر درس را به نثر بنویسید.

- سه قسمت داستان کاوه آهنگر را بدقت بخوانید و خلاصه آن را بتویسید.

- شعر درس را حفظ کنید.

خود را بیازمایید(۸)

الف) جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - شبلى که بود؟

۲ - شبلى مورى را که در میان کيسه گندم دید چه کرد؟

۳ - تاریخ داستانی ایران در چه کتابی نوشته شده است؟

۴ - وقتی که فرانک نزد نگهبان مرغزار رفت چه گفت؟

۵ - ضحاک از کاوه خواست چه نامه‌ای را امضا کند؟

ب) هر چند تا از این کلمه‌ها با هم، هم معنی هستند. هر دسته از کلمه‌های هم معنی را در یک

سطر بنویسید:

ایوان ، بیداد ، کارزار ، کتر ، شجاع ، ظلم ، خوش ،
بارگاه ، کوچکتر ، کاخ ، ستم ، خوردگی ، پیکار ، نفر ،
قصر ، خوراک ، دلیر ، خردتر ، خوب ، جنگ ، دلاور ، نیک.

ج) به این جمله و جدول زیر آن توجه کنید:

فریدون دلاور چه چیز را درفش کاویانی خواند؟

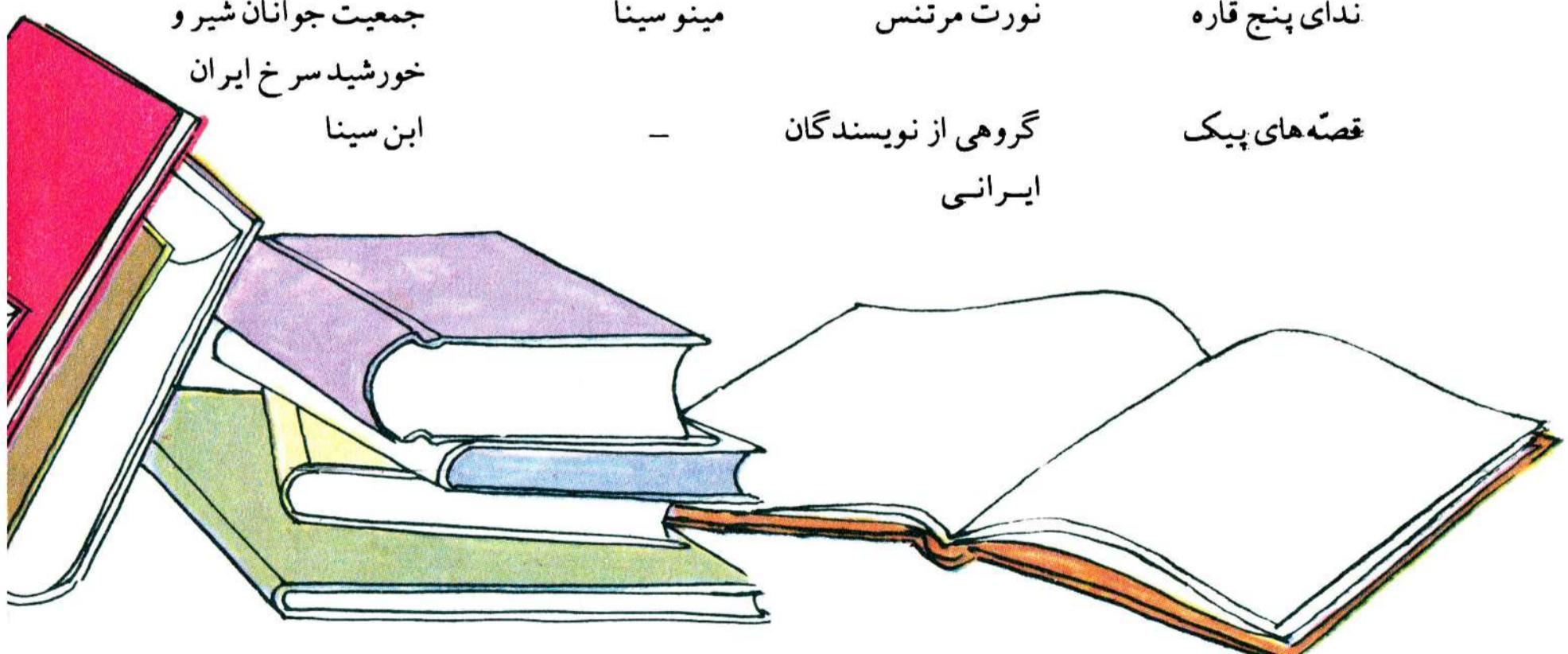
فعل	صفت	فاعل اسم عام است یا اسم خاص	فاعل	جمله خبری است یا پرسشی؟	جمله
خواند	دلاور	اسم خاص	فریدون	پرسشی	فریدون دلاور چه چیز را درفش کاویانی خواند؟

حالا شما هم برای این جمله‌ها جدولی مانند جدول بالا بکشید و آن را پر کنید:

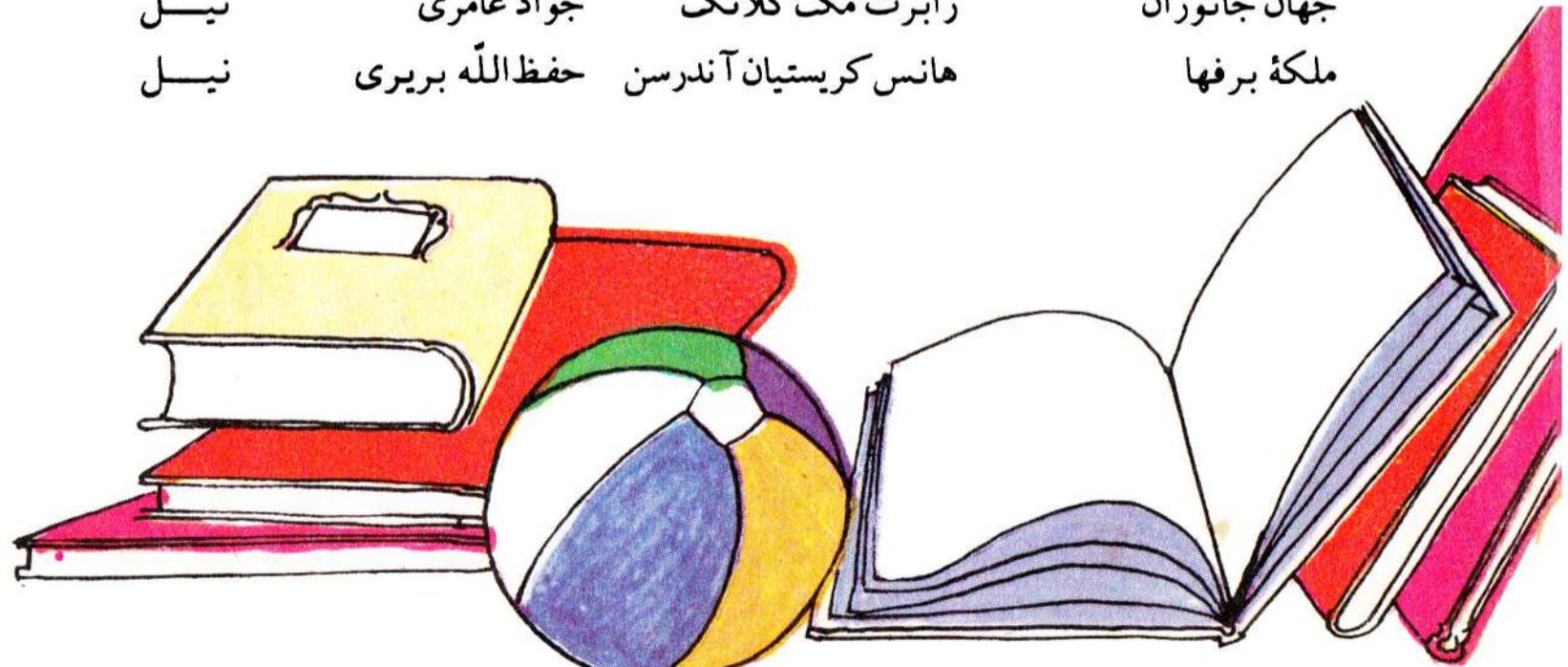
- ۱ - آیا انسانهای خشیش شکارچی بودند ؟
- ۲ - بهار زیبا بهم جارا به سبزه آراست
- ۳ - آشپز سفره زنگینی آماده کرد
- ۴ - ضحاک خواب آشفته ای دید
- ۵ - فریدون در شصت چرمی را به فال نیک گرفت
- ۶ - مردم فریدون را به سالاری پذیرفتند
- ۷ - چرافرانک راز پنهان را آشکار کرد ؟
- ۸ - رازی بیمارستانی در ری تأسیس کرد .

کتابهای خوبی که شما می‌توانید بخوانید

نام کتاب	نام نویسنده	نام مترجم	نام ناشر
افسانه با غ بھشت	ھ. ل. آندرسن	اردشیر نیکپور	امیر کبیر
ھایدی	ژوهنا سپری	مهرداد نیکپور	نور جهان
قصه های خوب برای بچه های خوب	مهدی آذریزدی	-	امیر کبیر
بور کا و سگش تیپا	ولتیستوف و بارانووا	گاما یون	پرو گرس
جمشید شاه	مهرداد بهار	-	کانون پرورش فکری
داستانهای روسی	ا. ل. یار یشنیکوا	روحی ارباب	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
ماکس و آدمکها	گیزلابونزلس	زینت و مجید کشاورز	شرکت سهامی نبشته
دلستان دوستان	تایزن و بوند	سعادی	ابن سينا
ویکی سگ راهنمای ماکسیم کوچولو	مار گریت و هلن جانسون	-	نور جهان
همراه آفتاب	استانیو کویچ	تفرشیان و باقرزاده	گوهر خای
میمون گلی کوچولو	هارولد کورلندر	سیمین دانشور	کتابهای جیبی
آدمک چوبی	کارلو کولودی	محمود کیانوش	اندیشه
افسانه های بلغاری	کارلو کولودی	صادق چوبک	گوتبرک
ندای پنج قاره	آنگل کارالی ایچف	قاسم صنعتی	نیل
قصه های پیک	نورت مرتنس	مینو سينا	جمعیت جوانان شیر و خورشید سرخ ایران
	گروهی از نویسندها	-	ابن سينا
	ایرانی		



نام کتاب	نام نویسنده	نام مترجم	نام ناشر
توسن بادپا	هنری	امیر فرسود	سخن
داستانهای شاهنامه	احسان یارشاطر	-	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
قهرمانان کوچک	چند نویسنده خارجی	مهری آهی	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
گل ارغوانی	-	روحی ارباب	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
کوتوله بینی دراز	-	مهدی نیکزاد	بنیاد
جانوران کوچولو	یوگنی چاروشین	گامايون	پروگرس
داستانهای ملل مشرق	بیستروف - پینوس -	روحی ارباب	بنگاه ترجمه و نشر کتاب
زمین (۲ جلد)	روزنفیلد	-	
جادوگر شهر زمرد	فرانک باوم	ابوالقاسم حالت	اندیشه
چهره‌های درخشان	و. ا. دویت	خواجه نوری	حافظ
تاریخ	-	-	مرکز تهیه موادخواندنی
بدن من	مهدخت دولت آبادی	-	برای نوسادان
(اقتباس)	-	-	کانون پرورش فکری
سرگذشت نفت	ژال مران	جمیله صمدی	کودکان و نوجوانان
ماهی سیاه کوچولو	صمد بهرنگی	-	» » »
دور از خانه	نادر ابراهیمی	-	» » »
جهان جانوران	جواد عامری	رابرت مک کلانگ	نیل
ملکة برفها	هانس کریستیان آندرسن	حفظ الله بریری	نیل



با مردمبارک شاهنشاه آریامهر
این کتاب به وسیله وزارت آموزش و پرورش تهیه
و از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی با حجت سازمان زندگان
طبع شده در میان کلیه دانش آموزان سراسر کشور توزیع شود.

استفاده کنندگان از این کتاب فقط پنج ریال که
منحصراً صرف مبارزه با بیوادی خواهد شد می پردازند

سازمان کتابهای درسی ایران